

گفت و شنود
پیرامون

موعود

جلد ۲

ذبیح... محسنی کبیر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفت و شنود

پیرامون موعود عليه السلام

(جلد دوم)

ذبيح الله محسنی كبير

انتشارات لوح محفوظ

محسنی کبیر، ذبیح الله، ۱۳۰۳ -
گفت و شنود پیرامون موعود علیہ السلام / ذبیح الله محسنی کبیر - تهران: لوح محفوظ، ۱۳۸۶.
ج ۳

ISBN-SET: 964 - 8604 - 11 - 8: (دوره)

ISBN: 978 - 964 - 8604 - 20 - 7: (ج ۲) ۳۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

۱. محمد بن حسن (عجل الله)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۲. مهدویت - انتظار.
۳. مهدویت - پرسش ها و پاسخ ها. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲

۴۳۲۹۷-۸۳ م

گ ۳۳ م ۲۲۴/۴ BP

کتابخانه ملی ایران

● گفت و شنود پیرامون موعود علیہ السلام (جلد دوم)

مؤلف: ذبیح الله محسنی کبیر

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۸۶

صفحه و قطع: ۳۷۲ صفحه، رقعی

ویراستاری: مصطفی آخوندی

حروفچینی و صفحه آرایی و لیتوگرافی: لوح محفوظ

چاپخانه: شمسه خوش نگار

ناشر: لوح محفوظ



تهران: خیابان پامنار، کوچه بنی هاشمی، پلاک ۲۳. تلفن: ۳۳۷۲-۳۳۹۰-۰۹۱۲۱۱۹۶۲۸۰

قم: خیابان صفاییه، کوچه ممتاز، پلاک ۶۷. تلفن: ۷۷۴۰۶۴۸

E-Mail: Lawh_mahfouz @ yahoo.com

WWW: Lawh-mahfouz.com

حق چاپ محفوظ است

قیمت: ۳۲۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۰۴-۲۰-۷ ISBN: 978 - 964 - 8604 - 20 - 7

شابک دوره: ۹۶۴-۸۶۰۴-۱۱-۸ ISBN-SET: 964 - 8604 - 11 - 8

به شکرانه نسخه شفا بخش و معجزه آسای حضرت
رسول اکرم ﷺ در استشفاء به آب باران و باز
یافت سلامتی از دست رفته، و توفیق گرد آوری این
مجموعه، ضمن عرض تشکر و سپاس از ناشر
محترم و دوستانی که حقیر را در این خدمت یاری
داده‌اند، پاداش اخروی این وجیزه ناقابل به روح
مقدس پیامبر عالی قدر اسلام و فرزند والا گهرش
حضرت مهدی ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء
اهداء گردید.

تهران - سال ۱۳۸۴

ذبیح الله محسنی کبیر

فهرست

- پیشگفتار ۱۱
- آیا امام زمان علیه السلام، از سرداب سامرا ظهور می کند؟ ۱۳
- نام بردن از امام علیه السلام حرام است، چرا؟ ۱۹
- جعفر کذاب و شایعه توبه وی! ۲۴
- سند فرمان نامه امام علیه السلام به آیه الله اصفهانی ۳۰
- عصای حضرت موسی علیه السلام و شگفتی هایش ۳۴
- نشانی و آدرس مزار نواب اربعه در بغداد ۳۶
- اگر وساوس شیطانی سدّ راه شود چه کنیم؟ ۳۷
- کیفیت عجیب دست یابی خضر علیه السلام به آب حیات ۳۹
- حقیقت توکل به امید تشرف به حضور امام علیه السلام ۴۱
- کیفیت تشرف علامه حلّی ۴۴
- روز شادی و ایده آل از نظر ما و موریس مترلینگ ۴۶
- مقصود از ایام الله چیست؟ ۵۶
- ریاضت شاقه و کرامات قلّابی ۵۸
- کشف و شهود اهل تصوّف! ۶۳
- ضعف اطلاع رسانی هیئت حاکمه، یا قدرت و توان آن؟ ۷۳
- واکنش مردم مکه به ورود ناگهانی ۳۱۳ نفر ۸۰

۸۳	وهابی‌ها و ظهور ناگهانی امام <small>علیه السلام</small>
۸۶	برخورد خشن زیدیه با امام <small>علیه السلام</small> در کوفه
۸۸	پیشگویی امامان درباره عراق و بغداد
۹۲	بداء در اصل ظهور امام <small>علیه السلام</small> محال است
۱۰۰	فاصله‌های طبقاتی در ظهور امام <small>علیه السلام</small> معدوم است
۱۰۵	چگونه باشیم تا خدا و رسول و امام راضی باشند؟
۱۱۱	امامان ما چگونه خود را معرفی کرده و می‌کنند؟
۱۳۸	هشتاد و هشت بیت اشعار چاپ نشده مؤلف
۱۳۶	اوصاف یاران امام <small>علیه السلام</small> در لسان اخبار
۱۴۰	چگونگی صدور فرمان قیام امام <small>علیه السلام</small>
۱۴۴	جنود غیبی امام <small>علیه السلام</small> چیست؟
۱۶۰	آقا امام زمان <small>علیه السلام</small> ازدواج کرده یا نه؟
۱۷۶	آغاز دشمنی با امام <small>علیه السلام</small> از چه تاریخی بود و چرا؟
۱۸۴	گاه در پاسخ‌ها افراط می‌کنید، لطفاً بعد از این زود فاکتور بگیرید!
۱۸۹	نقش امام معصوم <small>علیه السلام</small> در جهان هستی
۱۹۸	کیفیت استشفای مؤلف با آب باران
۲۰۴	مائدة بهشتی در درون کعبه
۲۰۶	مسجد امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> به فرمان امام <small>علیه السلام</small> ساخته شد
۲۱۶	شرح بکم فتح الله و بکم یختم
۲۱۸	شرح بیئنه رزق الوزی، با زبانی ساده
۲۲۳	امام غایب برای کیست؟ و کارش چیست؟
۲۲۵	چگونگی بیعت با امام <small>علیه السلام</small> و مفاد آن
۲۲۸	بیوگرافی کامل یا جوج و مأجوج آدمخوار

- ۲۳۳ جهان در نظر امام علیه السلام به منزله کف دستش هست
- ۲۳۶ اگر توسل به غیر خدا ممنوع است، پس دعای توسل چیست؟
- ۲۴۰ بارها جمکران قم تمام دعاهاى مفاتیح را خواندم ولی امام علیه السلام را ندیدم
- ۲۴۲ دیدار تماشایی (بن باز) با حضرت آیه الله حکیم در مکه معظمه
- ۲۴۷ اولین حمله پس از ظهور امام علیه السلام به کدام کشور است؟
- ۲۴۸ درسهاییم به خاطر رفت و آمد زیاد به جمکران تحت الشعاع است، چه کنم؟
- ۲۵۰ پیامبر و امام زنده‌اند و حرف‌های ما را هم می‌شنوند
- ۲۵۵ وقتی پرچم حق آشکار شود، تمام مردم آن را لعنت می‌کنند. چرا؟
- ۲۵۷ هر که در آینده ادعای دیدار مرا کند کاذب است.
- ۲۵۹ چهره مردان مؤمن در عصر غیبت کبری
- ۲۶۰ چهره زنان آخر الزمان
- ۲۶۲ امام علیه السلام بیشترین اوقات در کجاست؟
- ۲۶۳ گاهی وعاظ هشدار می‌دهند که امام علیه السلام در مجلس حضور دارند؛ درست است؟
- ۲۶۵ باور کردنی نیست کسی در میان ما باشد و دیده نشود
- ۲۶۸ امام علیه السلام مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند
- ۲۷۵ می‌گویند اگر رد پای امام علیه السلام را بگیری به جایگاهش می‌رسی
- ۲۷۹ تکلیف ما دانشجویان در عصر غیبت چیست؟
- ۲۸۲ اینکه می‌گویند خدا کار امام علیه السلام را یک شبه اصلاح می‌کند، یعنی چه؟
- ۲۸۹ شیعه زیدیه در جزیره خضراء
- ۲۹۲ اثبات امامت تا قیامت با سوره قدر
- ۲۹۹ شرحی جامع درباره واژه عام بقیة الله
- ۳۰۲ چگونه امام زمان علیه السلام از احوال ما با خبر است؟
- ۳۰۹ محکومین به مرگ در حکومت امام زمان علیه السلام

- تصرف و ولایت تکوینی امام علیه السلام ۳۲۳
- ظهور به همراه مواریث انبیاء ۳۳۶
- علوم و دانش‌های تازه‌ای که امام علیه السلام می‌آورد چیست؟ ۳۴۱
- بحثی در علائم ظهور ۳۶۰
- فهرست منابع و مأخذ ۳۶۰

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در آخر خطوط پیشگفتار جلد اول کتاب (گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام) به عرض رساندم که:

(امید است بقیه پرسش و پاسخ‌ها که در ضمیرم به تعداد یاران اولیه امام زمان روحی فداه، یعنی ۳۱۳ سؤال است؛ توفیق تنظیم و طبع آن را پیدا کنم. انشاء الله).

اما متأسفانه این امید به علت گرفتاری‌های روز و مصائب دور از انتظار، به تعویق افتاده و امیدی به ادامه خدمت نبود که خوشبختانه توهمات به ثمر رسید و همت والا و خدمت بی‌ریای یکی از شاگردان کلاس، در بازنویسی کتاب، عامل مؤثری در تألیف جلد دوم شده و من مصمم شدم این مجلد را به یاری امام عصر روحی فداه، شروع و ظرف پنج ماه به پایان رسانده و انشاء الله با عنایات خاص آن حضرت، پس از بازخوانی و تطبیق اسناد برای طبع آماده کنم که بحمدالله آماده شد.

و اما این ۳۱۳ سؤال و جواب در سه جلد نامتساوی، بدین شرح تقسیم شده است:

۱. ۱۱۴ سؤال و جواب طبع شده با توجه به ۱۱۴ سوره قرآن بود.

۲. ۶۶ سؤال و جواب که اینک آماده طبع است به عدد ابجد (الله) است.

۳. ۱۳۳ سؤال و جواب باقی مانده در جلد سوم به عدد ابجد (ابا صالح) می باشد که جمعاً ۳۱۳ سؤال و جواب می شود، انشاء الله بخواست خدای متعال در آینده نزدیک آماده طبع خواهد شد.

و من با تقدیم این اثر ناچیز به پیشگاه مقدس حضرت بقية الله الاعظم امام عصر روحی فداه، امیدوارم به دعای ویژه آن حضرت، ثوابی از این طریق به روح پاک و مقدس پدر و مادر و همسرم اهداء شود.

والسلام على من اتبع الهدى

تهران پاییز ۱۳۸۴

ذبیح الله محسنی کبیر

چرا سرداب سامرا محترم است، این که می‌گویند امام
زمان علیه السلام در سرداب، غیبت کرده و از همان سرداب
ظهور می‌کند درست است یا نه؟

□ دانشمند بزرگوار علامه فقید حضرت آیه الله حاج شیخ عبدالحسین
امینی، در کتاب ارزشمند الغدیر، آنجا که تهمت‌های (قصیمی) مؤلف کتاب
(الصراع بین الاسلام و الوثنیة) را پاسخ می‌گوید، از جمله می‌فرماید:
«داستان عجیب سرداب، زشت‌ترین نسبتی است که به ما داده‌اند، هر چند
قصیمی در این نسبت ناروا تنها نیست ولی او اضافه بر سابقین نوشته است که
افزون از هزار سال است که هر شب در مقابل سرداب می‌ایستند و منتظر
ظهور هستند.»

در صورتی که شیعه نمی‌گوید، غیبت امام زمان علیه السلام در سرداب انجام
گرفته و یا از آنجا ظهور می‌کند، بلکه شیعه مطابق احادیث رسیده معتقد
است که امام غایب آن‌ها در مکه معظمه، مقابل کعبه ظهور می‌کند، هیچ کس
نگفته است در سرداب به سر می‌برد یا سرداب محل غیبت آن حضرت است،
بلکه سرداب سامره جزو خانه ائمه بوده و مانند سایر قسمت‌های خانه احترام
دارد.»

سپس مرحوم آیه الله امینی می‌افزاید:

«کاش این مفتریان درباره سرداب، نظر واحدی اظهار می‌داشتند تا دروغ
آن‌ها موجب این همه رسوایی نگردد! مثلاً ابن بطوطه در سفرنامه‌اش
می‌نویسد: این سرداب در حله است، قرمانی در اخبار الدول می‌گوید در بغداد

است و دیگران گفته‌اند در سامره است و قصیمی آمده و حیران شده که بگوید کجاست و لذا تنها به نام (سرداب) اکتفا کرده تا منظور پلید خود را پپوشاند!^۱ احترام شیعیان سراسر عالم به سرداب ساّمرآ و رفت و آمد انبوه مردم عاشق، از اقصی نقاط جهان برای زیارت سرداب، نه از آن جهت است که اینان بافته‌اند! بلکه به خاطر این است که سرداب، سالیانی دراز محل رفت و آمد و نشست و برخاست سه امام بزرگوار معصوم به نام‌های:

۱. امام هادی علیه السلام.

۲. امام حسن عسکری علیه السلام.

۳. امام زمان «مهدی» علیه السلام.

بوده است و این سه بزرگوار معصوم، طبق رسوم محلی و شرایط جوّی در شدت گرمای تابستان به این سرداب رفته و استراحت می‌کردند، سردابی که سه پیشوای معصوم حدود سی سال و بیشتر در آن عبادت کرده و قرآن خوانده، به نماز برخاستند و شب‌ها برای نافله شب تا به سحر دعا کرده و گریه و ناله سر دادند، در و دیوار آن که به عشق خدا آغشته به اشک و آه و ناله و انابه این پیشوایان است، نه فقط از نظر شیعیان آگاه و عاشق، بلکه از نظر هر آدم منصف و بی غرضی متبرّک و مورد تقدیس است.

آن‌هایی که به ما می‌گویند: شما چرا زادگاه و جای پای امامان معصوم و اولیای خدا را مقدّس دانسته و به آن‌ها متبرّک می‌شوید؟!

به آنان بگویید: شما چرا چشم و گوش بسته، تابلوهای یاد بود، تمثال و مجسمه‌های رهبران جنایتکار، و سرباز گمنام و امثال آن‌ها را مقدّس شمرده

۱. دانشمندان عامه و مهدی موعود علیه السلام، ص ۳۸.

و احترام می‌کنید؟! آیا احترام و تعظیم و تکریم جنایتکاران، به معنی تأیید ستم و امضای برنامه جنایت آن‌ها نیست؟! اگر هست (که هست) در این صورت شما شریک جرمید!

آری، شیعیان سراسر جهان نه فقط نسبت به سرداب مقدّس که سالیانی دراز عبادتگاه سه امام معصوم است، احترام دارند، بلکه هر کجا را که بیابند و بدانند و بشناسند که پای پیامبر و امامی حتی یکبار به آن جا رسیده (مانند مسجد جمکران قم)، مقدّس و محترم دانسته، در اعتکاف و تعفیر و تبرّک به آن هرگز دریغ نکرده و نخواهند نمود. این کار، سنگ و چوب و آهن پرستی نیست، این عین دین و حقیقت اسلام و متن قرآن و قلب و روح و جان هستی، و تمامیت شرف و محبّت است، که در این قالب تجلّی کرده و می‌کند، و گرنه اگر منظور و هدف جماد پرستی باشد، سنگ در سنگلاخ‌ها و چوب در جنگل‌ها و آهن در بازار آهنگران تهران، فراوان است. انسان عاقل با سهولت دسترسی به این اقلام در شهر و دیار خود، چرا رنج سفر و هزینه گزاف آن را تحمّل کرده، برای احترام و بوسیدن آن‌ها به اعتبار مقدّسه مشهد، کربلا، نجف، سامرا، مکه و مدینه برود؟!!

شما که فرزند خود حتی کفش و کلاه او را می‌بوسید، گوشت پرست و یا کفش و کلاه پرستید؟! و یا این گونه رفتار و تعظیم و تکریم، حاکی از شدت علاقه و محبّت شما نسبت به فرزند شماست؟!!

به یاد دارم سال ۱۳۴۷ شمسی، اولین سفرم به مکه معظمه و مدینه منوره بود، در مسجد مدینه دیدم، حجاج ایرانی به قصد بوسیدن به سرعت خود را پای دیوار ضریح رسول اکرم ﷺ رسانده و سجاده‌های خود را پای دیوار

ضریح پهن کرده و می نشستند، و هر وقت شُرطه مراقب موقع قدم زدن پشت می کرد، این آقایان به اصطلاح (دزدکی) ضریح را می بوسیدند! من که از دور این منظره را تماشا می کردم، خندیده و با خودم گفتم: اگر خیلی راحت جلو چشم این شُرطه پیر مرد بروم ضریح را ببوسم چه می شود؟ نهایتاً شلاق است، باشد می ارزد، (شما خواننده محترم ممکن است به من انتقاد کرده، بفرمایید این چه کاری است؟ مگر بوسیدن و دست به ضریح زدن جزء آداب زیارتست؟! در جواب عرض می کنم خیر، در زیارت، طواف حرم و دست زدن و بوسیدن و صورت مالیدن هیچ یک لازم نیست. و زیارت یعنی حضور زائر نزد امام، که گفتند: «الزَّيَارَةُ حُضُورُ الزَّائِرِ عِنْدَ الْمَرْبُورِ» این ها را می فهمیم و می دانیم، ولی چه کنیم، ما از کودکی در مشاهد مشرفه به دستور پدر و مادرمان تا ضریح امام و امامزاده ها را نمی بوسیدیم به خانه نمی آمدیم. همین الآن هم در حرم حضرت رضا علیه السلام بچه ها را برای بوسیدن از سر و دست زوار بلند می کنند. ما با این بوسیدن و دست و صورت مالیدن، عادت کردیم و خلاصه تا نبوسیم دلمان آرام نمی گیرد. بسیاری افراد می گویند که نبوسیده بر می گردند، می گویند خیلی شلوغ بود، آخر نتوانستیم درست زیارت کنیم، در حالی که نماز خوانده و حتی ممکن است زیارت جامعه هم خوانده باشند!

به هر حال آدم که ببوسم، شُرطه پیر مرد نگذاشت، به قصد نشستن در صف نماز جماعت ایستادم و تا شُرطه پشت کرد، به ضریح چسبیده یک بوسه جانانه و دلخواه، یا به قول شما بوسه دو قبضه، آن طوری که دلم می خواست زدم و خیلی برایم لذت بخش بود، همچنان آماده شدم که بوسه دوم و سوم را هم بزنم، شُرطه رسید و با آن شلاق پارچه ای محکم بر سرم کوفت، من داد

زده گفتم: «لَمْ ضَرَبْتَنِي يَا شَيْخُ؟» چرا می زنی ای شیخ؟ او گفت: حاجی «هَذَا حَدِيدٌ تَقْبِيلُ حَرَامٍ» این آهن است، بوسیدنش حرام است. من با این که در دلم می خندیدم، شرطه را رها نکرده، دستش را گرفته گفتم: چه می گویی؟ چرا حرام است؟ او همان حرف اول را تکرار کرد، و من که همچنان دستش را گرفته بودم، گفتم: تو بچه داری یا نه؟ گفت: آری! سه تا، یک پسر و دو دختر دارم. گفتم: بچه های خودت را می بوسی یا نه؟ گفت: آری، هر روز می بوسم. من با انگشتانم گوشت و پوست دستش را بالا کشیده بلند گفتم: «هَذَا لَحْمٌ» این گوشت است، «تَقْبِيلٌ عَلَى اللَّحْمِ حَرَامٌ» بوسیدن گوشت حرام است^۱، پیرمرد با شنیدن این مطلب خنده ای سر داد و گفت: «أَنَا أَقْبَلُ وَلَدِي لِلْمَحَبَّةِ» یعنی من فرزندم را به خاطر محبت می بوسم. من به شنیدن این مطلب دیگر معطلش نکرده، فوراً به ضریح چسبیده، چهار پنج بوسه محکم زده، گفتم: «نَعَمْ أَنَا أَقْبَلُ هَذَا الْحَدِيدَ لِلْمَحَبَّةِ» من هم این آهن ها را به خاطر محبت می بوسم. پیرمرد شرطه وقتی صدای بوسه ها را شنید، آن قدر خندید که به خنده او حجاج به قهقهه افتادند و سرانجام مرا بغل کرد و هم دیگر را لِلْمَحَبَّةِ بوسیدیم و روزهای دیگر هم هر وقت به حرم می رفتم و پُست او بود، اشاره می کرد که ببوس و خودش پشت می کرد. (یعنی ندیدم).

سنگ و چوب و آهن، و در و دیوار اعتبار مقدسه با زبان بی زبانی خود می گویند:

ما همانند جمادات بی جان جهان، همه جا لگدکوب مردم جهان بودیم و پیش از این که به این جا بیاییم کمترین ارزشی نداشتیم، اما از وقتی که با این

۱. البته با عربی دست و پا شکسته.

بزرگواران و مردان خدا همنشین شدیم، ارزشی آنچنان پیدا کردیم که خاک
تیره ما به برکت وجود و شخصیت پاک پیامبر و امام، سُرْمَةُ چشم آنام و شفا
بخش خاص و عام گردید. آری:

شبِ در محفلی با آه و سوزی شنیدستم که مردی پاره دوزی
چنین می‌گفت با پیر عجوزی گلی خوشبوی در حقام، روزی

رسید از دستِ محبوبی به دستم

گرفتم آن گل و کردم خمیری خمیری نرم و تازه چون حریری
معطر بود و خوب و دلپذیری بدو گفتم که مشکِ یا عبیری

که از بوی دل آویز تو مستم

همه گلهای عالم آزمودم ندیدم چون تو و عبرت نمودم
چو گل بشنید این گفت و شنودم بگفتا من گلی ناچیز بودم

ولیکن مدتی با گل نشستم

گل اندر زیر خود گسترده پر کرد مرا با هم نشینی مفتخر کرد
چو عُمَرَم مدتی با گل گذر کرد کمال همنشین در من اثر کرد

وگر نه من همان خاکم که هستم

می‌گویند نام امام زمان علیه السلام را بر زبان آوردن حرام است
 چرا؟! ۱۱۶

□ دوران امامت امام یازدهم علیه السلام بدترین و خطرناکترین، دوران امامت ائمه معصومین است! زیرا اگر شایعه قیام و خروج بر حکومت وقت، در دوران ائمه قبل، صد در صد قطعی نبوده و با تردید تلقی می‌شد، اینک به قطعیت رسیده، و خلفای غاصب طبق پیش‌گویی‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر پیشوایان معصوم، بر این باورند که قیام جهانی و خبر واژگون شدن کاخ سلاطین، و سرنگونی جنایتکاران، مربوط به فرزند این امام است، که هم اینک در محاصره قوای نظامی و انتظامی است!

بر این اساس، خلیفه وقت در آزار آن حضرت، بیش از دیگران پافشاری دارد! چون می‌خواهد همانند ستمگران گذشته چند صباحی دیگر بر تخت سلطنت تکیه کرده و بر کالبد مردم ستمدیده محروم و مستضعف حکومت کند.

او برای تثبیت پایه‌های لرزان حکومت ننگینش از هیچ جنایتی نمی‌هراسد، می‌جنگد! می‌کشد! تبعید می‌کند! در محاصره قرار می‌دهد! و خلاصه هر جنبشی را در راه پیشبرد مقاصد شومش می‌خواهد نابود کرده از میان بردارد!

در محاسبه متوکل و هم رزمانش، پیامبری که دو قرن و نیم قبل نام و مشخصات این دوازده نفر را با تمام اوصاف فرموده و تا یازدهمین نفر به اصطلاح درست از آب درآمده، قطعاً آنچه را هم درباره دوازدهمین فرموده،

راست خواهد بود! رسول خدا صلی الله علیه و آله در دو قرن و نیم قبل فرمود:

فرزند امام حسن علیه السلام مهدی موعود «عج»، و بر هم زنده‌اساس حکومت طاغوتیان و ستمگران است! و این مسلم است که فرزند این امام زندانی باید همان امام انقلابی و رهبر آخرین و منجی عالم بشریت باشد.

بنابراین اگر آن قیام خونین انقلابی به دست فرزند این امام جامعه عمل بپوشد، قطعاً اولین قربانی این قیام، من و کاخ سلطنتی من خواهد بود! پس چه بهتر از هم اکنون دست به کار شوم، و از به وجود آمدن چنین فرزندی جلوگیری کنم!

متوکل برای به ثمر رسانیدن نقشه شوم خود، علاوه بر این مراقبت‌ها مأموریتی مخفی گماشت تا هر کجا فرزندی از امام ببینند، بکشند! و در این فرمان، همه نوع اختیارات به مأمورین داده، و مأمورین برای به دست آوردن امام، دست به کار شدند و شبانه روز، آشکار و نهان، بی خبر به خانه و کاشانه امام یورش برده، همسر و کنیزان حضرت را مورد آزار و اذیت و بازپرسی و بازرسی قرار می‌دادند!

در این میان، جعفر کذاب بیش از دیگران دست و پا می‌زد، او چون هوای جانشینی در سر داشت، برای نابودی امام به ویژه فرزندش، نقشه‌های تخریبی زیادی ترسیم می‌کرد!

وی هر روز نزد خلیفه و مراکز پلیس می‌رفت و آن‌ها را علیه امام تحریک کرده، کماندوهای متوکل را نابهنگام به خانه امام علیه السلام می‌ریخت!

اما همان طوری که فرعون‌ها و نمرودها، با آن همه قساوت و خونریزی‌ها کاری از پیش نبردند، دستگاه خلافت و امثال جعفر کذاب‌ها هم نتوانستند، در برابر مشیت و خواست پروردگار جهان، کاری انجام داده و سدّ راه شوند!

نرجس خاتون علیها السلام در این شرایط و جو خطرناک به خواست خدا حامله است، وی ماه‌های حاملگی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت، اما حملش چون حمل مادر موسی علیه السلام مخفی است. اراده و مشیت پروردگار متعال به منظور سلامت فرزند، این بود که، نه فقط حمل نرجس خاتون علیها السلام از نظر دژخیمان متوکل مخفی باشد، بلکه نرجس خاتون علیها السلام هم نباید بداند که خود حامله است.

این استتار تا شب میلاد ادامه داشت، و نرجس خاتون علیها السلام تا ساعتی قبل از وضع حمل، از حمل خود اطلاعی نداشت! و بالاخره نرجس خاتون علیها السلام تمام دوران حمل را با اضطرابی و صفا ناپذیر سپری کرده و آخرین ساعات و دقیق حمل فرارسید، سرانجام اراده خدا و پیشگویی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحقق یافت و علی رغم خشم متوکل و دیگر جالادان خون آشام، حجت خدا و ولی امر، عصارة نبوت و امامت، منجی عالم بشریت، و برهم زننده اساس کفر و ضلالت، مهدی آخرین سفیر انقلاب، روحی و روح العالمین له الفداء، سحرگاه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری در خانه پدر گرامی خود در شهر (سامراء) پا به عرصه وجود نهاد، و عالم را به نور قدمش منور ساخت.

و اما آن تعداد از روایاتی که می‌گویند، نام بردن از امام علیه السلام (حرام) و یا هر که از او نام ببرد (کافر) و یا (ملعون) است! ^۱ قطعاً ناظر به جو حاکم آن روز یعنی ۶۹ یا ۷۴ سالِ عصر غیبت صغری است، که خطر از هر طرف متوجه اصل موجودیت آن حضرت بود!

ملاحظه کنید، امام باقر علیه السلام گوشه‌ای از اوضاع خطرناک آن روز را چنین ترسیم فرموده و می‌گوید:

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳.

لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ لَحَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يِقَطَّعُوهُ بِضَعَّةٍ بَضَعَةً.^۱

«یعنی: کار آن قدر سخت بود که حتی سادات فاطمی هم مورد اعتماد نبودند، و اینان اگر او را می دیدند و می شناختند، قطعه قطعه اش می کردند!» البته در آن شرایط از او نام بردن (حرام) و (کتمان) این سر، قطعاً واجب عینی بود، اما اینک پس از گذشت هزار و اندی سال که آن خطر از بین رفته و حضرت در پناه خدا، و بیمه خدا، در کنف حمایت خدا، و بالاخره در دامن قدرت خدا است، نام بردن از نظر محققین و دانشمندان بصیر و آگاه، نه فقط اشکالی ندارد، بلکه با سوء استفاده‌هایی که از مهدی و صفی و نوعی شده و هواداران پوکِ متمهدیان قلبی، مغازه‌های خود را از این و صفیات بی محتوا، رنگین کرده‌اند! لازم بلکه واجب است، مهدی روحی فداه، با نام مخصوص خود، اسماً و رسماً حتی با نام پدر و پدراش، و نام رسمی مادر و سال و ماه تولد و حیات و غیبت صغری و کبری و... کاملاً معرفی و اعلام، تا جلو هر گونه سوء استفاده‌های دروغین گرفته شده و برای همیشه مغازه دینسازان کور تخته شود!

در پایان بهترین دلیل بر حلیت تسمیه گفتار پاره‌ای از ائمه معصومین علیهم‌السلام، از جمله حضرت امام صادق و حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام است که رسماً از امام زمان علیه‌السلام نام برده‌اند، ملاحظه می فرمایید:

۱. حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود:

الْخَلْفُ الصَّالِحُ مِنْ وَوَلَدِي الْمَهْدِيِّ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَكُنْيَتُهُ أَبُو الْقَاسِمِ يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُقَالُ لِأُمِّهِ صَيْقَلٌ.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۸ و ج ۵۱، ص ۳۱ و معجم احادیث الامام المهدي «عج»، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲. معجم احادیث الامام المهدي «عج»، ج ۳، ص ۳۵۵، و منتخب الاثر، ص ۲۱۴.

خلف صالح از فرزندانم، مهدی، نامش محمد و کنیه او ابوالقاسم است، و در آخر الزمان ظهور می کند و نام مادرش صیقل است.

۲. هنگامی که نرجس خاتون علیها السلام حامله شد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به وی فرمودند:

سَتَحْمِلِينَ ذَكَرًا، وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي.^۱

یعنی به زودی پسری می آوری که نامش محمد است و پس از من جانشین من خواهد بود.

نکته: با ملاحظه روایات فوق، متأسفانه باید عرض کنم که آنچه در پاره‌ای از کتاب‌ها از جمله کتاب ارزشمند (روزگار رهایی، ج ۱، ص ۸۲) آمده و می‌نوسید:

(رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پیشوایان معصوم علیهم السلام در میان هزاران حدیثی که در طول دو قرن و نیم در رابطه با حضرت ولی عصر (عج) فرموده‌اند، هرگز نام مقدس او را به زبان نیاورده‌اند، بلکه با اشاره و کنایه نام او را بیان کرده‌اند.) پایه و اساس درستی ندارد!

برای اطلاع بیشتر از جواز تسمیه در هر شرایطی، به کتاب ارزنده (کشف التعمیه فی حکم التسمیه) دانشمند بزرگوار شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه، و همچنین به فتوای صریح ایشان که احادیث حرمت را حمل به خوف و تقیه فرموده به کتاب (اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۰) مراجعه شود.



۱. بخارالانوار، ج ۵۱، ص ۲.

می‌گویند جعفر، عموی امام زمان علیه السلام ادعایی نداشت و
 اگر هم داشت توبه کرده، پس دیگر چرا کذاب باشد؟! ۱۱۷

□ جعفر عموی امام زمان (روحی فداه) به علت ادعای دروغینش کذاب است و به فرض صحّت توبه، رد و قبول آن باید از نظر فقهی روشن شود، و در مورد اثبات ادعای جعفر شواهد فراوانی در تاریخ هست از جمله آنها می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که وی به یکی از یاران امام عصر (روحی فداه) نوشته و خویشتن را به عنوان جانشین بعد از برادرش معرفی کرده^۱، و در آن نامه اعلام کرده که به حلال و حرام و علوم و مسائلی که مردم به آن نیاز دارند آشناست، عین نامه را احمد بن اسحاق به همراه نامه‌ای به محضر امام زمان روحی فداه فرستاده و حضرت پاسخ مشروحی به آن داده که قسمتی از پاسخ نامه امام علیه السلام از این قرار است:

(نامه تو با نامه‌ای که پیوست آن بود به من رسید، بر تمام مضامین آن آگاه گشتم و اگر دقیق‌تر در آن نگاه می‌کردی برخی از آنچه را که من بر آن آگاه گشتم تو نیز می‌فهمیدی...

...خداوند برای صاحب نامه لزوم اطاعت و عهد و ذمه‌ای قرار نداده است...

... این ادعاکننده باطل با این ادعایش، دروغ بر خدا بسته و نمی‌داند که به چه چیزی امید داشته که چنین ادعایی کرده است! به خدا سوگند وی نمی‌تواند حلال را از حرام تشخیص دهد و اشتباه را از صحیح جدا سازد! وی

۱. کلمة الامام المهدي، طبع اول، ص ۲۹۳.

حقی را از باطل نمی شناسد و محکم را از متشابه تمیز نمی دهد، و اندازه نماز و اوقات آن را نمی داند... خدا گواه است که او به گمان یادگیری شعبده، چهل روز نماز واجب را ترک کرده و شاید خبرش هم به شما رسیده باشد! آن ظرف های مشروباتی که در خانه اش نهاده، آثار نافرمانی و عصیان او نسبت به خداوند ظاهر و آشکار است... از این ستمکار آنچه که برای تو گفتم او را آزمایش کن و از او بپرس تا یک آیه از قرآن را تفسیر کند و یا حدود و واجبات نماز را به تو بگوید، تا حال او و قدر و منزلتش را بشناسی و کمبودها و زشتی هایش بر تو آشکار شود، خداوند حسابرس اوست.

خداوند حق را بر اهلش نگه داشته و آن را در جایگاه خود ثابت قرار داده است، و از این که امامت و پیشوایی را در دو برادر جز حسن و حسین علیهما السلام قرار دهد، خودداری نموده است، هرگاه خداوند اجازه سخن گفتن به ما بدهد حق آشکار شده و باطل نابود و از شما دور می گردد، و من به خداوند در کفایت کردن و نیکو ساختن و سرپرستی روی آورده ام و او ما را کفایت کرده و خوب و کیلی است، درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش باد).^۱

و اینک برای آشنایی بیشتر و شناخت بهتر از جعفر کذاب داستان زیر را با هم می خوانیم:

(ابوالحسن علی بن سنان موصلی گوید: پدرم به من گفت: هنگامی که آقای ما حضرت ابو محمد حسن بن علی علیه السلام از دنیا رحلت فرمود، عده ای از قم، اموال و جو هاتی را که معمولاً برای ائمه می بردند با خود به سامرا آوردند و هنوز از در گذشت حضرت علیه السلام خبر نداشتند، وقتی به سامرا رسیدند و از حضرت جو یا شدند، از فوت حضرت خبر دار گردیده و

۱. همان، صفحات ۲۹۳ تا ۲۹۹ با تلخیص.

پرسیدند: وارث حضرت کیست؟

گفتند: برادرش جعفر بن علی، از او جستجو کردند به آنان گفته شد که وی برای تفریح و گردش به کنار دجله رفته و قایقی نو سوار شده و به عیش و نوش و شراب و بزم و خوانندگی مشغول است. با شنیدن این خبر به مشورت و گفتگو پرداختند و گفتند: این‌ها مشخصات و اوصاف امام نیست. عده‌ای به عده‌ای دیگر گفتند: برویم و این اموال را به صاحبانش برگردانیم. ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: بایستید تا این مرد از گردش و تفریح برگردد و او را آزمایش کنیم، بعد از این که از سفر برگشت نزد او رفته و بر او سلام کرده و گفتند: ای آقای ما! ما از قم آمده‌ایم و عده‌ای از شیعیان و غیر شیعه با ما، می‌باشند و اموالی را برای آقایمان حضرت عسکری علیه السلام آورده‌ایم.

پرسید: آن اموال کجا است؟

گفتند: همراه ما است. گفت: نزد من بیاورید، گفتند: ولی این اموال داستان تازه‌ای دارند، گفت: چه داستانی؟ گفتند: این اموال که جمع شده در بین آن‌ها از عموم شیعیان یک دینار یا دو دینار که آن را در کیسه‌ای نهاده و بر آن مهر زده‌اند وجود دارد، در سابق وقتی ما خدمت حضرت عسکری علیه السلام می‌رسیدیم حضرت به ما می‌فرمود که تمام اموال این قدر است و این اندازه‌اش از فلان کس است و از نزد فلان کس دیگر، فلان مقدار است و نام تمام اشخاص صاحب مال را می‌گفت و حتی آنچه را که بر نگین انگشترها و یا مهرها نوشته بود می‌فرمود.

جعفر گفت: شما دروغ می‌گویید، به برادرم چیزی را نسبت می‌دهید که او انجام نمی‌داده است، این علم غیب است و علم غیب را کسی جز خدا نمی‌داند. وقتی آن‌ها سخنان جعفر را شنیده به یکدیگر می‌نگریستند، جعفر به

آن‌ها گفت: اموال را نزد من آورید. گفتند: ما نماینده و اجیر دیگرانیم و اموال مردم را جز با همان نشانه‌هایی که از حضرت عسکری علیه السلام می‌شناختیم به دیگری نمی‌دهیم، اگر تو امامی برای ما دلیلی روشن بیاور و الا اموال را به صاحبانشان بر می‌گردانیم که هر کار می‌خواهند بکنند. جعفر نزد خلیفه که در آن روزها در سامرا بود رفته و از او خواست که این اشخاص را بگیرد و اموال را از آن‌ها بستاند، آنان را نزد خلیفه آورده خلیفه به آن‌ها گفت: اموال را به جعفر بدهید، گفتند: خداوند حال امیرالمؤمنین را شایسته و بهبود بخشد، ما مردمی اجیر و نماینده و وکیل دیگران می‌باشیم و این اموال امانت گروهی از مردم است که به ما دستور داده‌اند، این‌ها را جز با دادن نشانه و علامت مخصوص به کسی تسلیم نکنیم و همیشه عادت بر این بوده و حضرت عسکری علیه السلام نیز با همین علائم و نشانه‌ها اموال را می‌گرفتند.

خلیفه گفت: علامت و نشانی که در حضرت عسکری علیه السلام بود، چیست؟ آنان گفتند: حضرت مشخصات پول‌ها و صاحبان آن‌ها را به ما می‌فرمود و ما پول‌ها را تسلیم او می‌کردیم، ما بارها نزد او آمده و با همین نشانه اموال مردم را به او می‌دادیم و او اکنون از دنیا رفته و اگر این شخص جانشین او است، همان دلایل و علائم را برای ما بیاورد و الا ما این اموال را به صاحبانشان بر می‌گردانیم، جعفر گفت: ای امیرالمؤمنین! این‌ها مردمی هستند که به برادر من دروغ بسته‌اند، این علم غیب است، خلیفه گفت: این‌ها مأمورند و بر رسول جز ابلاغ رسالت چیزی نیست. جعفر مبهوت و سرافکنده شد و پاسخی نداد، آنان گفتند: امیرالمؤمنین لطف فرماید و کسی را با ما کند تا ما به راحتی از شهر بیرون رویم و کسی مزاحم ما نشود. خلیفه هم دستور داد تا یکی از ملازمانش آنان را همراهی کرده و از شهر بیرون رفتند، وقتی از شهر بیرون شدند،

جوانی خوش چهره نزد آنان آمده و گفت: آی فلان کس، و آی فلانی پسر فلان، مولای خود را اجابت کنید، گفتند: تو موالی ما هستی؟ گفت: پناه بر خدا! من بنده مولای شمایم، به سوی او بشتابید، وی گوید: ما با او حرکت کرده تا به خانه مولایمان حضرت عسکری علیه السلام داخل شدیم. در آنجا فرزند بزرگوار و آقایمان حضرت بقیه الله (عج) را دیدیم که روی تختی نشسته، گویا پاره ماه است و لباسی سبز در بر دارد، بر او سلام کردیم و آن حضرت پاسخ سلام ما را داد، و سپس فرمود: تمام اموال این اندازه است و متعلق به فلان کس و فلان کس و در دست فلان کس است و همین طور تمام مشخصات و جزئیات اموال را می فرمود، و سپس خصوصیات جامه ها و توشه و بار ما و اسب و شتر ما را می فرمود، ما نزد او خدا را سجده کرده و سپاس او را به خاطر آنچه که به ما شناسانیده بود به جای آوردیم و زمین را در پیشگاه او بوسیدیم و از آنچه که می خواستیم از آن حضرت پرسیدیم و حضرت پاسخ داد. آنگاه اموال را به نزد او آوردیم و به ما دستور داد که دیگر مالی را برای آن حضرت به سامرا نیاوریم و شخصی را در بغداد تعیین خواهد فرمود که نماینده او و مسئول پاسخ به مردم باشد و توقیعات و جواب نامه ها را از او بگیرند.

گویند: که ما از نزد حضرت بیرون شدیم، حضرت مقداری کافور و کفن به ابوالعباس محمدبن جعفر قمی حمیری داده و فرمودند:

«خداوند پاداش تو را در مرگ خودت زیاد گرداند.» ابوالعباس رضی الله عنه هنوز به دره همدان نرسیده بود که از دنیا رفت؛ بعد از آن اموال را به بغداد نزد نواب خاص حضرت می بردند و توقیعات هم از سوی آنها صادر می شد.

جعفر کذاب بعد از فوت حضرت عسکری علیه السلام بیست هزار دینار به خلیفه داد و گفت: یا امیرالمؤمنین آیا مقام برادرم حسن را برای من قرار می دهید؟

خلیفه به او گفت: رتبه و مقام برادر تو دست ما نیست بلکه دست خداست و ما خیلی سعی و کوشش کردیم که او را از منزلت و مقامش پایین آوریم ولی خداوند نخواست و هر چه ما بیشتر کوشیدیم، خداوند مقام او را بالاتر برد، زیرا او خویشتن دار و خوش رفتار، با دانش و علم و دارای مقام بندگی خدا بود، اگر تو در نزد شیعیان برادرت همچون او هستی، نیازی به مانداری و اگر چون او نیستی و آنچه که در برادرت وجود داشت در تو موجود نیست، ما نمی توانیم به تو چیزی دهیم و به درد تو نمی خوریم.^۱



۱. همان، صفحات ۵۰۱ تا ۵۰۳ با تلخیص.

شما در جلد دوم کتاب (مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب، ص ۹۷) مرقوم داشتید که امام زمان صلوات الله علیه به بزرگ مرجع تقلید عالم تشیع، مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی نامه نوشته و فرمودند: «خودت را برای مردم ارزان کن (در دسترس همه قرار بده) حاجت‌های مردم را برآور، ما یاری‌ات می‌کنیم» استدعا دارد سند این مطلب را مشروحاً مرقوم دارید، سپاسگزارم.

□ اگر چه در پاورقی همان صفحه نام کتابی که این موضوع را از آن نقل کرده‌ام، نوشته‌ام ولی چون شما تفصیل آن را خواسته‌اید، عرض می‌کنم که یکی از اساتید بزرگ و وعاظ متقی و پرهیزکار معرف ایران، جریان این نامه را که خود عیناً زیارت کرده بود، برای دوستان ما چنین شرح داد: فرمودند که بعد از فراغت از حج واجب خانه خدا، در سال ۱۳۶۰ هجری قمری و زیارت مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قبور ائمه بقیع علیهم السلام، به عراق آمدم تا پس از زیارت اعتبار مقدسه به ایران مراجعت نمایم.

در آن زمان آیه الله العظمی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی مرجع اعلاى دینی و زعيم اعظم شیعه که در نجف اشرف سکونت داشت را ملاقات نمودم و ایشان با اصرار تمام از من خواستند که در آن ایام تا مراجعت به ایران میهمان ایشان بوده و نیز در نجف چهارده شب سخنرانی داشته باشم، ابتدا نپذیرفتم، تا پس از اصرار و تأکید مجدد ایشان، فقط برای شش روز قول دادم.

شبی در نجف در خانه ایشان و در خلوت بودیم به طوری که حتی فرزندش را نیز اجازه ورود نداد، در طول ساعاتی که با هم گفتگو می‌کردیم، سخن پیرامون وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه و وضع شیعیان به میان آمد، و من که در طول این مسافرت، چه در مکه و مدینه و چه در عراق از مشاهده ضعف شیعیان و عدم تبلیغات صحیح برای ترویج تشیع سخت ناراحت و محزون بودم، به ایشان عرض کردم:

شما بهتر می‌دانید! که شیعیان به امام زمانشان علاقه‌مندند و تمام آنچه شما و ما داریم، از تصدق سر حضرت صاحب الزمان که خداوند ظهور و فرجش را تعجیل نماید است، اگر دستتان را می‌بوسند به خاطر نیابت امام عصر که درود بر او باد است، اگر وجوهات به شما می‌دهند به خاطر انتساب به صاحب الزمان (عج) است، اگر احترام دنیا و آخرت دارید به جهت وکالت از حضرت است و بالاخره هر چه ما و شما داریم، همه و همه از یمن وجود حضرت است. پس چرا برای اِتلائی نام نامی آن حضرت و نیز رسیدگی به وضع شیعیان، فعالیت‌های ثمربخشی صورت نمی‌گیرد؟! چرا جامعه از وجود امام زمان که درود بر او باد بی‌خبر است؟! چرا وضع شیعه آن حضرت در عربستان (مکه و مدینه) و نیز در عراق (به ویژه سامرا) تقویت نمی‌گردد؟! آیا نمی‌بینید که در سامرا حتی خانه ملکی امام زمان را غصب کرده‌اند و اقلیت شیعه در فشار است؟!!

در تمام مدتی که من سخن می‌گفتم، آن مرجع دینی به سخنانم به دقت گوش می‌داد و پس از اتمام سخنم شروع به صحبت کرده و فرمود: این مواردی را که شما تذکر دادید از واجبات است و انشاء الله در آینده بیشتر از پیش در فکر انجام آن خواهیم بود، البته باید یادآوری کنم که ما به این مسائل

هم تا حدی توجه داشته‌ایم و آن حضرت هم کم و بیش بر ما لطف داشته‌اند. سخن بدین جا که رسید از جا برخاست و قفل قفسه‌ای را باز کرد که حاوی اسناد و مدارک و نامه‌های زیادی بود. از میان پاکت‌های داخل قفسه پاکتی را بیرون آورد، آن را بوئسید و بر سر گذاشت و سپس رو به من کرد و گفت: این نامه مدرکی است که نشانگر لطف حضرت بقیة اللہ که روحم فدایش باد به ما است و من نیز تا حد امکان فرمان ایشان را عمل نموده‌ام. پاکت را گرفتم پشت آن نوشته بود: فرمان حضرت که درود بر او باد، پاکت را باز کردم نامه‌ای را که به وسیله ثقة الاسلام و المسلمین زین العلماء الصالحین حاج شیخ محمد شریع‌های شوشتری از طرف حضرت و اصل شده بود مشاهده کردم و در آن خطاب به سید نوشته بود:

«به او بگو: خودت را برای مردم ارزان کن (در دسترس همه قرار بده)، محل نشستنت را در ورودی خانه انتخاب کن، حاجت‌های مردم را برآور، ما یاریت می‌کنیم».

«آنگاه، آن نایب بزرگوار ادامه داد: بر اساس این فرمان، تماس مردم با من آسان است، در دهلیز خانه‌ام نشسته‌ام و در حد امکان، حاجات شیعیان را برآورده می‌سازم و حضرت نیز به ما توجه داشته و یاریمان کرده‌اند. از ایشان اجازه خواستم تا از روی اصل نامه استنساخ کنم، ایشان اجازه فرمودند و تذکر دادند که تا زمانی که زنده هستم، راضی نیستم کسی از این نامه مطلع و آگاه گردد».

از روی نامه نسخه‌ای برداشتم و پس از مدتی به ایران مراجعت نمودم. در سیزدهم آبان ماه ۱۳۲۵ شمسی که برابر با نهم ذیحجه سال یک هزار و سیصد و شصت و پنج قمری بود، خبر رحلت آن مرجع دینی به ایران رسید و

مجالس ترحیمی برای آن بزرگوار برگزار گردید. در مسجد گوهرشاد مشهد به همین مناسبت مجلس یادبودی برگزار شد که سخنران آن مجلس من بودم و برای اولین بار، متن این توفیق شریف حضرت بقیة الله (که درود بر او باد) به نایب عام خود آية الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی را قرائت کردم. خدا به رحمت و اسعه خود، رحمتش کند و از شفاعت مولایش حضرت صاحب الزمان که خداوند فرجش را تعجیل کند، برخوردارش سازد.^۱



۱. کلمة الامام المهدي، صفحات ۵۶۱ تا ۵۶۷ با تلخیص.

استاد با عرض تشکر و سپاس بفرمایید، عصای حضرت
 موسی علیه السلام هم اکنون کجاست و شگفتی های آن چیست؟

۱۱۹

□ عصای حضرت موسی علیه السلام هم اکنون در اختیار امام عصر روحی فداه بوده
 و در غار انطاکیه است.^۱

و اما شگفتی های عصا عبارتند از:

۱. این عصا از چوب آس از درختان بهشتی است که آن را جبرئیل برای
 حضرت موسی علیه السلام آورده است.^۲
۲. این عصا هرگز نمی پوسد.^۳
۳. رنگش هرگز تغییر نکرده و همیشه سبز است. توگویی هم اکنون آن را
 از درخت بریده اند.^۴
۴. هر وقت با عصا حرف بزنید، حرف می زند.^۵
۵. امام عصر روحی فداه هر چه به عصا فرمان دهد، عصا عمل
 می کند.^۶
۶. زمان فرعون، وقتی عصا اژدها شد فاصله میان دو لب او چهل ذراع
 بود.^۷
۷. هر چه جلوی او بریزید، فوری می بلعد.^۸
۸. این عصا با همه عجایبش برای امام زمان روحی فداه ذخیره شده
 است.^۹

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲ و ۳. همان، ص ۳۵۱.

۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹. کافی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۹. این عصا قلب دشمن را می لرزاند.^۱

۱۰. این عصا وقتی به فرمان حضرت موسی علیه السلام از ده‌ها شد، تمام ساخته‌های جادوگران را بلعید و سپس با چشمانی زهرآگین متوجه کاخ آسمان خراش فرعون شد و با نفیر و حشتناکی به دربار فرعون حمله کرد، فرعون بیهوش شد و از ترس، خود را خراب کرد.^۲

نکته: با توجه به آنچه از عجایب که درباره عصا برشمردیم، انصاف این است که گفته شود، صرف نظر از (ولایت) و (تصرف) امام، این عصا به تنهایی برای فتح جهان و سرنگونی کاخ فرعون‌نسانی که از یک سوسک می‌ترسند، کافی است.



۱. همان.

۲. مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب، ج ۲، ص ۲۶۶.



۱۲۰

ما در سفری به عتبات عالیات در بغداد، هر چه گشتیم
 مزار مقدس قبور نواب اربعه امام زمان علیه السلام را پیدا
 نکردیم، مستدعی است نشانی آنها را مرقوم بفرمایید،
 سپاسگزارم.

□ مزار شریف چهار نایب خاص امام عصر حضرت بقیة الله الاعظم روحی
 فدا، همگی در بغداد است؛ عرب‌های اهل تسنن آنان را به اسم نمی‌شناسند،
 آدرس آنها با نام‌های محلی معروف است و باید به سراغ این نام‌ها رفته، مزار
 شریف آنها را زیارت کنید. ما در سفری به عراق با زحمت فراوان آنها را
 پیدا کرده و موفق به زیارتشان شدیم، و اینک با درخواست التماس دعای
 مخصوص نشانی آنان به قرار زیر است:

۱. مزار شریف نایب اول، جناب عثمان بن سعید در بازار بغداد معروف به
 (سوق الميدان) است.
۲. مزار شریف نایب دوم، محمد بن عثمان در بغداد (شیخ الخلائی یا باب
 الشیخ) است.
۳. مزار شریف نایب سوم، حسین بن روح نوبختی در بغداد معروف به
 (شورجه) است.
۴. مزار شریف نایب چهارم، علی بن محمد سمري (سیمری) در بغداد
 (بازار حراج) است.



دوست دارم همیشه به امام عصر علیه السلام خدمت کنم، اما گاهی لذا اید زود گذر دنیا به همراه وساوس شیطانی مرا از خدمت محروم می‌کند! شما را به خدا بفرمایید چه کنم؟

□ اتفاقاً پاره‌ای از خدمتگزاران هم کم و بیش همانند شما گرفتارند! و انشاءالله با توکل به خدا و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام جای نگرانی نیست، و شما برای رهایی از این افکار پلید هرگز توکل و توسل را فراموش نکرده خود را به کارهای عبادی دیگر و مطالعه زندگی مردان خدا، نظیر آنچه در زیر با هم می‌خوانیم، مشغول کرده و مطمئن باشید که به یاری خدا و حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان روحی فداه موفق خواهید بود.

هشام بن سالم گوید: حضرت امام صادق علیه السلام در حدیثی که در آن داستان حضرت داوود علیه السلام را ذکر می‌کند، فرمودند: حضرت داوود علیه السلام هنگامی که زبور را تلاوت می‌کرد، کوه‌ها و سنگ‌ها و پرندگان، پاسخ وی را می‌دادند، وی روزی به کوهی رسید که پیامبر عابدی به نام حزقیل علیه السلام در آن جا بود، و چون آوای کوه‌ها و آواز درندگان و پرندگان را شنید، دانست که وی داوود علیه السلام است. حضرت داوود علیه السلام به او گفت: ای حزقیل اجازه می‌دهی که به نزد تو بالا بیایم؟ حزقیل علیه السلام گفت: نه، با شنیدن پاسخ منفی، حضرت داوود علیه السلام ناراحت شد و گریست.

خدای متعال به حزقیل علیه السلام وحی کرد که داوود علیه السلام را سرزنش نکن و از من عافیت بخواه، گویند حزقیل دست داوود علیه السلام را گرفت و وی را به جانب

خود بالا برد، حضرت داوود به حزقیل علیه السلام گفت:

ای حزقیل آیا هیچ گاه قصد گناه کرده‌ای؟ حزقیل علیه السلام گفت: نه. داوود علیه السلام گفت: آیا از این عبادت خداوند ترا عجبی رسیده؟ حزقیل گفت: نه. داوود گفت: آیا دل به دنیا داده‌ای و شهوات و لذات دنیا را دوست داشته‌ای؟ حزقیل گفت: آری گاهی بر دلم راه یافته است!

داوود علیه السلام گفت: وقتی چنین حالتی پیدا می‌شود چه می‌کنی؟

حزقیل علیه السلام گفت: من به این درّه می‌روم و از آنچه در آن است عبرت می‌گیرم.

حضرت داوود علیه السلام به آن درّه رفت و به ناگاه تختی از آهن دید که جمجه و استخوان‌های پوسیده‌ای بر آن بود و لوحی آهنین نیز آن جا بود که نوشته‌ای داشت، داوود علیه السلام آن را خواند، بر آن نوشته بود:

من، اَرْوَى بْنِ سَلَمٍ هستم که هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر ساختم و با هزار دوشیزه آمیزش کردم، آخر کارم این شد که:

خاک بستم و سنگ بالِشَم، و کرم‌ها و مارها همسایگانم هستند! پس هر که مرا بنگرد، به دنیا فریفته نشود.^۱



۱. کمال الدین عربی، ج ۲، باب ۴۶، ما جاء فی التعمیر، ص ۵۲۴.

شما در صفحه ۷۱ (کتاب گفت و شنود، ج ۱) آوردید که
 خضر علیه السلام همیشه همراه امام زمان «عج» است. همیشه
 بودن مستلزم داشتن عمر طولانی است، ممکن است
 بفرمایید، وی چگونه این عمر طولانی را به دست آورده
 است و چرا؟

□ حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: حضرت خضر علیه السلام آب حیات نوشید، و تا
 نفخه صور (قیامت کبری) زنده است. او همواره نزد ما می آید و به ما سلام
 می کند، ما صدایش را می شنویم اما او را نمی بینیم...
 او همه ساله در مراسم حج شرکت کرده، تمام مناسک را انجام می دهد و
 روز عرفه در عرفات مانده و به دعای مؤمنین آمین می گوید، و خداوند او را
 انیس و مونس قائم ما قرار داده و به وسیله او وحشت و تنهایی او را بر طرف
 می سازد.^۱

و اینک چگونگی دست یابی حضرت خضر علیه السلام^۲ به آب حیات را از نظر
 روایات با هم می خوانیم:

برای ذوالقرنین چشمه آب حیات را وصف کرده و گفتند، هر که از آن
 بنوشد نمی میرد تا آن که صیحه آسمانی را بشنود. ذوالقرنین به شنیدن این
 خبر در جستجوی آب حیات بیرون رفت و پس از تلاش به جایی رسید که در
 آن (۳۶۰) چشمه بود و حضرت خضر در پیشاپیش یاران او بود، و از

۱. بحار الانوار جلد ۵۲، ص ۱۵۲، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۰، و منتخب الاثر، ص ۲۶۲.

۲. نام اصلی خضر، اوبلیا ابن ملکان است و خضر لقب او است چون هر کجا گام می نهاد زمین از قدمش
 سرسبز می شد. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۰۹).

همه مردم نزد او محبوب تر بود، ذوالقرنین به خضر و به هر یک از یارانش یک (ماهی شور) داد و به آنها گفت: هر کدام از شما ماهی شور خود را در یکی از آن چشمه‌ها بشوید و حضرت خضر علیه السلام هم بر سر یکی از آن چشمه‌ها رفت و چون ماهی خود را در آن چشمه فرو برد، ماهی زنده شد و شتابان رفت، وقتی خضر علیه السلام چنان دید، دانست که به آب حیات دست یافته است، وی فوری لباس‌ها را از تن خارج کرده، لخت شد و در آن آب غوطه می‌خورد و می‌نوشید، سرانجام تمام یاران در حالی که ماهی خود را در دست داشتند نزد ذوالقرنین بازگشتند و تنها خضر علیه السلام باز آمد و ماهی به همراه وی نبود، ذوالقرنین از ماجرا پرسید و خضر علیه السلام داستان را باز گفت.

ذوالقرنین گفت: آیا از آن آب نوشیدی؟ خضر علیه السلام گفت: آری. ذوالقرنین گفت: تو صاحب آنی و برای آن آفریده شده‌ای، مژده باد بر تو که در این دنیا می‌پایی و می‌مانی و تا نفع صور از دیدگان نهانی.^۱
و اما آن که به طعن گفته بود:

بگو به خضر به جز داغ نوجوان دیدن چه حاصلی تو از این عمر جاودان دیدی؟!
گفتم: عمر طولانی حضرت خضر علیه السلام چنانچه در روایات آمده به خاطر این است که چون در تقدیر علم ازلی خداوند چنین مقرر شد که عمر قائم ما در زمان غیبت، بسیار طولانی شود و می‌دانست که بسیاری از بندگان این عمر طولانی را انکار خواهند کرد، از این جهت خداوند عمر خضر علیه السلام را طولانی کرد، بدون این که سبب دیگری داشته باشد تا از طریق عمر طولانی خضر علیه السلام به طول عمر قائم «عج» استدلال شود و بدین وسیله سخنان پوچ دشمنان ضایع شده و مردم را بر خدا حجّت و ایرادی نباشد.^۲



۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۲، و کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷، و منتخب الاثر، ص ۲۶۱.

استاد لطفاً بفرمایید چگونه به خدا توکل کنم، هر قدر
می‌نالم و خدا خدا می‌گویم تا به زیارت امام زمان علیه السلام
نائل شوم نمی‌شود، شما بفرمایید چه کنم؟

□ توکل به خدا باید صد در صد واقعی و قلبی و خالصانه باشد نه لقلقه لسان
و شوخی و تعارف.

شرح و تفسیر این سؤال با توجه به روش اختصاری ما ایجاب کرد که به
جای قلم فرسایی بیشتر، داستان واقعی زیر را تقدیم دارم تا حقیقت توکل
معلوم و تفهیم شود.

هنگامی که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را بالای منجنیق گذاشتند و
می‌خواستند او را به آتش بیفکنند، جبرئیل امین به ملاقاتش آمد و پس از
سلام گفت: آیا نیازی داری که به تو کمک کنم؟

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: آری نیاز دارم، اما به تو نه!

قَالَ جِبْرِيلُ فَاسْئَلُ رَبَّكَ.

جبرئیل گفت: حال که از من کمک نمی‌طلبی پس از خدا نیازت را بخواه.

قَالَ حَسْبِي مَنْ سُوَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي.^۱

ابراهیم گفت: همین قدر که از حال من آگاه است کافی است.

چون رها از منجنیق آمد خلیل

آمد از دربار عزت جبرئیل

گفت هل لك حاجة يا مجتبی؟

گفت، اما منك يا جبرئیل لا

۱. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۵۲۷، به نقل از بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۶ و تفسیر نمونه،

ج ۱۳، ص ۴۴۵.

من ندارم حاجتی از هیچ کس
گفت با او جبرئیل ای پادشاه
گفت اینجا هست نامحرم مقال
گر سزاوار من آمد سوختن
می تواند آتشم گلشن کند
من نمی خواهم جز آنچه خواهد او

با یکی کار من افتاده است و بس
پس ز هر کس باشدت حاجت بخواه
عِلْمُهُ بِالْحَالِ حَسْبِي بِالسُّؤَالِ
لب ز دفع او ببايد دوختن
شعله ها را شاخِ نَسْتَرُونَ کند
حال من می بیند و می داند او

به هر حال انشاءالله پس از طهارت و تزکیه نفس و توکل واقعی و احراز
قابلیت و صلاحیت موفق خواهید بود.

نکته: چه خوب است دانسته شود، هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در
آتش نمرودی انداختند! همه چوب ها و هیزم های آتش گرفته به فرمان ﴿يَا نَارُ
كُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾^۱ تغییر ماهیت داده و گلستان شدند، و تنها
چیزی که در این آتش سوزی مهیب سوخت و خاکستر شد، همان طنابی بود
که دست و پای حضرت ابراهیم علیه السلام را به آن بسته بودند!^۲

نکته دوم: گویند هنگام افکندن حضرت ابراهیم علیه السلام در آتش، زنبور عسل
دهانش را پر آب کرده و به آتش ها می پاشید.

فرشتگان عالم بالا در عین غم و ناراحتی می خندیدند. جبرئیل به زنبور
گفت: زحمت بیجایی می کشی! شنیده ای آب آتش را خاموش می کند، اما نه
این مقدار آب دهان تو این همه آتش را فرو نشاند! زنبور پاسخ داد: ﴿لَا يُكَلِّفُ
اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أُتِيهَا﴾^۳

۱. انبیاء / ۶۹

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۴۵.

۳. همان، طلاق / ۷.

همین قدر از دستم بر می آید خدمت می‌کنم. خدای متعال نیز این جزیی
عمل بی‌ریا و با اخلاص را پسندید و آب دهن زنبور را شیرین کرد و عسل از
آن روز به هم رسید.^۱



می‌گویند توفیق تشرّف با توفیق شناخت جمع شدنی
 نیست؟! ۱۲۴

□ این مطلب کلیّت ندارد، چه بسا سعادت‌مندانی که هنگام تشرّف به ساحت قدس امام زمان روحی فداه توفیق شناخت هم پیدا کردند و داستان واقعی زیر یک نمونه از این شناخت‌هاست که با هم می‌خوانیم:

حضرت آیه الله آقای میر سید علی طباطبایی صاحب ریاض، فرمودند: که مرحوم آیه الله العظمی علامه حلی اعلی الله مقامه، شب‌های جمعه به آستان مقدس حسین علیه السلام مشرف می‌شدند، شبی از شب‌های جمعه که تنها بر الاغی سوار و تازیانه‌ای در دست گرفته و به سوی کربلا حرکت می‌کرد، در بین راه عربی با علامه برخورد و همراه گردید، علامه با آن عرب مشغول مباحثه علمی گردید، و چون دانست که وی مردی است دانا و با فضیلت، مسائل علمی دیگری که بر او مشکل شده بود، یک یک را عنوان نمود، از آن حضرت جواب می‌شنید، تا این که سخن به مسأله‌ای رسید، علامه درباره آن فتوایی داد و حضرت (آن مرد عرب) نظری بر خلاف رأی علامه ابراز فرمود، علامه اظهار کرد که من روایتی که بر مقصود و نظر شما دلالت کند ندیده‌ام، حضرت فرمود: چرا روایت وارد شده، و من تو را به کتاب تهذیب شیخ الطایفة الامامیه، صفحه فلان و سطر فلان راهنمایی می‌کنم، مراجعه کن تا حدیث را ببینی، حیرت علامه افزون شد، و از آن جناب پرسید، در زمان غیبت کبری تشرّف به حضور حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه امکان دارد؟ هم زمان با این سؤال تازیانه از دست علامه به زمین افتاد، حضرت خم

شد و تازیانه را برداشت و در دست علامه نهاد و فرمود: چگونه امکان ندارد و حال آن که اکنون دستش در دست تو است.

علامه متوجه شد که حضور امام علیه السلام تشرّف دارد، خود را از الاغ به زیر افکند تا پای حضرت را ببوسد و عرض ادب کند بیهوش شد، وقتی به هوش آمد حضرت را ندید! و با تأثر فراوان سفر را به پایان رسانید، وقتی مراجعت کرد به کتاب تهذیب شیخ الطایفه نظر کرد، روایت را چنان که امام علیه السلام نشانی داده بود یافت، و در حاشیه کتاب نوشت، این روایتی است که ولی عصر ارواحنا فداء به من نشان داده است.^۱



۱. المخازن، ج ۱، ص ۵۶.

استاد، ما کی اصلاح می شویم؟ این که می گویند روز
اصلاح و شادی، روز ظهور است، درست است یا نه؟

۱۲۵

□ با توجه به این که اسلام و علمای علم اخلاق راه تهذیب نفس و اصلاح را معرّفی کرده اند می گویم: آری آینده درخشان و تابناک در اسلام پیش بینی و معرّفی شده و پیشوایان ما وعده آن را داده اند و حضرت رسول اکرم ﷺ برای تحقق آن روز بزرگ، قسم یاد کرده و فرمودند:

(سوگند به آن کسی که مرا مژده آور راستین قرار داد، اگر از عمر جهان یک روز نماند، خداوند همان یک روز را بس دراز دامن کند تا فرزندم مهدی علیه السلام خروج کند، پس از خروج او عیسی روح الله فرود آید و در نماز به وی اقتدا کند، آن گاه زمین با فروغ پروردگار روشن شده، حکومت مهدی علیه السلام به شرق و غرب عالم خواهد رسید.)^۱

آن روز روح درندگی و ستیزه جویی از بین می رود و عدالت عالم گیر شود.^۲

آن روز رفع ستم از ستم دیدگان شده و اگر حق کسی زیر دندان کسی باشد، حضرت آن را باز می ستاند و به صاحب حق می دهد.^۳

آن روز زنده ها آرزو می کنند که ای کاش نیاکانشان بودند و آن عدالت و آرامش را مشاهده می کردند.^۴

۱. منتخب الاثر، ص ۶۲

۲ و ۳. روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۰۰

۴. همان، ص ۶۰۱

آن روز پرندگان در آشیانه خود و ماهیان در قعر دریاها شادمانی می‌کنند.^۱
آن روز گرگ و میش با هم غذا می‌خورند. شرّ و بدی از میان رفته و خیر و
خوبی می‌ماند.^۲

آن روز کینه‌ها از دل‌ها بیرون رود، حیوانات نیز با هم سازگاری کنند.^۳
آن روز با توجه به بهداشت اسلام خدای متعال بیماری را از شیعیان
برطرف می‌سازد.^۴

امروز روز پول و زر و سیم است. امروز هر که پولش بیشتر، زورش
بیشتر و مقامش بهتر! و در معرفی امروز می‌گویند:

مقتدای مرد و زن پولست، پول ابتدای هر سخن پولست، پول

غوطه‌ور دیدم فقیری در لجن گفت زیر این لجن پولست پول

و اما آن روز زمین پاره‌های جگرش را بیرون می‌ریزد (ستونهای طلا و
نقره را) و به دست مردم می‌رسد.^۵

آن روز حضرت مال و ثروت دنیا آن قدر به مردم می‌دهد که کسی
قدرت حمل آن را نخواهد داشت.^۶

و خلاصه یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.^۷

جهان همان طور که به ستم پر شده، به عدل و داد پر خواهد شد.

(قسط یعنی نفی هر گونه تبعیض و عدل یعنی نفی هر گونه تجاوز) این

۱. همان.

۲. منتخب‌الاثر، ص ۴۷۴.

۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶.

۴. همان، ص ۳۱۷.

۵. منتخب‌الاثر، ص ۴۷۲.

۶. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۴.

۷. همان، ص ۱۴۶.

بود گوشه‌ای از دور نمای شادی‌ها و اصلاحات آن روز، و اینک وقت آن است که ببینیم از ما بهتران! روز اصلاح و شادی را در چه دیده و چگونه آن را ترسیم می‌کنند:

موریس مترلینگ فیلسوفِ حقوق‌دان بلژیکی در کتاب (خدا و هستی) می‌گوید:

(صدها تن از من پرسیده‌اند که راه اصلاح بشر چیست؟ و چه باید کرد که نوع انسان آن طور که منظور علمای اخلاق بوده است، زندگی نماید و دیگر دشمنی و حسد و کینه و خون‌ریزی وجود نداشته باشد؟ پاسخ من این است که، یگانه راه اصلاح بشر این است که انسان نظیر زنبور عسل زندگی کند و برای حصول این منظور:

مدفوع انسان باید نظیر مدفوع زنبور عسل قابل خوردن باشد!)^۱
و در فرازی دیگر گوید:

(زندگی اقتصادی این جانوران به قدری دقیق و منظم است که در لانه مورچه و کندوی زنبور عسل و موریانه که تمدنشان خیلی زیادتر از مورچه می‌باشد مدفوع هم قابل خوردن است و آن را هزاران مرتبه گوارش کرده و باز می‌خورند.)^۲

و نیز می‌گوید:

(اگر زندگی اجتماعی انسان به همین صورت جلو برود، روزی فرا خواهد رسید که انسان ناچار خواهد شد اسلوب زندگانی اجتماعی موریانه را سرمشق خود قرار دهد و از فکر این که روزی در سایه پیشرفت علوم،

۱. کتاب خدا و هستی، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، انتشارات انیشتن، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۸۱.

زندگانی ما نظیر موریانه خواهد شد، بدن به لرزه می‌افتد، زیرا در شهر موریانه هیچ چیز از بین نمی‌رود و حتی مدفوع موریانه به طوری که ذکر شد هزاران مرتبه به مصرف تغذیه رسیده و باز خورده می‌شود و نیز اموات موریانه به مصرف تغذیه می‌رسد و آن‌ها را در انبارهای مخصوص خشک می‌کنند که به مصرف خوراک برسانند، آنچه به نزدیک‌ترین احتمال، موریانه را وادار کرد که حتی اموات و مدفوع خود را به مصرف تغذیه برسانند پیدایش مورچه بود.^۱

توجه: من قبل از پاسخ‌گویی به این اباطیل لازم می‌دانم (مترلینگ) و افکارش را از کانال آثارش بهتر به شما خواننده عزیز بشناسانم که گفته‌اند:

**إِنَّ أَثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا
فَانظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْأَثَارِ**

یعنی آنچه از ما به جای مانده معرف ماست، پس از درگذشت ما برای شناختن ما به آثار ما نگاه کنید:

ملاحظه کنید، آقای مترجم در مقدمه این کتاب می‌گوید:

(این مرد متفکر می‌خواسته است، عظمت جهان و خداوند تبارک و تعالی را تا آن جایی که ممکن است به نظر ما برساند و بفهماند آن که این جهان را آفریده چقدر بزرگ و عظیم و توانا است.)

اینک برای این که ببینیم حرف‌های آقای مترجم تا چه اندازه‌ای واقعیت دارد، مروری گذرا به صفحات کتاب کرده، قضاوت را به خوانندگان عزیز إحاله می‌کنیم.

مترلینگ می‌گوید:

۱. همان، ص ۱۱۳.

۱. «برای چه خداوند زمین و آسمان را به این شکل آفرید؟ مگر نمی‌توانست از آفریدن انسان و زمین صرف نظر نماید؟»

در این مبحث آنچه به فکر ما می‌رسد، این است که اگر ما خدا بودیم زمین و انسان را نمی‌آفریدیم، ولی در عین حال می‌دانیم که فکر ما کوتاه است یعنی نمی‌فهمیم، حالا که ما نفهم هستیم گناه با کیست؟ آیا گناه با ماست که نفهم هستیم و نمی‌دانیم که برای چه خدا جهان را آفرید؟ و یا گناه از خداست که ما را نفهم آفریده است؟^۱

و باز می‌گوید:

۲. «فهمیدن به قدری عجیب و دشوار و حتی غیر عادی است که ممکن است حتی خدا هم قادر به فهمیدن نباشد.»^۲

و هم چنین می‌گوید:

۳. «شما به اختیار خود زاییده نشده‌اید و اگر مقرر باشد که شخصی کیفر ببیند، کسی که شما را به وجود آورده در خور کیفر است.»^۳

و باز می‌بافد:

۴. «از خدا که حتماً باید کامل باشد شایسته نیست جهان ناقص و یا انسان‌های ناقص بیافریند.»^۴

۵. و نیز می‌گوید: «اگر خداوند خواهان نیک بختی انسان بود، بدو دردهای جسمانی را از بین می‌برد.»^۵

۱. همان، ص ۲۲۴.

۲. همان، ص ۲۱۳.

۳. همان، ص ۲۳۲.

۴. همان، ص ۲۲۶.

۵. همان، ص ۲۲۷.

و هم چنین می نویسد:

۶. «می گویند که خداوند به نوع بشر توصیه نموده که همواره خوبی کنند و از بدی پرهیزند، ولی معلوم نیست که خداوند چه سودی از این کار می برد، که بشر را توصیه به نیکوکاری کرده است و در صورتی که واقعاً از خوبی های انسان سود می برد، برای چه از روز اول مرا طوری نیافرید که همواره مرتکب نیکی شوم و از بدی پرهیزم.»^۱

و باز می نویسد:

۷. «خدا کامل است و غیر از او همه چیز ناقص می باشد و لازمه این نقصان بدبختی است و آن وقت پرسیده می شود که چرا ما را مثل خود سعادت مند نیافرید؟»^۲

این ها بود نمونه های کوتاهی از ده ها گزارف گویی ها که (مترلینگ) در این کتاب به زعم مترجم در بزرگداشت خدا آورده است! بدبختی و سختی های فراوانی که (مترلینگ) از دنیا دیده،^۳ کارش را به جایی رسانده که می گوید: «خدا مرا به مستراح متحرک تبدیل کرده!»^۴ «و هر وقت به مستراح می روم، خجالت می کشم.»^۵

این نوع برداشت ها سبب شد که حاصل قلم این (متحرک) آن حرکت ها شود که ملاحظه فرمودید و سرانجام این (خجالت) سبب بروز این لطائلات شده که می گوید:

«می خواهم سرم را به دیوار جهان بکوبم و مغز خود را متلاشی کنم، زیرا

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲ و ۳. همان، ص ۱۶.

۴. همان، ص ۹۹.

۵. همان، ص ۱۳۱.

هر چه فکر می‌کنم که جهان برای چه به وجود آمده و منظورش چیست چیزی نمی‌فهمم، ولی جهان دیوار ندارد که انسان بتواند سر خود را به آن بکوبد!^۱

پس از ملاحظه این اباطیل:

اینک وقت آن است که ببینیم، آن طوری که (مترلینگ) گفته عسل مدفوع زنبور عسل است یا خیر؟!^۲

تفسیر مجمع البیان می‌گوید: از شکم این زنبورها عسل به رنگ‌های مختلف خارج می‌شود، زیرا عسل گاهی کاملاً سفید و گاهی زرد و گاهی سرخ است...

باید دانست که عسل از دهان زنبور خارج می‌شود و آن شبیه به آب دهان انسان است.^۲

همین مطلب را نیز تفسیر نمونه در جلد ۱۱، ص ۳۰۱، آورده است:

واما لغات: فرهنگ معین می‌نویسد:

«معمولاً عسل به وسیلهٔ «زنبوران مادهٔ عقیمی» که کارگر نامیده می‌شوند از شیرۀ گل‌ها و برگ‌ها و دمبرگ‌های نباتات جمع‌آوری می‌شود، زنبور کارگر شیرۀ گیاهان را وارد دهانش کرده با آب دهان مخلوط می‌سازد و فرو می‌برد و آن وارد محفظه‌ای به نام کیسهٔ عسل که در شکمش قرار دارد می‌گردد. قسمتی از این شیرۀ گیاهی وارد رودهٔ زنبور شده به مصرف تغذیه خود زنبور می‌رسد و قسمتی دیگر هم با انقباض کیسهٔ عسل دوباره به دهان زنبور بر می‌گردد و زنبور آن را در حجره‌های خالی کندو که به همین منظور ساخته، خالی

۱. همان، ص ۱۷۳، «کاش سرش را به دیوار خانه‌اش می‌کوبید که جزئی از جهان است!»

۲. مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۱۰.

می‌کند، این عسل بسیار رقیق است، لیکن بر اثر حرارت کندو و مجاورت با هوا غلیظ می‌شود و به علاوه اخلاط آب دهان زنبور با شیره گل تغییرات شیمیایی در آن می‌دهد». این مطالب نیز مورد تأیید فرهنگ دهخدا و فرهنگ عمید است.

با توجه به اسناد ارائه شده، معلوم شد که به خلاف تصور (مترلینگ) عسل مدفوع زنبور نیست و آن از دهان زنبور خارج می‌شود و به زبان ساده‌تر (قی) کرده زنبور است نه مدفوع، و آقای (مترلینگ) آن را مدفوع زنبور دانسته می‌گوید: (یگانه راه اصلاح بشر این است که انسان نظیر زنبور عسل زندگی کند و برای حصول این منظور مدفوع انسان باید نظیر مدفوع زنبور عسل قابل خوردن باشد).

آقای مترلینگ در فرازی دیگر به دفاع از اغذیه انسان پرداخته، می‌گوید: «این اغذیه که چنین خدمت بزرگی می‌کنند و این طور فداکاری می‌نمایند، چه گناهی کرده‌اند که بایستی مبدل به مدفوع بشوند».^۱

اما وقتی در مقابل این اراجیف به وی اعتراض می‌کنند، به دفاع از مدفوع برخاسته می‌گوید:

«خواهید گفت این امر محال است و نمی‌توان انسان را طوری پرورش داد که مدفوعش قابل خوردن باشد، ولی از وقتی که امواج اثیری کشف شده و بی‌سیم و اختراعات دیگر را به وجود آورده‌اند، من هیچ چیز را محال نمی‌دانم، منتهی نباید عجله کرد و از همین حالا شروع به کار نمود، بلکه باید صبر کرد که هر چیزی به موقع خود بیاید».^۲

۱. همان، ص ۲۰۴.

۲. همان، ص ۲۸.

نکته: راستی اگر تا حال، آقای مترلینگ آنچه آورده روی بخار معده بوده و اختلالات روانی او موجب این اباطیل گشت^۱ این مطلب که گفته (باید صبر کرد که هر چیزی به موقع خود بیاید) حرفِ درستی است و ما صبر کردیم و دیدیم که (مترلینگ) به آرزوی خود رسید و مدفوع انسان برای او و یارانش قابل خوردن شده است، نگاه کنید، روزنامه کیهان تحت عنوان (تهیه بیسکویت از مدفوع انسان) نوشت:

(لندن - رویتر) دانشجویان دانشگاه لیور پول ادعا می کنند که از مدفوع ضد عفونی شده و پخته شده انسان نوعی بیسکویت تهیه کرده اند!

دانشجویان طی نامه‌ای به مجله (اکولوژیست) نوشته‌اند که مدفوع انسان سرشار از پروتئین است و خوشمزه هم هست، مدفوع خشک شده شش درصد نیتروژن دارد، یعنی پروتئین آن بیشتر از گوشت است. دانشجویان نخست، مدفوع را ضد عفونی کرده و پخته‌اند و آنگاه آن را در فر خشک کرده و تف داده‌اند، دانشجویان نوشته‌اند، پیشنهاد نمی‌کنیم که همه از این بیسکویت استفاده کنند ولی در شرایطی نظیر قحطی و گرسنگی شدید می‌توان از این نوع بیسکویت خورد.)^۲ نوش جان!

و اما آینده درخشان از نظر یهودیان

باروری طبیعت تا به میزان شگفت‌انگیز و معجزه آسا، فزونی خواهد یافت، اوضاع جهان آینده، مانند اوضاع جهان کنونی نخواهد بود، در جهان کنونی باید برای چیدن انگور و پایمال کردن و گرفتن آب آن زحمت کشید، اما در دوران (ماشیح) انسان یک حبه انگور را با گاری یا با قایق می‌آورد و آن

۱. دائرة المعارف یا فرهنگ دانش و هنر، بخش نویسندگان و شعرای جهان، طبع سال ۱۳۵۰، ص ۲۵۶.

۲. روزنامه کیهان، یکشنبه ۵۴/۲/۲۸، شماره ۹۵۶۲.

را گوشه خانه خود می گذارد و از آن به قدر یک تخم بزرگ آب انگور می گیرد و بقایای آن را در آشپزخانه می سوزاند و با آن خوراک می پزد. در جهان کنونی، غلات ظرف شش ماه به عمل می آیند و درختان دوازده ماهه، میوه می دهند، ولی در جهان آینده، غلات در مدت یک ماه رشد می کنند و درختان ظرف دو ماه، میوه خواهند داد. (ربی یوسه) گفت: در زمان (ماشیح) غلات ظرف پانزده روز به عمل خواهند آمد و درختان در مدت یک ماه، میوه خواهند داد. در جهان (ماشیح) در سرزمین اسرائیل گردهایی از عالی ترین آرد و پارچه‌هایی از نفیس ترین پشم از زمین خواهد رویید.

در آینده یک دانه گندم به اندازه دو قلوه یک گاو بزرگ خواهد بود. در جهان آینده، زنان هر روز خواهند زایید و درختان در هر روز میوه خواهند داد.^۱ دیگر نه آه و ناله‌ای به گوش خواهد رسید و نه فریاد و فغانی، نه غم و اندوهی وجود خواهد داشت و نه حزن و ماتمی، بلکه همه شادمان و خوشحال خواهند بود... و ماشیح دورانی از صلح پایدار و بی زوال و شادمانی و خرسندی را در سراسر جهان پدید خواهد آورد.^۲ (بیش از همه ملت‌ها، ملت اسرائیل با ظهور ماشیح خوشبخت خواهد شد).^۳



۱. گنجینه‌ای از تلمود، ص ۵۷، طبع زیبا، سال ۱۳۵۰.

۲. همان، ص ۳۵۹.

۳. همان ص ۳۶۰.

□ همه روزها ایام الهی است. همانگونه که همه مکان‌ها متعلق به خدا است. اگر نقطه خاصی به نام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد، دلیل بر ویژگی آن است. هم چنین عنوان (ایام الله) مسلماً اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده دارد.

به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده‌اند: بعضی گفته‌اند اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت‌های راستین آنها می‌باشد، و روزهایی که انواع نعمت‌های الهی بر اثر شایستگی‌ها شامل حال آنها می‌باشد و بعضی گفته‌اند اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می‌کشید و طاغوت‌ها را با یک فرمان درو می‌کرد! و بعضی اشاره به هر دو قسمت دانسته‌اند. اما اصولاً نمی‌توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت.

ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روز که یکی از فرمان‌های خدا در آن، چنان درخشیده که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هر روز که فصل تازه‌ای در زندگی انسان‌ها گشوده و درس عبرتی به آنها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر درّه نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روز که حق و عدالتی برپا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آنها از ایام الله است.

در روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده «ایام الله» به روزهای
گوناگونی تفسیر شده است:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«ایام الله روز قیام مهدی موعود علیه السلام و روز رجعت و روز قیامت است.»^۱

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که «ایام الله» سه روز است، روز قیام

مهدی علیه السلام و روز مرگ و روز رستاخیز.^۲

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم:

ایام الله نعمائه و بلائه ببلائه سبحانه.

«ایام الله (روزهای) نعمت‌های او و آزمایش‌های او به وسیله بلاهای او

است.»^۳



دوست دانشجوی من ضمن برشمردن کرامات سران
تصوّف می‌گفت: اگر سالک این راه شوی، زودتر به امام
زمان علیه السلام می‌رسی، نمی‌دانم چه کنم؟

۱۲۷

□ درباره تصوّف و چگونگی پیدایش و ریاضات شاقّه و کرامات قلابی آنان، کتاب‌های ارزشمندی، دانشمندان اسلام نوشته‌اند، آن‌ها را کم‌کم مطالعه بفرمایید تا حقیقت امر به شما روشن شود، و ما در این جا به نمونه‌ای از کار آنان اشاره می‌کنیم.

۱. با توجه به ضرورت و وجوب وحدت مسلمین، اهل تصوّف چرا خود را کنار کشیده و از مسجد و جماعت مسلمانان جدا شدند؟!

۲. کاش تنها جدایی بود ولی متأسفانه دیدیم همانند منافقین صدر اسلام که در مقابل مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسجد ضرار ساختند، اینان نیز در گوشه و کنار کشور چهار دیواری ساخته، نامش را (خانقاه) گذاشتند!

۳. اینان اگر مطلب درستی دارند که متکی به قرآن و اصول دیانت است، چرا در مجامع عمومی مسلمانان نقل نمی‌کنند تا همه خبردار شوند؟!

۴. همه مسلمانان می‌دانند که قرآن و آنچه از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده چیزی را فرو گذار نکرده، دستور عبادت، تهذیب نفس، رابطه با خدا، کسب صفای روح، ذکر و فکر و همه و همه در آداب و شرایع مسلمین هست و نیازی دیگر به سرو صدا و دسته بندی و درگوشی و گوشه گیری نیست!

۵. ذکر خدا، لا اله الا الله و سبحان الله گفتن اجازه لازم ندارد، که اینان

ارتباط با خدا را موقوف به اجازه مرشد و قطب می‌کنند!

۶. در هیچ کجای اسلام سخن از مرجعیت (طریقت) نیست، هر چه هست (شریعت) است و درست کردن مرجعی به نام (طریقت) بدعت است و هوا. دانستن راه دین شریعت باشد گر در عمل آوری طریقت باشد ور علم و عمل جمع شود با اخلاص می‌دان به یقین که آن حقیقت باشد گویند پیامبری از پیامبران خدا در مناجاتش گفت:

رَبِّ أَيْنَ الطَّرِيقُ إِلَيْكَ؟

خطاب رسید: دَعْ نَفْسَكَ وَ تَعَال.

۷. منظور اصلی خدای متعال از آفرینش این نعمت‌ها، بندگان با ایمان او بود که می‌فرماید:

(بگو چه کسی زینت‌هایی را که خدا برای بندگانش آفریده و روزی‌های پاکیزه را بر آنها حرام کرده است، بگو آنها مال مردم با ایمان است در این دنیا، (و به خاطر آنها آفریده شده) و در قیامت در بست در اختیار آنها خواهد بود!)^۱

۸. با توجه به دستور صریح قرآن در بهره‌گیری از لذائذ مادی و دیگر مواهب الهی، تاریخ می‌گوید:

ابو سعید ابوالخیر هفت سال در بیابانی در نزدیکی سرخس به مجاهدت و ریاضت مشغول بود، معروف است که در طول این هفت سال خار بیابان و سرگز و امثال آن می‌خورد.^۲

۹. اینان در مورد پوشاک می‌گویند: باید به کهنه پوشی تن داد و به تدریج هم کم کرد تا برسد به (پوست پوشی) که از این جهت صوفی نامیده شده‌اند و

۱. اعراف / ۳۰.

۲. کتاب جلوه حق، آیه الله مکارم شیرازی، طبع دار الفکر قم، ص ۱۳۹، به نقل از اسرار التوحید، ص ۲۷.



پارچه کهنه‌های دور ریخته مردم را باید جمع کرده، به هم دوخته و پوشید که این می‌شود خرقه!^۱

۱۰. اینان در ریاضات شاقه، حد و حدودی قائل نیستند، آن چه را به عقیده خود دوری از خلق و نزدیکی به خدا می‌دانند بدون هیچ قید و شرطی تجویز می‌کنند، حتی اگر از جمله معاصی^۲ باشد.

۱۱. از ابو سعید ابوالخیر نقل کرده‌اند که گفت: چون (حالت) به ماروی داد دیگر از کتب و دفاتر خود راحت نمی‌یافتیم، از خدا خواستم که مرا آسایش خاطر می‌دهد، خداوند به من تفضل کرد، کتاب‌ها را از خود دور ساختم و به تلاوت قرآن مشغول شدم، از فاتحة الكتاب شروع کرده می‌خواندم تا در سوره انعام به این آیه رسیدم، قُلْ هُوَ اللَّهُ ثُمَّ دَرَّهُمْ، این جا کتاب را بنهادم، هر چه کوشیدم که یک آیه دیگر پیش روم راه نیافتم، آن را (یعنی قرآن را) هم به گوشه‌ای گذاردم!^۳

۱۲. شیخ عطار در شرح حال بشر حافی نوشته است: (هفت صندوق از کتب حدیث داشت، همه را در زیر خاک دفن کرد).^۴

۱۳. شبلی می‌گفت: کسی را سراغ دارم که وارد صوفیه نشد، مگر این که جمیع دارایی خود را انفاق کرده و هفتاد صندوق کتاب (آری ۷۰ صندوق کتاب) را که خود نوشته و حفظ کرده و به چندین روایت درست کرده بود، در این رودخانه دجله که می‌بینید غرق کرد!^۵ (مقصود شبلی از این آدم خود او بود).

۱. همان، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۶۴.

۴ و ۵. همان، ص ۶۰.

۱۴. شیخ صفی الدین اردبیلی می‌گوید: چهل شبانه روز به یک وضو نماز خواندم.^۱

۱۵. شیخ عطار در کتاب تذکرة الاولیاء می‌نویسد:

حسین بن منصور حلاج، دلقی داشت که بیست سال از بدنش بیرون نیاورده بود،^۲ روزی به زور از بدنش بیرون آوردند، دیدند که شپش زده، یکی از شپش‌ها را وزن کردند نیم دانگ وزن داشت!^۳

لطیفه: گویند درویشی شبی مهمان درویشی بود، هنگام خواب از سرمای شدید می‌لولید. صاحبخانه متوجه شد، پوستین مخصوص خود را به روی درویش انداخت، وی گرچه از سرما نجات یافت اما بدنش تا صبح می‌خارید. صبح وقتی از زیر پوستین در آمد، شپش‌های فراوانی را دید که مسابقه (دو) گذاشته‌اند! درویش دست به قلم برد و بر دیوار خانه نوشت:

از سر شب تا سحر غوغاست در ملک بدن

پشه سُرناچی و کک رقاص و مخلص چنگ زن

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به حضرت گفت: در این ایام، دسته‌ای پیدا شده‌اند به نام صوفیه، درباره آن‌ها چه می‌فرمایید. حضرت فرمودند: **إِنَّهُمْ أَغْدَانَا...**

اینان دشمنان ما هستند، کسانی که به آن‌ها تمایل پیدا کنند از ایشان خواهند بود و با آن‌ها محشور می‌شوند، و به همین زودی‌ها دسته‌ای از محبین ما تمایل و شباهت به آن‌ها پیدا می‌کنند و خود را به القاب آن‌ها ملقب

۱. همان، ص ۴۵.

۲. خدا می‌داند که چگونه کثافت را از خود دور و غسل‌ها را به جا آورد!

۳. همان، ص ۴۵، (نیم دانگ معادل یک قیراط و یک قیراط مساوی با ۰/۲ گرم است).

می سازند و حرف‌های آن‌ها را تأویل می‌کنند! کسانی که مایل به آن‌ها شوند از ما نیستند و ما از اینان بیزاریم و آن‌هایی که سخنان آن‌ها را رد و انکار نمایند مانند کسانی هستند که در خدمت رسول خدا ﷺ با کفار نبرد کردند.^۱

و اینک به این سؤال در مورد اهل تصوف و خانقاه و پاسخ صریحی که حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی داده‌اند، دقیقاً توجه فرموده و مورد عمل قرار دهید:

سؤال ۱۰۳: چند ماهی است که ضمن تکالیف دینی، شب‌های جمعه برای دعا و انابه به درگاه خدا در خانقاه شرکت می‌کنم، چون مشاهده کرده‌ام به جز قرائت قرآن و دعا و ثنا، و یک ذکر هم برای مولی چیز دیگری در آن‌جا انجام نمی‌دهند، حالا رفتن من در آن‌جا ثواب دارد یا نه؟

جواب: واضح است که معبد مسلمانان، مسجد است و رفتن به خانقاه اگر برای این باشد که گمان کنید آن‌جا خصوصیت و شرافتی بر سایر امکنه دارد، بدعت و حرام است، و علاوه این تشکیلات موجب نفرت مسلمانین و اختلاف و ضعف آن‌ها می‌شود، و ذکرهایی که در آن‌جا خوانده می‌شود اگر مدرک و سند معتبری نداشته باشد، خواندنش به قصد ورود جایز نیست و اگر عبارت آن هم با عقاید حقّه موافق نباشد، خواندنش مطلقاً حرام است! شما در وظایف خود به رساله‌های عملیه و در اذکار و ادعیه به کتب دعا مانند مفاتیح الجنان رجوع نمایید.^۲



۱. همان، ص ۳۸ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷.

۲. مجمع المسائل، حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی، ج ۱، ص ۱۵۴، طبع دارالقرآن الکریم، سال ۱۳۷۲، قم.





دوست دانشجوی صوفی مسلک من پیشنهاد

دومی هم داشت و آن از طریق کشف و شهود اهل

تصوّف بود، کشف و شهود چیست؟

□ از جمله دعاوی صوفیه که یکی از پایه‌های مسلک آنها را تشکیل می‌دهد، مسأله کشف و شهود و رؤیا است، به طوری که اگر این دو موضوع (کشف و رؤیا) را از دست آنها بگیرند، دستگاه کرامت آنها به هم خورده، مغازه‌شان تعطیل می‌شود!

صوفیه معتقدند که سالک در اثر ریاضات شاقه و تصفیه نفس، ممکن است به جایی برسد که درهای عوالم غیبی بر روی او گشوده شده و حقایق اشیاء عالم ماوراء طبیعت را در پیش چشمان خود به معاینه ببیند، بلکه به گفته شیخ صفی الدین اردبیلی، جمال خدا را با دیده خدا داد بنگرد.^۱

بعضی دیگر مانند مصی الدین عربی و بایزید بسطامی، قدم را فراتر نهاده و دعوی معراج کردند.^۲

کشفیاتی که صوفیه و اهل ریاضت ادعا می‌کنند (به فرض صحت) در بسیاری اوقات ناشی از فعالیت قوه وهمیه است و آن هم نیز معلول یک سلسله قوانین روانشناسی غیر قابل انکار می‌باشد. بنابراین می‌توان آن را تشبیه به سراب‌هایی کرد که در بیابان برابر دیدگان مسافرین خودنمایی می‌کند، با این تفاوت که سراب معلول انعکاس نور خورشید و قوانین انکسار نور و امثال آن است ولی این کشفیات معلول فعالیت نیروی توهم است، اما



۱ و ۲. کتاب جلوه حق، آیه الله مکارم شیرازی، طبع دارالفکر، قم، ص ۹۴، به نقل از کتاب صفوة الصفا.

در این جهت شرکت دارند که هر دو عاری از حقیقتند!^۱

می از خُم معرفت چشیدن مشکل و ز هستی خویش وار هیدن مشکل

تحقیق نکات اهل عرفان آسان اما به حقیقتش رسیدن مشکل

و اینک نمونه‌هایی از کشفیات و دعاوی آنان:

۱. کتاب صفوة الصفا که در شرح حالات شیخ صفی الدین اردبیلی به قلم یکی از مریدانش نوشته شده، می‌نویسد: یکی از مردان کار کرده به شیخ گفت: در عالم خواب دیدم سر آستین شیخ از عرش بودی تا ثری، شیخ گفت: فرزند، این را به قدر حوصله تو به تو نشان دادند.^۲

۲. شیخ صفی الدین اردبیلی می‌گوید: چهل شبانه روز به یک وضو نماز خواندم.^۳

۳. محی الدین در کتاب فتوحات، ضمن شرح حال اقطاب می‌گوید: بعضی از اقطاب، حکمشان ظاهر است و همان طور که خلافت باطنی را دارا شده‌اند، از خلافت ظاهری نیز بهره‌مند گردیده‌اند. مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل.^۴

۴. و باز در همان کتاب فتوحات می‌گوید: ریشه گمراهیها از شیعه است.^۵
۵. و نیز در همان کتاب گوید: عمر بن خطاب معصوم^۶ است.

۶. شیخ عطار در کتاب تذکرة الاولیا، صفحه ۱۰۲، در حالات بایزید بسطامی نقل می‌کند که گفت: «حق تعالی مرا به جایی رساند که خلایق را به

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. همان، ص ۱۰۶، (راستی وقتی سر آستین این باشد بقیه لباس چقدر گشاد است خدا می‌داند!).

۳. همان، ص ۴۵، به نقل از صفوة الصفا، ص ۲۵۸، «می‌شود آدم به چهل شبانه روز نخوابد؟!»

۴. همان، ص ۱۱۲.

۵ و ۶. همان، ص ۱۱۳.

جملگی در میان دو انگشت خود دیدم، و باز در همان صفحه گوید: «مدتی
خانه را طواف می‌کردم، چون به حق رسیدم، خانه را دیدم که گرد من طواف
می‌کرد».^۱

۷. به بایزید بسطامی گفتند: فردای قیامت مردم در زیر لوای رسول
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند وی گفت: به خدا قسم «لَوَائِبِ اعْظَمَ مِنْ لَوَاءِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم»،
یعنی در آن روز لوای من از لوای آن حضرت بزرگتر است.^۲

۸. مردی پیش بایزید آمد، بایزید از او پرسید: به کجا می‌روی؟ گفت: به
حجّ خانه خدا. گفت: چه داری؟ گفت: دویست درهم. بایزید گفت: آن را به
من بده که صاحب عیالم و هفت بار دور من بگرد و باز گرد که حجّ تو همین
است. آن مرد همان طوری که بایزید گفته بود به جا آورد و بازگشت. چون این
موضوع در بسطام منتشر شد و علما از آن آگاه شدند، هفت مرتبه بایزید را از
شهر بیرون کردند!^۳

۹. از جمله کرامات مضحکی که بر بایزید بسته‌اند و در تذکرة الاولیاء آمده
این است که روزی درویشی نزد او آمد و از حیا مسأله‌ای پرسید، بایزید
جواب مسأله را گفت، ناگهان درویش آب شد!

در این هنگام مریدی از در آمد، دید آب زردی روی زمین ایستاده، گفت:
ای شیخ این چیست؟ بایزید گفت: یکی از در در آمد و سؤالی از حیا کرد و من
جواب دادم و طاقبت نداشت این طور آب شد.^۴

۱۰. نقل است که شبلی سردابه‌ای داشت، به آنجا می‌رفت و آغوشی

۱. همان، ص ۱۰۷. حتماً سرگیجه گرفته بود!

۲. همان، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۱۲۵.

۴. همان، ص ۱۲۷. دروغ شاخدار یعنی این!

چوب با خود می برد و هر گاه غفلتی به دل او می آمد به وسیله آن چوب‌ها خویش را می زد و گاه چوب‌ها تمام می شد، دست و پای خود را به دیوار می کوبید!^۱

۱۱. در حالات شیخ ابو سعید ابوالخیر نوشته‌اند: در جوانی شب‌ها پس از آن که اهل خانه به خواب می رفتند، آهسته برخاسته به مسجد می آمد، در گوشه مسجد چاه آبی بود، طنابی را به وسط چوبی بسته و سر دیگر طناب را به پای خود می بست و سپس چوب را روی دهانه چاه گذارده و خود را در وسط چاه تا نزدیک طلوع صبح معلق (بالانس) می ساخت و قرآن می خواند، آخر شب از چاه بیرون آمده و آهسته به خانه بر می گشت تا پدر و مادرش نفهمند!^۲

۱۲. محی الدین عربی می گوید: در سال ۵۹۹ در مکه خواب دیدم که کعبه از خشت و طلا و نقره بنا شده و پایان پذیرفته و در آن نقصی به چشم نمی خورد، من به آن زیبایی خیره شده بودم که ناگاه دریافتم که در میان رکن یمانی و رکن شامی که به رکن شامی نزدیکتر بود، جای دو خشت، یک خشت زر و یک خشت سیم از دیوار خالی است. در رده بالا یک خشت طلاکم بود و در رده پایین آن، یک خشت نقره، در این حال مشاهده کردم که نفس من در جای آن دو خشت منطبع گشت و من عین آن دو خشت می بودم به این صورت دیوار کامل شد.

در کعبه چیزی کم نماند در می یافتم که عین آن دو خستم و آن‌ها عین ذات من است و در آن شک نداشتم و چون بیدار شدم، خداوند متعال را سپاس

۱. همان، ص ۱۳۷، به نقل از تاریخ تصوف، دکتر قاسم غنی.

۲. همان، ص ۱۳۸.

گفتم و این رؤیا را پیش خود تأویل کردم که من در میان صنف خود، مانند رسول الله باشم در میان انبیاء و شاید این بشارتی باشد به ختم ولایت من، در این حال آن حدیث نبوی را به یاد آوردم که رسول خدا ﷺ در آن نبوت را به دیوار و انبیاء را به خشت‌هایی همانند کرده که دیوار از آن‌ها ساخته شده و خود را آخرین خشتی دانسته است که دیوار نبوت به واسطه آن به نحو کامل پایان پذیرفته است که دیگر بعد از وی نه رسول خواهد بود نه نبی.

رؤیای مذکور را در مکه برای کسی که علم تعبیر رؤیا می‌دانست نقل کردم ولی از بیننده آن نام نبردم، او هم رؤیای مرا آنچنان تعبیر کرد که به خاطر من خطور کرده بود.^۱

۱۳. شمس تبریزی مرشد و قطب مولوی است موفقیت این دو نفر نزد صوفیان، فوق العاده زیاد است. به اشعار زیر توجه کنید که چگونه مولوی قطب خویش را می‌ستاید:

پیر من و مرید من، درد من ودوای من

فاش بگفتم این سخن: شمس من و خدای من!

مات شوم ز عشق تو، زانکه شه دو عالمی

تا تو مرا نظر کنی، شمس من و خدای من!

محو شوم به پیش تو، تا که اثر نماندم

شرط ادب چنین بود، شمس من و خدای من

شهر جبرئیل را طاقت آن کجا بود؟

کز تو نشان دهد مرا، شمس من و خدای من!

عیسی مرده زنده کرد، دید فنای خویشان

زنده جاودان تویی، شمس من و خدای من!

۱. کتاب داوری‌های متضاد درباره محی الدین، ص ۱۰۳، به نقل از فتوحات، ج ۱، باب ۶۵، ص ۳۱۸ و



اِسْرَبِيا و اَب زَن، مَشْرُق و مَغْرِب جِهان

صُور بَدَم كِه مِی رَسَد، شَمْس مَن و خُدای مَن!

حُور و قُصُور را بَگُو رِخت بَرُون بَر از بَهِشت

تَخْت بَنه كِه مِی رَسَد، شَمْس مَن و خُدای مَن!

كَعْبَةُ مَن، كَنشت مَن، دُوزخ مَن، بَهِشت مَن!

مُونَس رُوزگار مَن، شَمْس مَن و خُدای مَن!

نَعْرَةُ های و هُوی مَن، از دَر رُوم تا بَه بِلخ

اَصْل كِجا خَطا كَند، شَمْس مَن و خُدای مَن!

خوانندگان محترم توجه دارند که ما در مقام پاسخ به سؤالییم و اینها شواهدی است که در پاسخ به سؤال آوردیم و اگر بخواهیم به پاسخ این مهملات هم پردازیم خود نیاز به یک کتاب مستقلی است! اما فقط در این جا یک جواب کلی به همه این مزخرفات داده و عرض می کنم که:

رُبَّ عَالِمٍ اَضَلَّهُ عِلْمُهُ! و اینک با اجازه شما دنباله های این مزخرفات را رها کرده و فقط یک مزخرف خوشمزه ای را نقل می کنم تا قدری بخندیم، خیلی خنده دار است، نگاه کنید:

۱۴. در حالات شیخ ابوالحسن خرقانی نوشته اند: شبی هنگام خواندن نماز، آوازی شنید که (هان بوالحسنو خواهی که آنچه از تو می دانم با خلق بگویم تا سنگسارت کنند!؟)

شیخ در پاسخ گفت:

بار خدایا، خواهی تا آنچه از رحمت تو می دانم و از کرم تو می بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچ کس سجودت نکند، آواز آمد نه از تو و نه از من!

۱. کتاب جلوة حق، ص ۱۵۱. به نقل از دیوان شمس تألیف مولوی.

۲. تاریخ تصوف، عمید زنجانی، ص ۳۵۲، من که هر وقت این ادعای پوچ را می خوانم، خیلی می خندم شما چطور؟! ○

و خلاصه کشف و شهود را در یک عبارت کوتاه می‌توان چنین تعریف کرد:

راه یافتن به عالم ماوراء حس و مشاهده حقایق آن عالم با چشم درون، مانند مشاهده حسی، بلکه قوی‌تر یا شنیدن آن زمزمه‌ها با گوش جان.

البته نه هر کس چنین ادعایی کند می‌توان از او پذیرفت و نه به سخنان هر مدّعی می‌توان گوش داد. آن گروه از صوفیه که طرفدار وجد و سماعند، چنان در حالت وجد و سماع داغ می‌شوند و جوش و خروش می‌یابند و از خود بی‌خود می‌شوند که قوه عاقله کاملاً از کار می‌افتد و میدان برای فعالیت قوه وهمی خالی می‌شود و آنها را که دائماً در خیال کشف و مشاهده عوالم غیبی هستند، در عالم‌هایی سیر می‌دهد که بستگی به قدرت تخیل آنها دارد، دریاها، نور و کوه‌طور، سموات سبع و ارضین سبع را در برابر چشمان خود مجسم می‌بیند و هر شک و صورتی که قوه وهمیه آنان به آن تمایل داشته باشند، در مقابل چشمانشان خودنمایی می‌کند! آنها با دیدن این صحنه‌ها به شدت فرحناک شده و به گمان این که شاهد مطلوب را در آغوش کشیده‌اند، نعره می‌کشند و فریاد سر می‌دهند و همین امر موجب تشدید این حالت می‌گردد و بالاخره در حالتی شبیه به اغماء فرو می‌روند و وقتی از آن حالت آرامش می‌یابند، آنچه را دیده بودند به عنوان مکاشفات خود برای دیگران بازگو می‌کنند!

مکاشفات رحمانی از مکاشفات شیطانی که فرمود: (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ) شیاطین مطالبی را به دوستان خود به طور سرّی القاء می‌کنند. جداست و قابل قیاس نیست. در مورد مجرمان و مؤمنان در منابع مختلف اسلامی وارد شده است که در آستانه مرگ، حالت شهودی به آنها دست

می‌دهد و فرشتگان یا ارواح مقدّس اولیاء خدا را مشاهده می‌کنند، در حالی که اطرافیان آنها از درک چنین مطلبی عاجزند! و این همان مطلبی است که در غزوة خندق برای رسول اکرم ﷺ دست داد و فرمود: «در میان جرقه‌ای که از اصابت کلنگ به قطعه سنگی برخاست قصرهای کسری یا قیصر روم و یا کاخهای ملوک یمن را دیدم».^۱ دامنه این بحث زیاد است و من گفتنی‌های فراوانی دارم، اما چون مجال بیان همه آنها نیست، لذا این مسأله را با ذکر یک مکاشفه جالب و ابیاتی به پایان برده با فتوای حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی ختم می‌کنم:

مرحوم نراقی در خزائن از موثّقین اصحابش نقل فرموده و گفت: من در سن جوانی با پدرم و جمعی از رفقا هنگام عید نوروز در اصفهان دید و بازدید می‌کردیم، منزل یکی از رفقا رفتیم، گفتند منزل نیست، اتفاقاً منزلشان نزدیک قبرستان بود و راه درازی آمده بودیم، برای رفع خستگی و زیارت اهل قبور به قبرستان رفتیم و در سر قبری نشستیم، یکی از رفقا به مزاح رو به قبر کرد و گفت: ای صاحب قبر ایام عید است، آیا از ما پذیرایی نمی‌کنی؟ ناگهان صدایی از قبر بلند شد و گفت هفته دیگر روز سه شنبه همین جا همه میهمان من هستید، همه ما وحشت کردیم و گمان کردیم تا روز سه شنبه بیشتر زنده نیستیم، مشغول اصلاح کارهایمان و وصیّت و غیره شدیم اما از مرگ خبری نشد. روز سه شنبه مقداری که از روز گذشت همه با هم جمع شدیم و گفتیم بر سر همان قبر برویم، شاید منظور مردن نبوده وقتی که سر قبر حاضر شدیم یکی از ما گفت: ای صاحب قبر به وعده خود وفا کن، صدایی بلند شد که بفرمایید، جلو چشممان باز شد و مناظر روبرویمان عوض شد، باغی در

۱. تلخیص از منبع ششم کشف و شهود، پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۵۳.

نهایت طراوت و صفا ظاهر شد و در آن نهرهای آب صاف جاری و درخت‌هایی مشتمل بر انواع میوه‌های جمیع فصول و بر آن درختان انواع مرغان خوش الحان و در میان آن به عمارتی رسیدیم ساخته و پرداخته در نهایت زینت و اطراف آن باغ گشوده، پس داخل آن عمارت شدیم، شخصی در نهایت جمال و صفات نشسته و جمعی ماهر، کمر خدمت او به میان بسته، چون ما را دید از جابر خاسته، عذرخواهی کرد و اقسام شیرینی‌ها و میوه‌ها و آنچه را که در دنیا ندیده بودیم و تصوّرش را هم نمی‌کردیم، مشاهده نمودیم، از او سؤال کردیم که شما کیستید که خدای متعال چنین دستگاه وسیعی به شما عنایت فرموده که اگر تمام عالم را بخواهید مهمان کنید می‌توانید و این جا کجاست؟

گفت: من هموطن شمایم (من همان قصاب فلان محله هستم). گفتیم: علت این درجات و مقامات چیست؟ گفت: دو سبب داشت، یکی این که هرگز در کسبم کم فروشی نکردم و دیگر این که در عمرم نماز اول وقت را ترک نکردم، گوشت را در ترازو گذارده بودم، صدای الله اکبر مؤذن که بلند می‌شد، وزن نمی‌کردم و برای نماز به مسجد می‌رفتم و بعد از مردن این را به من دادند، و در هفته قبل که شما این سخن را به من گفتید. اجازه میزبانی از شما را نداشتم و آنگاه برای این هفته اجازه گرفتم؛ بعد هر یک از ما سؤال طول عمر خود را کردیم و او جواب گفت، از جمله شخص مکتب داری را گفت: تو بیش از نود سال عمر خواهی کرد، وقتی خواستیم برگردیم، دیدیم سر جای اولمان یعنی سر قبر نشسته‌ایم.^۱ آری:

۱. کتاب حیات برزخی، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، طبع سال ۱۳۶۱، ص ۳۷، به نقل از کتاب معاد شهید دستغیب.

گر تو را از غیب چشمی باز شد
نطقِ آب و نطقِ خاک و نطقِ گل
جمله ذرات در عالم نهان
ما سمیعیم و بصیر و باهشیم
از جمادی سوی جانِ جان شوید
فاش تسبیح جمادات آیدت

با تو ذرات جهان همراز شد
هست محسوسِ حواسِ اهلِ دل
با تو می‌گویند روزان و شبان
با شما نامحرمان، ما خامشیم
غفلِ اجزای عالم بشنوید
وسوسه تاویل‌ها بزدایدت

و اینک نظر حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی مرجع عالیقدر عالم تشیع
رحمة الله علیه:

سؤال ۱۰۴: رفتن به خانقاه در اویش جهت استماع مرثیه و سوگواری ائمه علیهم السلام
و اقامه فاتحه مردانه و زنانه با وجود مساجد و شرکت نمودن در اجتماع آنان به
عنوان اعیاد و غیره و منبر رفتن در آنجا جهت ختم فواتح و کمک به ساختمان
خانقاه جایز است یا نه؟!

جواب: امور مذکوره ترویج باطل است و جایز نیست أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ فِتَنِ
آخِرِ الزَّمَانِ.

سؤال ۱۰۵: اشخاصی به خانقاه می‌روند و جهت ریاضت از دستورات آن‌ها
پیروی می‌کنند، آیا چنین کاری صحیح است یا نه و رفتن به چنین محلی جایز است
یا نه؟

جواب: جناب‌عالی برای عبادت به مسجد بروید و برای ریاضت مطابق
رسالة مرجع تقلید، واجبات و مستحبات را عمل نمایید و محرّمات و
مکروهات را ترک کنید که بهترین ریاضت است و از متابعت غیر از قرآن و
اخبار ائمه علیهم السلام اجتناب کنید که خطر دارد.^۱



۱. سؤال ۱۰۴ و ۱۰۵ از مجمع المسائل حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی، ص ۱۵۴ و ۱۵۵، طبع
دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۲، قم.

می‌گویند ضعف اطلاع رسانی هیئت حاکمه

ائمه معصومین علیهم‌السلام و تقیّه آنان، سبب ناآگاهی مردم بود

که درست حضرت را شناختند؟

□ چنین نیست که نوشتید و من سؤال شما را به طریق زیر اصلاح کرده، سپس به جواب آن می‌پردازم.

قدرت و توان اطلاع رسانی هیئت حاکمه ائمه دین علیهم‌السلام، منهای تقیّه سبب آگاهی همه مردم در اقصی نقاط عالم بود که درست امام علیه‌السلام را شناختند. اتفاقاً هیچ یک از پیامبران الهی و ائمه معصومین علیهم‌السلام همانند حضرت مهدی ارواحنا فداه به این تفصیل از طرف پیشوایان معرفی نشدند.

آن تعداد اخبار و روایاتی که هم اکنون در معرفی امام عصر روحی فداه در کتب روایی ماست، اگر شما متقابلاً تمام روایات مربوط به معرفی تمام ائمه معصومین علیهم‌السلام را جمع آوری کنید، به اندازه $\frac{1}{3}$ تعداد روایاتی که امام زمان علیه‌السلام را معرفی می‌کند نمی‌شود.

و عجب این که صدها روایت موجوده مربوط به پیش از ولادت حضرت است که پیشوایان عزیز ما برای آگاهی مردم بیان داشته‌اند.

و ما همان طوری که در جلد اول این کتاب آوردیم، اولین تابلو معرفی نام مقدّس امام عصر روحی فداه، در شب معراج رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود که بر ساقه عرش نصب شده بود، این تابلو پس از آن به زمین رسید و در واقعه غدیر خم به وسیله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر سر دست گرفته شد و جریانش به سمع ۱۲۰ هزار نفری که سخنان پیغمبر را می‌شنیدند، رسید؛ پس از آن رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام طول مدت دو قرن و نیم قبل و بعد از ولادت امام علیه السلام همه مسائل مربوط به آن حضرت را در ابعاد مختلف با مردم در میان گذاردند.

صدها کتاب از شیعه و سنی درباره آن حضرت که برخی مربوط به قبل از ولادت است و دهها کتاب از اهل تسنن در شرح حال و ابعاد مختلف آن که پاره‌ای مستقلاً درباره آن حضرت است، گویای باور ماست.

اخبار و روایات ما در معرفی کامل آن حضرت به قدری مبالغه کرده که حتی از رنگ صورت و مویش و فاصله دندان ثنایا و خال لبش نیز سخن به میان آورده است که اگر ما بخواهیم از هر یک یک آن‌ها تنها یک حدیث آورده و شرح دهیم، خود کتاب مستقلاً می‌شود.

بنابراین در این جا فهرست وار به شمارش روایاتی که در معرفی و اوصاف آن بزرگوار آمده اشاره کرده، علاقمندان را به کتب مربوطه احاله می‌کنیم:

۱. مهدی روحی فدا، از خاندان وحی و ذریه رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. ۳۸۹ حدیث

۲. مهدی روحی فدا، هم نام و هم کنیه رسول خداست. ۴۸ حدیث

۳. مهدی روحی فدا، آخرین پیشوای دین مقدس اسلام است.

۱۸۵ حدیث

۴. مهدی روحی فدا، یازدهمین فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام است.

۲۱۴ حدیث

۵. مهدی روحی فدا، از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام است.

۱۹۲ حدیث

۶. مهدی روحی فدا، از فرزندان حسن و حسین علیهما السلام است.
 ۱۰۷ حدیث
۷. مهدی روحی فدا، نهمین نسل از فرزندان حسین بن علی علیه السلام است.
 ۳۰۸ حدیث
۸. مهدی روحی فدا، هشتمین نسل از فرزندان علی بن الحسین علیهما السلام
 است.
 ۱۸۵ حدیث
۹. مهدی روحی فدا، هفتمین نسل از فرزندان امام باقر علیه السلام است.
 ۱۰۳ حدیث
۱۰. مهدی روحی فدا، ششمین نسل از فرزندان امام صادق علیه السلام است.
 ۲۰۲ حدیث
۱۱. مهدی روحی فدا، پنجمین نسل از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام
 است.
 ۱۹۹ حدیث
۱۲. مهدی روحی فدا، چهارمین نسل از فرزندان امام رضا علیه السلام است.
 ۹۵ حدیث
۱۳. مهدی روحی فدا، سومین نسل از فرزندان امام جواد علیه السلام است.
 ۹۰ حدیث
۱۴. مهدی روحی فدا، دومین نسل از فرزندان امام هادی علیه السلام است.
 ۹۰ حدیث
۱۵. مهدی روحی فدا، فرزند بلا فصل امام حسن عسکری علیه السلام است.
 ۲۹۳ حدیث
۱۶. مهدی روحی فدا، نام پدرش (حسن) است.
 ۱۴۷ حدیث
۱۷. مهدی روحی فدا، مادرش سیده کنیزان است.
 ۹ حدیث

۱۸. مهدی روحی فداه، سنه ۲۵۵ هجری پنهانی در خانه پدرش متولد شده.
۳۰۷ حدیث
۱۹. مهدی روحی فداه، ولادتش پنهان است.
۱۴ حدیث
۲۰. مهدی روحی فداه، نام مادرش (نرجس) و (سوسن) و (ریحانه) است.
۲۱۴ حدیث
۲۱. مهدی روحی فداه، را در زمان حیات پدرش امام حسن علیه السلام زیارت کردند.
۲۱ حدیث
۲۲. مهدی روحی فداه، عمرش بسیار طولانی است.
۳۱۸ حدیث
۲۳. مهدی روحی فداه، را مرور زمان پیر نکرده و او همیشه جوان است.
۸ حدیث
۲۴. مهدی روحی فداه، زمانی دراز از انظار مردم پنهان است.
۹۱ حدیث
۲۵. مهدی روحی فداه، دو غیبت دارد، اولی صغری و دومی کبری است.
۱۰ حدیث
۲۶. مهدی روحی فداه، را در غیبت صغری زیارت کردند.
۲۵ حدیث
۲۷. مهدی روحی فداه، را در غیبت کبری نیز زیارت کردند.
۱۳ حدیث
۲۸. مهدی روحی فداه، و نوابش در غیبت صغری.
۲۲ حدیث
۲۹. مهدی روحی فداه، دارای سنت‌هایی از انبیاء است که از آن جمله غیبت است.
۲۳ حدیث
۳۰. مهدی روحی فداه، و توصیف سیرت و صورت مبارکش.
۵۱ حدیث

۳۱. مهدی روحی فداه، و کیفیت انتفاع مردم از او در غیبت کبری.

۷ حدیث

۳۲. مهدی روحی فداه، و علائم ظهور.

۶۵۷ حدیث

۳۳. مهدی روحی فداه، روشش، روش رسول خدا ﷺ است.

۳۰ حدیث

۳۴. مهدی روحی فداه، پس از آزمایشات بسیار سخت ظهور می‌کند.

۲۴ حدیث

۳۵. مهدی روحی فداه، ۳۱۳ اصحاب خاصش با یک چشم برهم زدن از

۲۵ حدیث

اکتاف عالم نزد او حاضر می‌شوند.

۳۶. مهدی روحی فداه، روز ظهورش معلوم نیست، هر که وقت تعیین

۷ حدیث

کند دور غگو است.

۳۷. مهدی روحی فداه، کسی است که معجزات همه پیامبران را با خود

۲۳ حدیث

دارد.

۳۸. مهدی روحی فداه، را منادی آسمانی در وقت ظهور، با نام و

۲۷ حدیث

مشخصات معرفی خواهد کرد.

۳۹. مهدی روحی فداه، کسی است که عیسی بن مریم علیه السلام در نماز به وی

۲۹ حدیث

اقتدا خواهد کرد.

۴۰. مهدی روحی فداه، کسی است که پیش از ظهورش بدعتها و ظلم

۳۷ حدیث

رایج می‌شود.

۴۱. مهدی روحی فداه، کسی است که پیش از ظهورش نرخ‌ها بالا

۲۳ حدیث

می‌رود.

۴۲. مهدی روحی فداه، زمین را از شرک و بت پرستی تطهیر

۱۹ حدیث

می‌فرماید.

۴۳. مهدی روحی فداه، در حکومتش ایمان و امن واقعی ایجاد می‌کند.

۷ حدیث

۴۴. مهدی روحی فداه، در ظهورش، اسلام شرق و غرب جهان را فرا

می‌گیرد. ۱۲ حدیث

۴۵. مهدی روحی فداه، در ظهورش جمیع ملل به آیین اسلام گرایش پیدا

می‌کنند. ۷ حدیث

۴۶. مهدی روحی فداه، با شمشیر قیام می‌فرماید. ۷ حدیث

۴۷. مهدی روحی فداه، در دولتش جهان آباد و عقول مردم کامل می‌شود.

۵ حدیث

۴۸. مهدی روحی فداه، در دولتش برکات آسمان و زمین آشکار می‌شود.

۱۲ حدیث

۴۹. مهدی روحی فداه، دشمنان خدا را از سر راه بر می‌دارد.

۱۹ حدیث

۵۰. مهدی روحی فداه، مردم را به هدایت و قرآن و سنت بر می‌گرداند.

۱۵ حدیث

۵۱. مهدی روحی فداه، شخصاً عدالت را در پهنه گیتی می‌گستراند.

۱۲۳ حدیث

۵۲. مهدی روحی فداه، در عصر او اسلام دین جهانی می‌شود.

۴۷ حدیث

۵۳. مهدی روحی فداه، مردم جهان را به قرآن دعوت کرده، یک دولت

۶۲ حدیث

واحد اسلامی تشکیل می‌دهد.

۵۴. مهدی روحی فداه، جهان پر از ستم را به عدل تبدیل و در دولتش

۱۲۳ حدیث

عدل واقعی همه جا حکومت می‌کند.

این‌ها است آن مشخصاتی که (اسماً) و (رسماً) شناخت آن ضروری است، این‌ها است آن مشخصاتی که در شناسنامه مهدی ارواحنا له الفداء مندرج است، این‌ها است آن مشخصاتی که اکثریت آن را خاندان عصمت و طهارت دو قرن و نیم پیش از تولد حضرت بر زبان آورده‌اند، که انشاءالله به خواست خدا و یاری ائمه اطهار علیهم‌السلام به مناسبت‌هایی متن پاره‌ای از این احادیث را به نظر شریف شما خواننده عزیز می‌رسانیم.

این مشخصات با این آمار وسیع که از کتب روایی مختلف به ویژه کتاب ارزشمند (منتخب الاثر) و (بحار الانوار) و غیره جمع‌آوری گردیده، شناسنامه‌ای است ناطق و گویا، که جز با آن ابر مرد الهی مهدی ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء با کسی دیگر تطبیق نمی‌کند، و به قول نویسنده دانشمند کتاب پر ارج (خورشید مغرب):

«هر چه مدعیان مهدویت گفته‌اند، و آنچه دین سازان و دگه داران، و ایادی سیاست‌های بیگانه به هم بافته‌اند، همه و همه یاوه است و بیهوده، کسانی که خود را به این عنوان جا زده‌اند، بیچارگانی بوده‌اند مجنون، یا جاه پرستانی پست یا دنیا دوستانی فاسد، یا مأمورانی خائن، و یا آشوب طلبانی فرومایه، کسانی هم که بدون تحقق آن علامات، و بدون به سامان رسیدن اوضاع بشریت، ادعاهای واهی را پذیرفته‌اند، یا گولخوردگانی بوده‌اند گمراه شده، یا ساده ذهنانی بی‌اطلاع از امور و مسائل، یا ابلهانی سفیه، و یا مغرضانی مأمور...»

با ورود ناگهانی ۳۱۳ نفر در مکه معظمه از سراسر جهان، آن هم با قیافه‌های جور واجور، مردم مکه واکنشی از خود نشان نمی‌دهند؟

◆
۱۳۰

□ پاسخ این سؤال را حضرت امام صادق علیه السلام از قبل به خوبی داده‌اند، با هم می‌خوانیم:

حضرت فرمود: **يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمَكَّةَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَ هِيَ لَيْلَةُ جُمُعَةٍ فَيُضْبِحُونَ بِمَكَّةَ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ...**

یعنی خداوند آنها را در یک شب جمعه در مکه معظمه و در بیت الله الحرام گرد می‌آورد که حتی یک نفر از آنها تخلف نمی‌کند، آنگاه در کوچه‌های مکه به راه می‌افتند، تا برای خود محل اقامتی پیدا کنند. مردم مکه افراد ناشناسی را در میان خود می‌بینند، در حالی که از ورود هیچ قافله‌ای به قصد حج، عمره، تجارت و غیره اطلاعی ندارند، از این رهگذر به یکدیگر می‌گویند: افراد غریبی را می‌بینیم که تا به امروز در این شهر آنها را ندیده‌ایم! این‌ها اهل یک شهر و یک قبیله و یک تیره و یک نژاد نیستند، و خود هیچ اهل و عیال و وسیله و مرکبی هم همراه ندارند! در حالی که آنها مطالبی را در این مقوله بازگو می‌کنند، مردی از قبیله مخزوم وارد می‌شود و می‌گوید: من خوابی دیده‌ام که بسیار پریشان و نگران هستم. مردم می‌گویند: بیا به نزد فلان ثقیفی برویم.

چون به پیش او می‌روند، مرد مخزومی چنین می‌گوید: من ابری را دیدم که از اعماق آسمان ظاهر شد و به تدریج پایین آمد تا به نزدیکی کعبه رسید و

آنگاه دور کعبه طواف نمود. در این ابر ملخ‌های فراوانی با بال‌های سبز بود که تا مدتی بس دراز دور خانه خدا طواف کردند، آنگاه به چپ و راست پراکنده شدند، به هیچ آبادی نمی‌رسیدند، جز این که به خاکستر می‌نشانند، به هیچ قلعه‌ای نمی‌رسیدند، جز این که ویران می‌کردند، سپس از خواب بیدار شدم و چون بید لرزیدم و تا اکنون هم در ترس و وحشت هستم. مرد ثقیفی می‌گوید: امشب لشکری از لشکرهای الهی به شهر شما وارد شده، که شما را یاری مقاومت در برابر آنها نیست. مردم مکه از شنیدن این مطلب هراسان می‌شوند و با یکدیگر می‌گویند: چیز عجیبی پیش آمده است! آنگاه در حالی که همه‌شان از این سپاه الهی سخن می‌گویند، از نزد مرد ثقیفی بیرون می‌آیند و به جستجوی آن لشکر می‌پردازند. و در حالی که خداوند قلبشان را از رعب و وحشت پر کرده است، به عنوان مشاوره و خیر خواهی با یکدیگر می‌گویند: در مورد این سپاه شتاب نکنید که آنها در شهر شما کار خلافی انجام نداده‌اند و به روی کسی شمشیر نکشیده‌اند و کار ناشایستی از آنها دیده نشده است و شاید در میان آنها از تیره و نژاد شما هم کسی باشد و اگر بخواهید در مورد آنها تصمیمی بگیرید، توجه داشته باشید که آنها مشغول عبادت هستند و سیمای صالحان را دارند و خود در حرم امن الهی هستند که هر کس داخل آن شود، خونس در امان است تا وقتی که حادثه‌ای بیافریند و آنها تاکنون حادثه‌ای ایجاد نکرده‌اند که سوژه و بهانه ستیزه‌جویی باشد.

زعیم مردم مکه که یک نفر مخزومی است می‌گوید: من مطمئن نیستم که پشت سر آنها نیرویی نباشد، شاید نیروی وسیع‌تری به دنبال آنها باشد که با ورود آنها مسأله بسیار حساس و مهم شود؛ از این رهگذر مصلحت آن است که تا نیرو نرسیده، این‌ها را در هم شکنید که تعدادشان اندک و به وضع شهر

ناآشنا هستند و خیال می‌کنم که رؤیای دوستان حق است.

برخی از آن‌ها به برخی دیگر می‌گویند: اگر نیرویی که ممکن است به این‌ها ملحق شود، اگر آن‌ها نیز مثل این‌ها باشند که نه اسب دارند و نه اسلحه، و نه سنگری که به آن پناه ببرند و خود در این شهر غریب و بی‌چیز هستند، ترسی برای شما نیست. اگر سپاه مجهزی به یاری آن‌ها بیاید با یک حمله این‌ها را نابود می‌سازید که برای شما چون یک جرعه آب در کام انسان تشنه است. سخنانی از این قبیل با یکدیگر بازگو می‌کنند تا پاسی از شب می‌گذرد و خواب بر دیده‌ها چیره می‌شود و تاریکی شب و سنگینی خواب در میان آن‌ها جدایی می‌اندازد. بعد از پراکنده شدن دیگر فرصت اجتماع پیدا نمی‌کنند، که حضرت ولی عصر (عج) قیام می‌کند. یاران قائم علیه السلام یکدیگر را طوری ملاقات می‌کنند که گویی از یک پدر و یک مادر به دنیا آمده‌اند و صبح از خانه بیرون آمده پراکنده شده‌اند و شبانگه همه به خانه آمده با یکدیگر گرد آمده‌اند! در بامداد چنین شبی بیعت مبارکه انجام می‌پذیرد و سنگرهای ظلم و استبداد یکی پس از دیگری سقوط می‌کند و چیزی نمی‌گذرد که مردم مکه نیز بیعت کرده به سپاه حق ملحق می‌شوند و خواب مخزومی و تحقیق ثقیفی، تحقق می‌یابد و ما منتظر چنین روزی هستیم که وعده امام به حق ناطق جعفر صادق علیه السلام تحقق یابد.^۱



۱. کتاب روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۳۱، به نقل از الملاحم و الفتن، ص ۱۶۹ و بشارة الاسلام، ص ۲۱۰.

مردم مگه به ویژه وهابی‌ها خیلی متعصبند، شما فکر می‌کنید امام زمان علیه السلام هنگام ظهور پس از معرفی خود و برنامه خویش با هیچ مشکلی رو برو نمی‌شوند؟! ◇

مشکلات متعلق به مردم کوچه و خیابان و افراد قشری سُست ایمان است که در برخورد های نامناسب و شنیدن حرف‌های زشت تعادل خود را از دست داده، خویشتن خویش را گم کرده و نمی‌دانند چه کنند! و پاره‌ای از افراد به ظاهر صبور و خویشتن دار هم دست‌ها را به هم فشردند با خواندن ابیاتی نظیر:

کوه ناهموار را هموار کردن سخت نیست

حرف ناهموار را هموار کردن مشکل است

به عنوان مُسکَن، خویشتن را آرام و قانع کرده، تسلیم حوادث می‌شوند! اما مردان خدا به ویژه امام زمان حضرت بقیة اللہ الاعظم روحی فداه که با تأییدات و نصرت تامّ الهی قیام فرموده، به جز یک برخورد زشت در کوفه از طایفه زیدیه^۱ که فوری سرکوب می‌شود برخورد دیگری نداشته، همه مشکلات و ناملایمات را خدای قادر متعال از سر راه آن امام عزیز برداشته، راه را برای او هموار می‌فرماید، به طوری که فرموده: ﴿وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾^۲

هر کس در آسمان و زمین است، از روی میل و اکراه تسلیم او می‌شوند.

۱. جریان این برخورد را در پاسخ سؤال بعد مطالعه بفرمایید.

۲. آل عمران / ۸۳

آری گروه گروه، مردم مکه دست بیعت به طرف حضرت دراز می‌کنند، این پیش بینی قطعی را پدر بزرگوار امام زمان روحی فدا، از قبل کرده و به فرزندش در این خصوص نویدهای جالبی داده که با هم می‌خوانیم:

«فرزندم گویی تو را می‌بینم هنگامی که نصرت خدا بر تو نازل شده و فرج هموار شده و شکوه و عظمت تو اوج گرفته، پرچم‌های سفید و زردی بالای سرت به هنگام گردش تو بین خطیم (میان رن و مقام) و زمزم به اهتزاز در آمده، دست‌ها پیایی به عنوان بیعت به سوی تو دراز می‌شود و دوستان یکی پس از دیگری با تو مصادف می‌شوند و کارها و گام‌ها با نظم خاصی در ضمن پیام‌های مکرر پیموده می‌شود و دست‌ها در کنار حجرالاسود به آستانت سوده می‌شود.

از سوی گروهی که خداوند آن‌ها را با پاکی نطفه و پاکیزگی سرشت، پاک و پاکیزه نموده است، دل‌های آن‌ها از آلودگی نفاق پیراسته. قلب‌های آن‌ها از تیرگی اختلاف پاکیزه، روح و روانشان برای پذیرش احکام دین آماده، مشت‌هایشان در برابر تجاوزگران گره کرده، چهره‌هایشان برای پذیرش حق گشاده، دیدگانشان از فضل خدا خیره کننده، به آیین حق گرویده و در راه اهل حق گام سپرده‌اند. چون شالوده کارشان استوار شود و پایه‌های دعوتشان محکم گردد، با دستیاری آن‌ها همه طبقات مردم، از هر تیره و نژادی به بیعت تو می‌شتابند و در زیر درختان سر به فلک کشیده باغی که شاخه‌های درختانش روی دریاچه طبریه (در شمال فلسطین) سایه انداخته، دست بیعت با تو می‌دهند. در این هنگام فجر دولت حق می‌دمد و تاریکی باطل از صحنه گیتی برچیده می‌شود، خداوند با دست تو کمر ستمگران را می‌شکند، شعائر دین را باز می‌گرداند، آفاق جهان را روشن می‌سازد، آرامش و صلح را از کران

تا کران برقرار می‌کند، کودکی که در گهواره آرمیده، آرزو می‌کند که بتواند به سوی تو بشتابد، وحشیان صحرا آرزو می‌کنند که بتوانند به سویت راهی بیابند، اقطار و اکناف جهان سبز و خرم می‌شود، چهره دنیا خندان، و قلّه‌های شرف و عظمت، از تو شاداب و خرامان می‌گردد، شالوده حق استوار می‌گردد و فراری‌های احکام دین به آشیانه‌های خود باز می‌گردد، ابرهای پیروزی باران نصرت را سیل آسایر تو فرو می‌ریزد. دشمنانت خوار و زبون، و دوستانت عزیز و پیروز می‌شوند. در روی زمین از ستمگران جنایتگر و منکران طغیانگر و دشمنان تجاوزگر و مخالفان عنادگر، احدی باقی نمی‌ماند: هر کس به خدا توکل کند، خداوند او را پس است. خداوند امر خود را به پایان می‌رساند، که خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر نموده است.^۱

لطفاً بفرمایید طایفه زیدیه چه برخورد زشتی با امام
 ۱۳۲ زمان علیه السلام دارند؟

□ ابوالجارود از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرد که حضرت در ضمن یک حدیث طولانی فرمود: چون قائم، قیام کند عازم کوفه می شود، در آن جا دو هزار مسلح و مخالف نزد وی آمده می گویند: *إِزْجَعُ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي بَنِي فَاطِمَةَ*.^۱ یعنی از هر کجا آمده ای برگرد و ما احتیاجی به اولاد فاطمه نداریم!

امام هم شمشیر میان آنها گذاشته و تا آخرین نفر را می کشد سپس وارد کوفه می شود و در آن جا هم تمام منافقین را که یقین به او ندارند به قتل رسانده قصرهای کوفه را ویران می سازد و با جنگجویان آنها هم نبرد می کند و آنقدر از آنها می کشد که خداوند خشنود گردد.

و اما همین مطلب با اختلافی چند در روایتی دیگر چنین آمده است:

چهل هزار نفر که قرآن ها را با خود دارند و معروف به زیدیه می باشند، از بیعت کردن با امام زمان علیه السلام امتناع کرده، کارهای امام را حمل به سحر می کنند! امام زمان علیه السلام به طرف آنها آمده و سه روز آنها را موعظه و دعوت به آرامش و پذیرش خود می کند اما آنان همچنان بر سرکشی و کيفر خود می افزایند، حضرت هم به ناچار دستور قتل آنها را صادر می کند، یاران امام علیه السلام هم تا آخرین نفر را از دم شمشیر می گذرانند.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲. مهدی موعود، ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار، طبع دوم، ص ۹۸۵.

آن کس که بداند و بداند که بداند
وان کس که نداند و بداند که نداند
آن کس که بداند و نداند که بداند
وان کس که نداند و نداند که نداند

اسبِ شرف از گنبدِ گردون بجهاند
لنگانِ خُوکِ خویش به منزل برساند
بیدار نماید که در خواب نماند
در جهل مرکب، ابد الذَّهر بماند!

می‌گویند پیشوایان ما دربارهٔ عراق و بغداد پیش
بینی‌های ناخوشایندی دارند، نظر شما چیست؟ ۱۳۳

□ در لسان اخبار ما، بغداد به (دارالفاسقین) و (زوراء) خوانده شده است! این شهر در آخرالزمان مشمول لعنت و غضب پروردگار عالم قرار گرفته و به کلی ویران می‌شود!

پیش بینی ائمه علیهم‌السلام به ویژه حضرت امام صادق علیه‌السلام، دربارهٔ بغداد زیاد است که ما قسمت‌هایی از آن‌ها را از لسان خاندان وحی می‌شنویم. مفضل بن عمر در این باره، سؤالاتی از حضرت امام صادق علیه‌السلام نموده که با هم می‌خوانیم:

مفضل عرض کرد: آقا در آن روز، دارالفاسقین (بغداد) چه وضعی دارد؟
۱. حضرت فرمود: زوراء (بغداد)، محل خشم و غضب خدا می‌شود، فتنه‌ها آن‌جا را ویران می‌سازد و به تل خاکستر تبدیل می‌کند! وای بر ساکنانش از پرچم‌های زرد و پرچم‌های مغربی و پرچم‌هایی که از جزیره به راه می‌افتد و پرچم‌های دیگری که از دور و نزدیک به آن سو به راه می‌افتد، به خدا سوگند از انواع و اقسام عذاب، آن قدر عذاب بر آن‌جا نازل می‌شود که چنین عذابی نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده است، اضطراب آن‌ها به وسیلهٔ شمشیر خواهد بود، وای بر کسی که در آن‌جا اقامت گزیند، هر کس در آن‌جا بماند سزای اعمال خود شود و هر کس از آن بیرون رود از رحمت و تفضل خدا رهایی یافته است.

به خدا مردم بغداد چنان غرق در ناز و نعمت و عیش و نوش می‌شوند که

می‌گویند زندگی حقیقی دنیا همین و خانه‌ها و کاخ‌های آن، قصرهای بهشت است و دختران آن (در زیبایی) حورالعین و جوانان آن جوانان بهشت است و چنین پندارند که خداوند تمام روزی بندگانش را به بغداد ارزانی داشته است!

افتراء به خداوند و پیغمبر ﷺ و حکم کردن بر خلاف قرآن و شهادت دروغ و شرابخواری و زناکاری و خوردن پلیدی‌ها و خونریزی، چنان در بغداد شیوع یابد که فجایع تمام دنیا به پای آن نرسد، آنگاه خداوند همین بغداد را به وسیله آن آشوب‌ها و آن لشکرها، چنان ویران می‌سازد، که وقتی رهگذری از آن جا می‌گذرد می‌گوید: شهر بغداد در این جا بوده است.^۱

۲. و هم چنین فرمود: حکومت این‌ها از بین نمی‌رود تا مردم را در روز جمعه در کوفه به نمایش بگذارند، گویی با چشم خود می‌بینم که سرها به سوی زمین افکنده می‌شوند و تعداد چهار هزار نفر در میان باب الفیل و اصحاب الصابون کشته می‌شوند.^۲

۳. و نیز فرمود: قائم علیه السلام ظهور نمی‌کند جز این که دو نامه، خوانده شود یکی در بصره و دیگری در کوفه که در هر دو نامه از علی بن ابیطالب علیه السلام اظهار برائت می‌شود!^۳

۴. و باز می‌فرماید: چگونه ممکن است امر ظهور فرارسد، در حالی که هنوز آن کشت و کشتار گسترده در میان کوفه و حیره واقع نشده است.^۴

۵. رسول اکرم ﷺ خطاب به جعفر بن ابیطالب فرمود:

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴ و روزگار رهایی، ج ۲، ص ۱۱۲۴ و مهدی موعود، طبع دوم، ص ۹۸۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، و بشارة الاسلام، ص ۱۲۴، و روزگار رهایی، ج ۲، ص ۱۱۲۶.

۳. همان و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۱ و بشارة الاسلام، ص ۱۹۹.

۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹.

بصره توسط یکی از فرزندان تو ویران می شود که زنجی ها از او پیروی می کنند.^۱

۶. مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ای بصره، وای بر تو از سپاهی که نه گرد برانگیزد و نه احساس دارد، ولی فتنه ای برپا کند که خانه ها را ویران سازد، آبادی ها را بر خاک نشاند. ثروت ها را بر باد دهد و زن ها را به اسارت بسپارد!^۲

۷. و هم چنین فرمود: وای بر خیابان های آباد شما و خانه های آراسته و زرنگار شما که مانند کرکس بال دارد و مانند فیل خرطوم، از آن ها کسانی هستند که بر کشته های شان کسی نمی گیرد و از مفقود الاثرهای شان کسی سراغ نمی گیرد.^۳

۸. و نیز می فرماید: اما بصره برای ویرانی از همه جا نزدیک تر، خاکش از همه جا سخت تر، در معرض عذاب الهی از همه جا بیشتر است، ای مردم بصره و ای ساکنان آبادی های اطراف بصره، آگاه باشید که روز سخت و بلای دردناکی از آب در انتظار شماست، من می دانم که این آب از کدام نقطه شهر شما بیرون خواهد زد، پیش از آن نیز فاجعه های سختی بر شما خواهد رسید که علم آن از شما پنهان شده و بر ما عطا شده است، چون موقع انفجار آن فرا رسد هر کس جلوتر از آن جا خارج شود، رحمت خدا او را فرا گرفته است و هر کس بدون وابستگی در آن بماند در برابر گناهانش مبتلا شده است! و خداوند هرگز به بندگان ستم نمی کند.^۴

۱. همان، ص ۲۷۸، وج ۵۱، ص ۷۰.

۲. روزگار رهایی، ج ۲، ص ۱۰۱۴ به نقل از بشارة الاسلام.

۳. روزگار رهایی، ج ۲، ص ۱۰۱۵، به نقل از نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹ (صبحی صالح، خطبة ۱۲۸، ص ۱۸۵).

۴. روزگار رهایی، ج ۲، ص ۱۰۱۵، به نقل از الملاحم و الفتن، ص ۱۰۲ و الزام الناصب، ص ۲۴۲.

۹. و باز می فرماید:

ای اهل بصره، اخلاقتان پیچیده، آیهتتان منافقانه، آبتان تلخ، خاک کشورتان از هر خاکی گندیده تر و از آسمان دورتر است، نه دهم شرّ در شهر شماست! کسی که در آن درگیر است، در اثر گناهانش مبتلا شده است و هر کس از آن رهایی پیدا کند، از رحمت و برکات پروردگار نجات یافته است. گویی با چشم خود می بینم که شهر شما را آب فرا گرفته است. از ساختمان های شهر جز گنبد مسجدتان دیده نمی شود که همانند سینه مرغی در اقیانوس بی کران شناور به نظر می رسد!

هنگامی که دیدند کوخ های بصره به کاخ تبدیل شده و باغ های اطراف آن تبدیل به قصر شده، بدانند که عمر بصره به پایان رسیده، دیگر بصره ای وجود نخواهد داشت!^۱

۱۰. و سرانجام فرمودند:

در بصره انفجاری رخ می دهد که تبدیل به یک دریای ژرف می شود که چیزی از آن نمی ماند مگر مسجد آن که همانند دکل کشتی بر روی آب دیده می شود!^۲

۱. همان، ص ۱۰۱۶، ۱۰۲ و ۲۴۲.

۲. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۵۲۱، به نقل از بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۸۵ و بشارة الاسلام، ص ۷۱.

بداء چیست؟ و آیا ممکن است در ظهور آقا امام

زمان علیه السلام هم بداء شود یا نه؟

۱۳۴

□ (بداء) در لغت به معنی آشکار شدن و وضوح کامل است، و به معنی پشیمانی نیز آمده است، زیرا شخصی که پشیمان می شود حتماً مطلب تازه‌ای برای او پیدا می شود.

بدون شک، (بداء) به این معنی در مورد خداوند معنی ندارد و هیچ آدم عاقل و دانایی ممکن نیست احتمال بدهد که مطلبی بر خدا پوشیده باشد، و سپس با گذشت زمان بر او آشکار گردد، اصولاً این سخن، کفر صریح و زننده‌ای است، و لازمه آن نسبت دادن جهل و نادانی به ذات پاک خداوند است، و ذات او را محل تغییر حوادث دانستن، حاشا که شیعه امامیه چنین احتمالی را درباره ذات مقدس خدا بدهند، آنچه شیعه از معنی (بداء) اعتقاد دارد و روی آن اصرار و پافشاری می کند و طبق آنچه در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده: **مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِالْبَدَاءِ**: (آن کس که خدا را با (بداء) نشناسد او را درست نشناخته است) این است که: بسیار می شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب، احساس می کنیم که حادثه‌ای به وقوع خواهد پیوست و یا وقوع چنین حادثه‌ای به یکی از پیامبران خبر داده شده، در حالی که بعداً می بینیم آن حادثه واقع نشد، در این هنگام می گوئیم (بداء) حاصل شد، یعنی آنچه را به حسب ظاهر ما واقع شدنی می دیدیم و تحقق آن راقطعی می پنداشتیم، خلاف آن ظاهر شد.

ریشه و علت اصلی این معنی همان است که در بحث قبل گفته شد و آن

این که گاهی، آگاهی ما فقط از علل ناقصه است، و شرایط و موانع را نمی بینیم و بر طبق آن قضاوت می کنیم و بعد که به فقدان شرط، یا وجود مانع برخورد کردیم و خلاف آنچه پیش بینی می کردیم تحقق یافت، متوجه این مسائل می شویم.

همچنین گاه پیامبر یا امام از (لوح محو و اثبات)، آگاهی می یابد که طبعاً قابل تغییر و دگرگونی است و گاهی با برخورد به موانع و فقدان شرایط تحقق نمی پذیرد. برای روشن شدن این حقیقت باید مقایسه ای بین (نسخ) و (بداء) به عمل آید: می دانیم که نسخ احکام از نظر همه مسلمانان جایز است، یعنی ممکن است حکمی در شریعت نازل شود و مردم نیز چنان تصور کنند که این حکم همیشگی و ابدی است، اما پس از مدتی نسخ آن حکم به وسیله شخص پیامبر ﷺ اعلام گردد، و حکم دیگری جای آن را بگیرد (همانگونه که در داستان تغییر قبله، در تفسیر و فقه و تاریخ خوانده ایم).

این در حقیقت یک نوع (بداء) است، ولی معمولاً در امور تشریحی و قوانین و احکام، نام (نسخ) بر آن می گذارند، و نظیر آن را در امور تکوینی (بداء) می نامند. به همین جهت، گاهی گفته می شود (نسخ در احکام یک نوع بداء است، و بداء در امور تکوینی یک نوع نسخ است).

آیا هیچ کس می تواند چنین امر منطقی را انکار کند؟ جز کسی که فرق میان علت تامه و علل ناقصه نمی گذارد و یا این که تحت تأثیر تبلیغات شوم ضد شیعه اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته و تعصباتش به او اجازه بررسی عقاید شیعه را در کتاب های خود شیعه نمی دهد، عجب این که فخر رازی با این که مسأله (بداء) را در مورد شیعه در ذیل آیه **﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾**^۱ آورده است، هیچ

توجه نکرده که بداء چیزی جز همین (محو و اثبات) نیست، و با تعصب مخصوصش سخت به شیعه تاخته است که چرا آنها قائل به (بداء) هستند.

اجازه بدهید از نمونه‌هایی که همه آن را پذیرفته‌اند یاد کنیم:

۱. در داستان (یونس) می‌خوانیم که نافرمانی قومش سبب شد که مجازات الهی به سراغ آنها بیاید و این پیامبر بزرگ هم که آنها را قابل هدایت نمی‌دید و مستحق عذاب می‌دانست، آنان را ترک گفت، اما ناگهان (بداء واقع شد)، یکی از دانشمندان قوم که آثار عذاب را مشاهده کرد، آنان را جمع نمود و به توبه دعوت کرد، همگی پذیرفتند و مجازاتی که نشانه‌هایش ظاهر شده بود برطرف شد: ﴿فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَا أَمَّنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۱

۲. در تواریخ اسلامی نیز آمده که حضرت مسیح علیه السلام درباره عروسی خبر داد که او در همان شب زفاف می‌میرد، ولی عروس بر خلاف پیش‌بینی مسیح علیه السلام سالم می‌ماند! هنگامی که از وی جریان را پرسیدند فرمود: آیا صدقه‌ای در این راه داده‌اید؟

گفتند: آری، فرمود: صدقه بلاهای مبرم را دفع می‌کند!

در حقیقت روح پاک مسیح علیه السلام بر اثر ارتباط بالوح محو و اثبات، از حدوث چنین واقعه‌ای خبر داد، در حالی که این حادثه مشروط بود (مشروط به این که مانعی همچون (صدقه) بر سر راه آن حاصل نشود) و چون به مانع برخورد کرد، نتیجه چیز دیگر شد.

۳. در داستان ابراهیم، قهرمان بت شکن در قرآن می‌خوانیم که او مأمور به ذبح اسماعیل شد و به دنبال این مأموریت، فرزندش را به قربانگاه برد، اما

هنگامی که آمادگی خود را نشان داد (بداء) روی داد و آشکار شد که این امر یک امر امتحانی بوده است. تا میزان اطاعت و تسلیم این پیامبر بزرگ و فرزندش آزموده شود.

۴. در سرگذشت موسی علیه السلام نیز می خوانیم که او نخست مأمور شده بود که سی روز، قوم خود را ترک گوید و به وعده گاه الهی برای دریافت احکام تورات برود، ولی بعداً این مدت به مقدار ده روز (برای آزمایش بنی اسرائیل) تمدید شد.

در این جا این سؤال پیش می آید که فایده این بداءها چیست؟

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، ظاهراً پیچیده نیست، چرا که گاهی مسائل مهمی، همانند آزمایش یک شخص یا یک قوم و ملت، و یا تأثیر توبه و بازگشت به سوی خدا (همانگونه که در داستان یونس آمده) و یا تأثیر صدقه و کمک به نیازمندان و انجام کارهای نیک در بر طرف ساختن حوادث دردناک، و مانند اینها ایجاب می کند که صحنه حوادث آینده، قبلاً طوری تنظیم شود، سپس با دگرگونی شرایط، طور دیگر شود، تا مردم بدانند سرنوشتشان در دست خودشان است، و با تغییر مسیر و روش، قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند و این بزرگترین فایده بداء است (دقت کنید).

و اگر می خوانیم کسی که خدا را به بداء نشناخته است معرفت کامل او را ندارد، اشاره به همین حقایق است؛ لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ الْأَقْرَارُ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَ خَلْعِ الْأَنْدَادِ، وَ أَنَّ اللَّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر این که این سه پیمان را از آنها گرفت: اقرار به بندگی پروردگار، و نفی هرگونه شرک، و این که خداوند هر چه را بخواهد مقدم می دارد و هر

چه را بخواهد تأخیر می اندازد.

در حقیقت اولین پیمان، مربوط به اطاعت و تسلیم در برابر خدا است و دومین پیمان مربوط به مبارزه با شرک، و سومین پیمان مربوط به مسأله بداء است که نتیجه اش آن است که سرنوشت انسان به دست خود او است که با تغییر دادن شرایط می تواند خود را مشمول لطف یا عذاب خداوند قرار دهد. آخرین سخن این که روی جهات فوق، دانشمندان شیعه گفته اند هنگامی که (بداء) به خداوند نسبت داده می شود به معنی (ابداء) است، یعنی آشکار ساختن چیزی که قبلاً ظاهر نبوده و پیش بینی نمی شد.

و اما نسبت دادن این مطلب به شیعه که آن ها معتقدند خدا گاهی از کار خود پشیمان می گردد یا از چیزی با خبر می شود که قبلاً نمی دانست این از بزرگ ترین جنایات و نابخشودنی ترین تهمت هاست. لذا از امامان نقل شده است که فرمودند:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ لَمْ يَعْلَمْهُ أَحَدٌ فَابْرَأُوا مِنْهُ: کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز آشکار می شود که دیروز نمی دانست از او تنفر و بی زاری بجوید.^۱

اصل ظهور مبارک حضرت بقیه الله الاعظم روحی فداه، امری قطعی و حتمی و وعده الهی است، که قطعاً انجام می شود و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تحقق امر ظهور قسم یاد کرده و فرمود:

وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيْرًا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا اِلَّا يَوْمٌ وَاِحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَوَلَدِي الْمَهْدِي فَيَنْزِلُ رُوْحُ اللهِ عِيسَى بِنَ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ تَشْرِقُ الْاَرْضُ بِنُوْرِهِ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۴۵ الی ۲۴۹.

۲. منتخب الاثر، ص ۶۲

یعنی: سوگند به آن کسی که مرا مژده آور راستین قرار داد، اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند همان یک روز را بس دراز دامن کند تا فرزندم مهدی علیه السلام خروج کند. پس از خروج او عیسی روح الله فرود آید و در نماز به وی اقتدا کند، آنگاه زمین با فروغ پروردگار روشن شده، حکومت مهدی علیه السلام به شرق و غرب عالم خواهد رسید.

گفت پیغمبر رسول انس و جان گر بماند روزی از عمر جهان
حق کند طولانی آن یک روز را تا بیاید مهدی صاحب زمان

شخصی از حضرت امام جواد علیه السلام پرسید: آیا خداوند در مورد امر (محتوم) هم بداء می کند؟ حضرت فرمود: بله.

آن شخص گفت: ما می ترسیم که در مورد اصل ظهور حضرت قائم علیه السلام هم خداوند بداء کند، (یعنی ظهوری نباشد). حضرت فرمود: **إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِبْغَادِ ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ**^۱

یعنی ظهور حضرت قائم علیه السلام (و عده الهی) است و خداوند خلف وعده نمی کند، یعنی (بداء ندارد). و اما وقت و ساعت ظهور طبق روایات ممکن است مقدم یا مؤخر شود، و چون در هیچ یک از روایات برای ظهور حضرت، وقت قطعی تعیین نشده از این جهت وقت و ساعت ظهور قابل تغییر است، ممکن است همین امشب، شب ظهور باشد و ممکن است سال های بعد باشد و این که در روایات ما هست که:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُصْلِحَ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلْبِهِ مُوسَى علیه السلام إِذْ ذَهَبَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ وَ هُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ^۲

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱.

۲. کمال الدین، ج ۲، باب ۳۶، ح ۱.

یعنی خداوند امر ظهور حضرت را در یک شب اصلاح می فرماید، همان طور که کار حضرت موسی علیه السلام را در یک شب اصلاح فرمود. آنگاه که برای به دست آوردن آتش برای اهل خویش رفت، پس در حالی که پیامبر فرستاده شده بود بازگشت.

خود بهترین دلیل بر بداء و رفع همه موانع و علائم قطعی و غیر قطعی است و بیان این مطلب که خدای متعال امر ظهور را در یک شب اصلاح می فرماید، یعنی بدون هیچ گونه زمینه و مقدمه قبلی و بدون توجه به علائم قطعی و حتمی.

و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در این مورد می فرماید:

مَثَلُ مَثَلِ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ... لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً^۱

یعنی: ظهور همانند قیامت است که آن را در زمان خاص خود فقط خداوند ظاهر می سازد، جز این نیست که به طور ناگهانی برای شما رخ می دهد.

بنابراین باید توجه داشته باشیم که به جز اصل ظهور تمام علائم ظهور بداء پذیر است. مقدمات ظهور بداء پذیر است. علائم حتمی و غیر حتمی تماماً بداء پذیر است.

ظهور در سال فرد است، بداء پذیر است. (یعنی ممکن است در سال زوج باشد).

ظهور در روز عاشورا است، بداء پذیر است.

ندا و صیحه آسمانی، بداء پذیر است.

خسوف ماه در پنجم و کسوف شمس در پانزدهم رمضان بداء پذیر است.

ویرانی بغداد و بصره بداء‌پذیر است.
 ظاهر شدن بدنی در کرانه خورشید بداء‌پذیر است.
 ظاهر شدن کف دستی در آسمان بداء‌پذیر است.
 خشک شدن رود نیل بداء‌پذیر است.
 خرابی مکه از حبشه و خرابی مدینه از سیل بداء‌پذیر است.
 و خلاصه آنچه از علائم که جزو میعاد نیست تماماً بداء‌پذیر خواهد بود.
 در پایان این بحث رابه گفتاری امید بخش از حضرت امام باقر علیه السلام خاتمه
 می‌دهیم که فرمود:

تَوَقَّعُوا هَذَا الْأَمْرَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً.^۱

یعنی شب و روز چشم انتظار آمدن مولای خود باشید.
 اللَّهُمَّ ارِنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَطْهَارِ.



۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۵.



۱۳۵

اگر از فاصله‌های طبقاتی کاملاً خبر دارید، لطفاً
بفرمایید این فاصله‌ها در ظهور امام زمان علیه السلام از بین
می‌رود یا نه؟!

□ با اجرای سریع برنامه‌های قسط و عدل در سراسر جهان، مطمئن باشید
دیگر بویی از فاصله طبقاتی به مشام نخواهد رسید، زیرا همان طوری که در
پاسخ پاره‌ای از سؤالات گذشته در شرح **يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا
وَ جَوْرًا**^۱ گفتیم، قسط به معنی نفی هرگونه تبعیض و عدل به معنی نفی هرگونه
تجاوز است.

خواننده محترم توجه بفرمایید، این سؤال کننده عزیز که مختصر آشنایی
هم با من داشت، دو روز پس از ارائه پاسخ این سؤال، اشعار زیر را برای من
فرستاد:

کودکی زرد روی و پژمرده	دست اندر میان جو می‌کرد!
خس و خاشاک را برون می‌ریخت	و ندر آن سگه جستجو می‌کرد!
گاه‌گاهی به حسرت و اندوه	با دل خویش گفتگو می‌کرد:
پول نانی بکف می‌آوردم	سوی من گر که بخت رو می‌کرد!
عاقبت چون اثر نبود از پول	بُغض آهسته در گلو می‌کرد!
آری این طفل، پول نانش را	از لجنزار، آرزو می‌کرد!

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶.



دختری در میان منبع شیر
 با دو صد ناز و عشوه و غمزه
 بعد با خنده‌های سحرآمیز
 منبعی گر ز قهوه اینجا بود
 شستشو گشته مدتی با شیر
 این دو موجود هر دو انسانند
 بدن خویش شستشو می‌کرد!
 چنگ در لای تار مو می‌کرد!
 سوی بابای خویش رو می‌کرد!
 نرم جسم چو پر قو می‌کرد!
 مدتی هم به قهوه خو می‌کرد!
 آن چه و این چه آرزو می‌کرد!

و در زیر اشعار نوشته بود: استاد، این یک نمونه کوچک از فاصله طبقاتی است!

در حکومت جهانی حضرت مهدی روحی فدا، واژه (فقر) و (ظلم) دیگر معنی دار نیست، سراسر مردم جهان در ناز و نعمتند.

حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: امت من در زمان مهدی عَلَيْهِ السَّلَام آنچنان متنعم می‌شوند که همانند آن هرگز دیده نشده است، در آن روزگار آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ رویدنی را در دل خود نگاه نمی‌دارد جز این که برویاند.

تُرْسِلُ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ مِدْرَاراً وَ لَا تَدَعُ الْأَرْضُ شَيْئاً مِنَ النَّبَاتِ إِلَّا أَخْرَجَتْهُ.^۱

و هم چنین فرمود: آن روز ثروت و مال، خرمن شود و هر کس در برابر حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام بایستد و بگوید: ای مهدی از مال دنیا به من عطا کن بی درنگ می‌فرماید بگیر.^۲

و در کمیّت عطاهاى حضرت مهدی روحی فدا، فرمود:

فَيَجِبُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ يَا مَهْدِيْ اعْطِنِيْ اعْطِنِيْ فَيَحْتِىْ لَهٗ فِي ثَوْبِهِ مَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَحْمِلَهُ.^۳ یعنی آن قدر به او می‌دهد که او قدرت حمل آن را پیدا نمی‌کند.

۱ و ۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳، و معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۴.

از این بیانات شیرین معلوم می‌شود که پول و مال آن قدر بی‌اهمیت است که دیگر ارزش ندارد تا آن را به دقت شماره کنند، بلکه باید آن را مثل نخود و لوبیا مُشت مُشت و کیل کیل بردارند و اتفاقاً هم همین طور است که می‌فرماید: **يُعْطَى الْمَالَ بِغَيْرِ عَدَدٍ**^۱ افزون بر این، باز هم رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **يُلْقَى الْأَرْضُ أَفْلاً ذَكَبَهَا قَالَ قُلْتُ وَمَا أَفْلاً ذَكَبَهَا؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلُ الْأَسْطُوَانَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ**^۲.

یعنی زمین پاره‌های جگرش را بیرون می‌ریزد. ابن عباس می‌گوید: به حضرت عرض کردم (أَفْلاً ذَكَبَهَا) چیست؟ حضرت فرمود: ستون‌هایی از طلا و نقره.

این همه نعمت که از دل آسمان و جگر زمین به برکت وجود امام عصر روحی فداه، بیرون آمده و به دست مردم می‌رسد، گفتار امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ را تداعی می‌کند که فرمود:

در آن زمان آدمی هر چه می‌گردد کسی پیدا کند تا زکات مالش را به او بدهد، فقیر و مسکینی پیدا نمی‌کند.^۳

در عصر ظهور با اجرای اصل مساوات نیازها کاملاً برآورده می‌شود و محتاج و تهی دستی باقی نماند، و این کلام گهربار حضرت امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ است که فرمود: مساوات در بین مردم جوری برقرار می‌شود که نیازمند به زکات پیدا نمی‌شود.^۴

بی‌نیازی و بی‌اعتنایی به مادیات در سایه تربیت اسلامی، در حکومت امام

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۷۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷.

۴. همان، ص ۳۹۰.

عصر روحی فدا، این سخن تعارفی پوچ زمان ما که دوستان به هم می گویند (جیب من و شما ندارد)، از پوچی و تعارف و شوخی خارج شده و حقیقت پیدا می کند که مجدداً حضرت فرمودند: هنگام ظهور قائم علیه السلام که دوران دوستی و یگانگی و مساوات است، مردم در روابط اجتماعی و رفاقت و دوستی خالصانه هرگاه نیازمند شوند، دست در جیب برادر مسلمانان کرده به اندازه نیازشان بر می دارند و برادرشان آن ها را منع نمی کنند. آری *يَأْتِي الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ لَا يَمْتَنِعُهُ*^۱ با توجه به آنچه که از خاندان وحی آوردیم، دیگر نام از فاصله طبقاتی و (فقر) و (ظلم) بردن سفاقت است.

نکته: در رابطه با این بحث این صفحه زرین تاریخ را با هم می خوانیم: اخنف بن قیس می گوید: یک روز بر معاویه وارد شدم، سفره رنگارنگ عجیبی برای من گسترد، و من در شگفت شدم، سپس دستور داد غذای دیگری آوردند که هر چه فکر کردم نفهمیدم چیست؟ معاویه گفت: روده های مرغابی را از مغز سر گوسفند پر کرده در روغن پسته سرخ نموده و روی آن شکر پاشیده اند!

اخنف می گوید به دیدن آن گریه ام گرفت، معاویه از علت گریه پرسید؟ گفتم: روزی مهمان علی علیه السلام بودم، وقت افطار، کیسه چرمی مهر کرده ای پیش او آوردند که در آن سویق جو (آرد جو) و پاره های غذا که از آرد جو درست کرده بودند، بود. گفتم آن را مهر کردی تا دیگران نخورند؟ حضرت فرمود: بلکه می ترسم فرزندان من آن را با روغن زیتون بیالایند! گفتم: یا امیر المؤمنین مگر حرام است؟ فرمود: خیر، ولی بر پیشوایان لازم است خود

۱. همان، ص ۳۷۲.

را در شمار محروم‌ترین مردم قرار دهند تا فقر و پریشانی، بینوایان را فشار و شکنجه ندهد!

معاویه به شنیدن آن گفت: نام کسی را بردی که هیچ کس نمی‌تواند فضیلت او را انکار کند.^۱



۱. پرتوی از زندگی امام صادق علیه السلام، ص ۱۲۷، به نقل از اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۱۶.

◆

استاد به نظر شما چگونه باشیم که خدا و رسول ﷺ و امام زمان علیه السلام از ما راضی باشند؟ ۱۳۶

□ این سؤال تنها مال شما نیست، این سؤال زبان حال همه است. همه می خواهند بدانند که چگونه باشند و چگونه زندگی کنند، چگونه بخورند و بیاشامند و چگونه با خلق خدا رو برو شوند و خلاصه چگونه شب را به صبح و روز را به شب برسانند تا خدا راضی باشد؟!

این ها نواهایی درونی است که ما آن را با گوش دل می شنویم، اما متأسفانه پاره‌ای از مردم به این نواهای فطری توجهی نکرده جز سیم و زر و زخارف دنیا چیزی نمی شناسند! این ها شعار و شعورشان پول و دلار است و با صدایی رسا می گویند:

هر آن کس که در کیسه‌اش زر بُود کلامش پسندند اگر (خ.) بُود!
 هر آن کس که در کیسه‌اش پول نیست اگر دُر فشانست مقبول نیست!

دوستانشان این اشعار را مایه دارتر کرده می گویند:

إِنَّ النَّاسَ قَدْ ذَهَبُوا إِلَىٰ مَنْ عِنْدَهُ ذَهَبُوا
 فَمَنْ لَا عِنْدَهُ ذَهَبُوا فَعِنُّهُ النَّاسُ قَدْ ذَهَبُوا

اینان در مقابل سه اصل اصول دین، سه اصل دیگری را دنبال کرده، به جز (خوراک) و (پوشاک) و (مسکن) چیزی نمی شناسند!

اینان در املاء شکم ﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا﴾ را در آغوش داشته ﴿وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۱ را فراموش کرده‌اند!

اینان محتوای شکم را بر محتوای مغز ترجیح می دهند!
اینان همان‌هایی هستند که بزرگان ما درباره اینان فرمودند:

مَنْ كَانَ هِمَّتُهُ بَطْنُهُ قِيمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِهِ!

اینان مصداق فرموده مولای متقیان علی علیه السلام هستند که در معرفی آنان فرمود: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هِمَّتُهُمْ بَطُونُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ، قَبْلَتُهُمْ نِسَائُهُمْ وَ دِينُهُمْ ذَرَاهِيُّهُمْ وَ دَنَانِيرُهُمْ أَوْلِيكَ شَرُّ الْخَلْقِ لِأَخْلَاقِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ.^۱

فرمود: می آید بر مردم، زمانی که تمام کوشش‌شان برای پر کردن شکم بوده، شرافت و افتخارشان به تجملات زندگی خلاصه شده، زنانشان قبله آنان گشته و درهم و دینارشان دین آنها شود، چنین مردمی بدترین مخلوق بوده و بهره و نصیبی از نعمت‌های پروردگار برای آنان نیست!
اینان باید بدانند که:

دانش و آزادگی و دین و مروّت این همه را بنده درم نتوان کرد

به هر حال ما را با این تیپ افراد هم کاری نیست. بگذار تا بیفتد و بسند سزای خویش!

گروه دیگر افرادی بی تفاوتند! کاری به این کارها ندارند، می خواهد خدا راضی باشد یا نباشد، به اصطلاح دوغ و دوشاب در نزد این‌ها یکسان است! این‌ها هم می گویند:

امروز بهای هیزم و عود یکی است در نزد کسان خلیل و نمرود یکی است!

در گوش کسانی که در این بازارند آواز (خ.) و نغمه داود یکی است!

سخنان ناموزون و ناهموار اینان را هم متأسفانه هموار کردن آسان نیست،

این‌ها با این سخنان پوچ، نه به جایی رسیدند و نه، توان رسیدن دارند!

۱. منتخب الاثر، ص ۴۳۸.

کوه ناهموار را هموار کردن سخت نیست حرف ناهموار را هموار کردن مشکل است!
 ما را با این‌ها نیز کاری نیست! این‌ها بدبختانه (خدا خوانند) نه (خدا دان)
 خدا خوان با خدا دان فرق دارد که حیوان تا به انسان فرق دارد
 محقق را مقلد کی توان یافت که دانا تا به نادان فرق دارد
 روی سخن ما با (خدا دان) و (خدا دان‌ها) است، آن‌هایی که خدا
 می‌خواهند و در صدد به دست آوردن رضایت خدایند، این‌ها ایند که
 می‌خواهند بدانند چگونه باشند؟ تا خدا و امام زمان روحی فداه از آنان راضی
 باشد.

خوشبختانه خواسته خدا دان‌ها را حضرت امام باقر علیه السلام در حدود ۱۳۰۰
 سال قبل پاسخ روشن و عالی و درخشان داده‌اند، که اینک با هم می‌خوانیم و
 آن را الگو و سرمشق زندگی خود قرار می‌دهیم، حضرت به یکی از یاران خود
 فرمود:

وَ اعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا؛ این را بدان که تو ولی و دوست ما نخواهی بود،
 مگر این که چنین باشی، حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوِيٌّ لَمْ
 يَحْزُنْكَ ذَلِكَ؛ اگر همه مردم جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی، غمگین
 نشو چرا که با گفته مردم تو بد نمی‌شوی، وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ ضَالِحٌ لَمْ يَسْرُكْ ذَلِكَ؛
 اگر همه مردم گفتند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشو، چه که با گفته مردم تو
 خوب نمی‌شوی. نه گفته مردم تو را خوب می‌کند و نه گفته مردم تو را بد
 می‌کند.

وَ لَكِنَّ إِعْرَاضَ نَفْسِكَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ؛ خودت را با قرآن تطبیق کن. بنگر آیا
 آنچه قرآن گفته در زندگی تو هست یا نه؟! اگر طبق گفته قرآن عمل می‌کنی در
 آن صورت آدم خوبی هستی، ولو مردم تو را بد بدانند و اگر طبق قرآن عمل

نمی‌کنی، آدم بدی هستی، ولو همه مردم تو را خوب بدانند.

فَإِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ زَاهِدًا فِي تَزْهِيدِهِ؛ اگر دیدی راه قرآن را می‌روی آن‌جا که قرآن به پارسایی دعوت می‌کند و می‌گوید بی‌اعتنا باش، بی‌اعتنا هستی، آن‌جا که می‌گوید دل به دنیا نبند، در پی تجمل نباش، اطاعت می‌کنی، رَاغِبًا فِي تَرْغِيْبِهِ خَائِفًا مِنْ تَخْوِيفِهِ فَائْتِثْ وَابْتِشِرْ؛ آن‌جا که ترغیب می‌کند، راغب می‌باشی و آن‌جا که می‌ترساند، ترس در دل خود می‌یابی، هرگاه دیدی این چنین هستی، بدان که آدم صالحی هستی، بر همین روش ثابت بمان و خوشحال باش که قرآن تو را پذیرفته است، وَإِنْ كُنْتَ مُبَايِنًا لِلْقُرْآنِ؛ اما اگر خود را مباین و مخالف با قرآن دیدی و زندگی‌ات نمی‌خواند و اعتقادات و اخلاق و اعمال مباین قرآن بود، فَمَا ذَا الَّذِي يَغُرُّكَ مِنْ نَفْسِكَ.^۱ بنابراین فریب چه چیز را خورده‌ای که خود را خوب می‌پنداری؟ تعریف و تمجید مردم چه نفعی به حال تو خواهد داشت!

آری. باید بگردیم نقطه ضعف خود را پیدا کنیم و در صدد علاج آن باشیم و برای رسیدن به کمال، آرزوهای دور و دراز و غرور را رها کنیم، زیرا بسیاری از این آرزوها جز هوی و هوس چیزی نیست که گفته‌اند:

هر آرزویی مقابلش دیواری است هر گنج نهفته‌ای به گنجش ماری است
هر جا که فرشته‌ای است دیوی آنجاست هر جا که گلی بود کنارش خاری است

مولی علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید:

يَتَّبِعِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرِسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ وَ سُكْرِ الْمَدْحِ وَ
سُكْرِ الشَّبَابِ فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيَّاحَ خَبِيْثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقَارَ.^۲

۱. سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۹۶ و تحف العقول، ص ۲۸۴.

۲. غرر الحكم، ص ۸۶۲.



یعنی شایسته است انسان عاقل خویشتن را از مستی ثروت، از مستی قدرت، از مستی علم و دانش، از مستی تمجید و تملق و از مستی جوانی مصون نگاه دارد، زیرا هر یک از این مستی‌ها، بادهای مسموم و پلیدی دارد که عقل را زایل می‌کند و آدمی را خفیف و بی شخصیت می‌نماید.

در کنار این مستی‌های پنج‌گانه، یک مستی دیگر هم هست که اغلب گرفتاریم و این مستی آن قدر قوی و دورانش طولانی است که بیداری از آن کار هر کسی نیست! ببینید:

حضرت علی علیه السلام دیگر بار فرمود:

سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ! ^۱

یعنی کسانی که مست غفلت و غرورند، خیلی دیرتر از مست شدگان از شراب به هوش می‌آیند! اسلام تکلیف همه را روشن کرده و همه درس‌ها را به وسیله پیشوایان به ما داده و چیزی را فروگذار نکرده است. ما باید به هوش باشیم و به این نصایح که تماماً به سود ماست توجه کرده غافل نباشیم، بیدار باشیم و حجاب‌ها را پاره کنیم و به دور بریزیم. حجاب جهل، حجاب بخل، حجاب حسد، حجاب ریا، حجاب شرک، حجاب خودخواهی و خود محوری و خودبینی، همه این‌ها ظلماتند و جلوی ترقی و تعالی ما را می‌گیرند!

در رفع حُجُبِ كُوشِ نَهْ دَر جَمْعِ كُتُبِ كَز جَمْعِ كُتُبِ نَمِي شُود رَفْعِ حُجُبِ
 در جمع کتب کجا شود نشئه حُب طِي كُن هَمه رَا، وَعُدْ اِلَى اللّٰه وَ تُبْ

و خلاصه آنچه که نباید هرگز فراموش شود این است که بدانیم:

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد زمانه را سند و دفترئ و دیوانی است

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا
وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾^۱.

روزی که هر کس هر کار نیکی کرده همه را پیش روی خود حاضر می بیند
و آنچه بدی کرده، آرزو می کند ای کاش میان او و کار بدش فرسنگ ها فاصله
و جدایی بود!

خدا کند به یاری خدای بزرگ و توجّه خاص حضرت بقیة الله الاعظم امام
عصر روحی فدا، آن باشیم که حضرت امام باقر علیه السلام به یکی از یاران خود
فرمودند و مصداق فرموده حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشیم که به مولا
علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ أَعْجَبَ النَّاسُ إِيمَانًا وَ أَعْظَمُهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا
النَّبِيَّ وَ حَجَبَتْ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَنُوا بِسَوَادٍ عَلِيٍّ بِيَاضٍ^۲.

یعنی عجیب ترین مردم از نظر ایمان و بزرگترین آنها از نظر یقین کسانی
هستند که در آخر الزمان و زمان غیبت امام علیه السلام خراهند بود، آنان با این که
پیغمبر را ندیده و حجّت خدا هم از آنان پنهان است، آنها به سیاهی یعنی
(نوشته های بر روی سفیدی کاغذها) ایمان می آورند.



۱. آل عمران / ۳۰.

۲. منتخب الاثر، ص ۵۱۳، و ینابيع المودة، ص ۴۹۴.

لازمة شناخت امام عليه السلام در حديث مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ
 إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً، اين است كه اول امام عليه السلام
 خود را بشناساند تا ما او را بشناسيم. لطفاً بفرماييد
 امامان، خويشتن را چگونه معرفي مي کرده و مي کنند؟

□ كيفيت و چگونگي معرفي آنان مختلف است و اينان در اماكن و محافل
 مختلف هر يك به گونه اي خويشتن خويش را آنچنان معرفي كردند كه به جز
 بيمار دلان، همگي تسليم مي شدند، و اما در جمع بندي كيفيت معرفي، چون
 مسأله علم لدني و اعلميت از صفات بارز و مشتركی است كه همه ائمه
 دين عليهم السلام بدان متمسك بوده و آن را كراراً به رُخ مردم كشيدند، لذا ما هم
 نمونه هايي از آن را در زير مي آوريم تا بيدار دلان بيدارتر شوند:

اول: مولا امير المومنين عليه السلام در زمان تصدي کوتاه خلافتش در مركز
 خلافت، روي منبر، آشكارا براي مردم جهان فرمود:
 سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ.^۱ هر چه
 مي خواهيد از من پرسيد پيش از آن كه مرا نياييد كه من راه هاي آسمان را بهتر
 از راه هاي زمين مي دانم.

در اين بيان نشاط آفرين امام عليه السلام چند نكته بسيار مهم نهفته است:
 الف: چون سؤال مشخص نيست، و قِسم خاصی از علوم عنوان نگردیده و
 به اصطلاح متعلق سؤال محذوف است، اين خود دليل بر تعميم است، و
 مي رساند كه حضرت، مردم را در سؤال آزاد گذاشتند تا هر چه مي خواهند

۱. نهج البلاغه فيض، خطبه ۲۳۱.

بپرسند.

ب: با بیان قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي تأکید در سؤال فرموده و می‌خواهد مردم تشویق شوند و سهل‌انگاری را کنار گذاشته، در سؤال تسریع کنند، تا با علوم و معارف اسلامی بیشتر آشنا شده و به شنیدن پاسخ درست و منطقی بر ایمان خود بیفزایند.

ج: با این گفتار برای مردم عملاً برنامه ریزی کرده، به آنان می‌آموزد که سؤالات را در سینه‌های خود دفن نکنید، بلکه با اظهار و بیان کردن، آن‌ها را احیاء کرده و با دریافت پاسخ درست و منطقی، روح تازه‌ای در کالبد خویش بدمید، که این وظیفه هر فرد نادان است، که از دانایان بپرسد تا دانا شود، و این همان است که خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع بپرسید.

د: چون امام علیه السلام مردم را مخاطب ساخته فرمود: بپرسید، این مطلب رساننده این است که:

بهترین سؤال و جواب، سؤال و جواب مشافهه و شفاهی است، نه کتبی و مراسله‌ای، زیرا سائل و سامع به شنیدن پاسخ از استاد و معلم، مطلب را توأم با حرکات دست و سر و نگاه و تلقین استاد دریافت کرده و بهتر به او تفهیم می‌شود، این روش از نظر روانی تأثیر به‌سزایی در تعلیم و تربیت دارد، و این همان است که مربیان دانش و دانشمندان روز می‌گویند که:

خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ لَا مِنْ الدَّفَاتِيرِ وَ الْكُتُبِ.

دانش را از صفحات دفاتر و کتاب‌ها نگیرید، بلکه آن را از دهن‌های مردان

دانشمند دریافت کنید. (سمعی و بصری)

هز برای تثبیت عمومیت سؤال اضافه می فرماید که:

لازم نیست سؤال شما فقط مربوط به ما و خانه و کاشانه ما، و آداب و رسوم ما و بالاخره مسائل مربوط به کره زمین باشد که ما در آن زندگی می کنیم، خیر، بلکه شما آزادید از هر کجا که مایلید سؤال کرده و حتی از امور مربوط به آسمان ها و افلاک و کهکشان ها و اقمار و نجوم و عرش و کرسی و لوح و قلم پرسید و جواب دریافت دارید.

و: برای دفع و رفع این شبهه که تصور نرود، امام علیه السلام هم مانند منجمین و ستاره شناسان (چیز کی) از هیئت و افلاک می داند، فرمود:
من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می دانم، تو گویی سالیانی دراز در میان آسمانها زندگی کرده است!

۱. آری: جز وزیر اعظم رسول خدا، علی علیه السلام و ائمه طاهرین تا قیام قیامت کسی جرأت نمی کند چنین ادعایی کرده و (سلوئی) بگوید.
۲. و نیز فرمودند: **بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَىٰ وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَىٰ**.^۱ یعنی تنها به وسیله ما، خاندان نبوت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هدایت به مردم می رسد و کوری جهالت بر طرف می شود.

۳. و هم چنین فرمود: **إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ**.^۲

یعنی من در میان شما همچون چراغی در تاریکی هستم که هر کس به جانبش باشد از نورش بهره مند گردد.

۴. و نیز فرمود: **إِنَّ هَهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً**.^۳

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۴۴.

۲. همان، خطبه ۲۲۹.

۳. همان، حکمت ۱۳۹.

یعنی در سینه من علم فراوانی است، ای کاش افراد لایقی پیدا می‌کردم و به آنها تعلیم می‌دادم.

۵. و باز می‌فرماید: نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ.^۱ یعنی ما شجره نبوت، فرودگاه رسالت، مرکز رفت و آمد فرشتگان، معادن دانش و چشمه سارهای حکمتیم.

۶. و هم چنین فرمود: تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ وَ اِتِّمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَنَا اَهْلُ الْبَيْتِ ابْوَابَ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءَ الْاَمْرِ.^۲

یعنی به خدا سوگند تبلیغ رسالت‌ها، وفای به وعده‌ها، و تفسیر کلمات (خداوند) به من آموخته شد، درهای حکمت و روشنایی امور نزد ما اهل بیت پیغمبر است.

۷. و نیز می‌فرماید: يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقِي اِلَى الطَّيْرِ.^۳

یعنی سیل علم از سینه من جاری می‌شود، و مرغ اندیشه به قلبه دانشم پرواز نتواند کرد.

دوم: حضرت امام سجاد علیه السلام در حالی که به نقل پاره‌ای از روایات، زنجیری هم به گردن شریفش بود، در مجلس یزید ملعون در حال اسارت، یزید را مخاطب ساخت و فرمود:

يَا يَزِيدُ اِثْنَن لِي حَتَّى اَصْعَدَ هَذِهِ الْاَعْوَادَ فَاتَكَلَّمْ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيْهَا رِضًا وَ لِهٰؤُلَاءِ الْجَلْسَاءِ اَجْرًا وَ ثَوَابًا^۴

ای یزید اجازه بده بر این چوب‌ها بالا روم و کلماتی بگویم که موجب

۱. همان، خطبه ۱۰۸.

۲. همان، خطبه ۱۱۹.

۳. همان، خطبه ۳.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷.

رضای خدا و اجر و ثواب برای حاضران باشد.

یزید اول اجازه نداد، حاضران اصرار کردند و اجازه داد حضرت به منبر رفت پس از حمد و ثنای الهی در معرفی خود از طریق علم و فضیلت و کمال فرمود:

ای مردم، خداوند بر ما شش عطیه کرامت فرموده است، و آنها عبارتند از:

دانش و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و دوستی در دل مؤمنان و به سبب هفت فضیلت، ما را بر دیگر مردم برتری داده است:

۱. محمد ﷺ برگزیده خدا از ما است.

۲. صدیق امت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب از ما است.

۳. جعفر طیار از ما است.

۴. حمزه شیر خدا و رسول از ما است.

۵ و ۶. دو نواده پیغمبر حسن و حسین از ما است. (نه از یزید)

۷. مهدی این امت، حجة بن الحسن از ما است.

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي انْبَاءُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي:

کسی که مرا می شناسد که می شناسد و کسی که مرا نمی شناسد حسب و نسب خود را به او می گویم:

أَنَا بَنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي أَنَا بَنُ زَمْزَمَ وَ صَفَا، أَنَا بَنُ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى أَنَا بَنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أَنَا بَنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا بَنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا بَنُ مَنْ دَنِي فَتَدَلِّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا بَنُ الْمَذْبُوحِ مِنَ الْقَفَا، أَنَا بَنُ مَنْ مَنَعُوهُ مِنَ الْمَاءِ...^۱

یعنی من فرزند مکه و من فرزند زمزم و صفا، من فرزند محمد مصطفی،

۱. همان، ص ۱۳۸.

من فرزند علی مرتضی، من فرزند خدیجه کبری، من فرزند فاطمه زهرا، من فرزند آن پیامبرم که به معراج رفت و مهبط وحی الهی شد، من فرزند کسی هستم که سرش را از قفا بریدند، من فرزند کسی هستم که او را از نوشیدن آب منع کردند! و خلاصه امام سجاده علیه السلام در معرفی خود و بیان مفاخر و مدایح اجداد خویش داد سخن داد و آنقدر انا انا فرمود که مجلس منقلب شد و تبدیل به گریه و ناله و فریاد گردید و یزید ملعون برای ساکت کردن امام و جلوگیری از رسوایی بیشتر خود، به مؤذن گفت اذان بگوید که داستان تاریخی آن مجلس مفصل است و مشهور!

سوم: حضرت امام باقر علیه السلام در مقام معرفی خویش از طریق علم و دانش لدنی می فرماید:

همانا برای خدای عزوجل دو گونه علم است:

۱. علمی که جز او کسی از آن اطلاع ندارد.

۲. علمی که آن را به فرشتگان و رسولانش آموخته است (بنابراین) آنچه

از علوم و دانش به ملائکه و رسولانش آموخته ما می دانیم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: در یکی از سنوات که هشام خلیفه اموی به حج آمده بود، من هم در خدمت پدرم به حج رفته بودم، روزی در مکه در اجتماع بزرگ مسلمین گفتم: حمد می کنم خداوندی را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی به پیغمبری فرستاد، و ما را به آن حضرت گرامی گردانید. پس ماییم برگزیدگان خدا بر خلق و پسندیدگان خدا از بندگان او، و خلیفه های خدا در زمین. پس سعادت مند کسی است که متابعت ما کند، و شقی و بدبخت کسی است که مخالفت ما نماید و با ما دشمنی کند!

سخنان امام توسط برادر هشام به گوش هشام رسید، و هشام در مکه جرأت نکرد و صلاح ندانست که متعرض، آنان شود.

اما چون به دمشق می‌رسد، مأموری به مدینه فرستاد و از فرماندار مدینه می‌خواهد که امام باقر و فرزندش را به دمشق روانه کند! او نیز چنین کرد. امام صادق علیه السلام به دنبال ماجرا می‌فرماید:

چون وارد دمشق شدیم، روز چهارم ما را به مجلس طلبید، هنگامی که به مجلس او در آمدیم، هشام بر تخت پادشاهی نشسته بود، و لشکر و سپاهیان خود را در سلاح کامل غرق ساخته بود، و در دو صف در برابر خود نگه داشته، دستور داده بود، آماج خانه‌ای (نشانه هدف) در برابر او نصب کرده بودند، و بزرگان اطرافیان او مشغول مسابقه تیراندازی بودند.

هنگامی که وارد حیاط قصر او شدیم، پدرم در پیش می‌رفت و من از عقب او می‌رفتم، چون نزدیک رسیدیم، هشام به پدرم گفت:

شما هم همراه اینان تیر بینداز، پدرم گفت: من پیر شده‌ام، اکنون این کار از من ساخته نیست، اگر مرا معاف داری بهتر است. هشام قسم یاد کرد و گفت: به حق خداوندی که ما را به دین خود و پیغمبر خود گرامی داشت تو را معاف نمی‌دارم.

آن گاه به یکی از بزرگان بنی امیه امر کرد، که تیر و کمان خود را به او بدهد تا او نیز در مسابقه شرکت کند.

تیر اندازی حضرت امام باقر علیه السلام

پدرم کمان را به همراه یک تیر از او گرفت و در زه گذاشت و به قوت امامت کشید و در میان نشانه زد، سپس تیر دیگر گرفت و بر فاق تیر اول زد، پس تیر سوم گرفت و بر فاق تیر دوم زد و آن را نیز به دو نیم کرد، و در میان

نشانه محکم شد، تا این که نه تیر چنین پیاپی افکند که هر تیر بر فاق تیر سابق آمد و آن را به دو نیم کرد، و هر تیر که آن حضرت می افکند، بر جگر هشام می نشست و رنگ شومش متغیر می شد تا این که در تیر نهم بی تاب شد و گفت: نیک انداختی ابو جعفر، تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی، چرا می گفتمی من بر این کار قادر نیستم؟!

بگو این تیر اندازی را چه کسی به تو یاد داده است؟! پدرم فرمود: می دانی که در میان اهل مدینه این فن شایع است، من در جوانی کمی تمرین داشتم، و از آن زمان تا حال تیر اندازی نکردم، چون اصرار کرده سوگند دادید، کمان به دست گرفتم.

هشام گفت: مثل تو کمانداری هرگز ندیده بودم.^۱

امام صادق علیه السلام حاصل این مجلس را چنین ارزیابی کرده است که:

هشام از مجموع ماجرا غضبناک گشت، و تصمیم به قتل پدرم گرفت، در این مجلس هشام بر سر مقام رهبری و خلافت اسلامی با امام گفتگو می کند، امام در شرایط رهبری رهبران الهی و چگونگی اداره اجتماع اسلامی و این که رهبر مسلمانان باید چگونه کسی باشد، داد سخن داد، که متأسفانه چون هشام فاقد آن صفات و غاصب آن مقام بود، بیش از پیش ناراحت شده به قتل امام علیه السلام مصمم تر کردید.^۲

چهارم: حضرت امام صادق علیه السلام به دو تن از مخالفین معاصر خود به نام های

سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه می فرماید:

شَرِّقاً وَ غَرَباً فَلَا تَجِدَانِ عِلْماً صَحِيحاً إِلَّا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ^۳

۱ و ۲. همان.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

یعنی اگر به مشرق بروید و هم چنین به مغرب بروید و بخواهید علم صحیحی پیدا کنید، در هیچ نقطه زمین آن را نمی یابید، مگر در خانه ما اهل بیت پیغمبر ﷺ.

این حدیث زنده و سازنده با تمام معانی وسیعش پس از گذشت چهارده قرن، همچنان نزد شیعیان جهان به قوت خود باقی است. امام صادق علیه السلام خود و تمامی اهل بیت عصمت و طهارت را چه خوب معرفی کرده می فرماید: اگر برای یافتن (علم صحیحی) تمام پهنه گیتی را بسپمایید و با تمام اساتید و فلاسفه جهان روبرو شوید، و به هر دانشگاهی بروید و تمام کتاب ها و کتابخانه ها را ببینید و از محتوای آن ها با خبر شوید، در تمام این موارد چیزی که بتوان آن را علم صحیح نامید و آن غیر از گفتار ما باشد پیدا نمی کنید، یعنی تنها ما با حقایق جهان ارتباط داریم زیرا علم ما به علم پیامبر و علم پیامبر نیز وابسته به وحی الهی است که انسان و جهان را آفریده و هر چیز را چنان که هست به ما ارائه فرموده است.

مفهوم این جمله به قدری وسیع است که اگر شما به امام صادق علیه السلام بگویید هم اکنون در عصر ما صاحبان مکاتب پر زرق و برق امثال کانت و دکارت، و هگل و فروید و مانند این ها پیدا شده و هر کدام هزاران پیرو دارند. (این ها هم اگر سخنی بر خلاف سخن شما اهل بیت بگویند، آن را علم غیر صحیح می نامید؟)

قطعاً باید گفت جواب مثبت است.

البته پذیرش این ادعا برای غیر مسلمان غیر قابل هضم است، زیرا آن ها که از تاریخ اسلام و رسالت ائمه دین بی خبرند، گوینده این سخن را غالی و یا ساده می پندارند و حال این که اگر کمترین مطالعه ای از تاریخ زندگانی اهل

بیت داشته باشند، به آسانی می فهمند که سخن، قاطع و واقع و بدون تردید است که از ائمه اطهار علیهم السلام طول ۲۶۰ سال در مراکز کشورهای اسلامی در محافل علمی با جرأت و شهامت به عنوان ادای رسالت و انجام وظیفه بیان گردیده و در ابعاد گسترده و وسیع علمی با تعبیرات مختلف ادبی با کمال صراحت و قاطعیت از همه آنها شنیده و آنان در پای اثباتش ایستاده و پرسش های مختلف دانشمندان زمان خود را پاسخگو بوده اند.

پنجم: حضرت امام رضا علیه السلام به فرموده كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ گوشه ای از حقیقت و جوهره علوم لدنی اهل بیت را نشان داد و چه زود دماغ صاحبان علوم اکتسابی و شیطانی را به خاک مالید. نگاه کنید: مأمون به منظور استخفاف حضرت، بزرگ ترین دانشمندان مسیحی و یهودی و زرتشتی و صابئین و مذاهب دیگر مانند: رأس الجالوت و (هربذاکبر) و جاثلیق و نسطاس رومی و عمران صابی و... را دعوت کرد و در برابر آنها از حضرت امام رضا علیه السلام هم دعوت به عمل آورد تا در آن مجلس تاریخی با اینان مناظره کند.

حسن بن محمد نوفلی که از یاران خاص حضرت رضا علیه السلام است می گوید: ما در خدمت امام بودیم و دیدیم (یاسر) خدمتکار امام وارد شد و به امام گفت: آقای من، مأمون سلام می رساند و می گوید: فدایت شوم، ارباب سخن و علمای ادیان مختلف و متکلمین مذاهب، پیش من آمده اند، اگر دوست دارید سخن اینان را بشنوید، فردا نزد ما تشریف بیاورید و اگر برای شما زحمتی است اجازه بفرمایید ما شرفیاب شویم؟! امام فرمود: به مأمون بگو می دانم مقصودت چیست، من خود فردا نزد تو می آیم. آنگاه امام رو به نوفلی کرده فرمود:

می دانی چرا مأمون مرا با مشرکین و ارباب سخن رو به رو می کند؟ نوفلی

گفت: آری قصد دارد شما را امتحان کند! حضرت فرمود:

يَا نُوفِلِيُّ اَتَّحِبُّ اَنْ تَعْلَمَ مَتَى يَنْدِمُ الْمَأْمُونُ؟ قُلْتُ نَعَمْ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا سَمِعَ اِحْتِجَاجِي عَلَيَّ
اَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ عَلَيَّ اَهْلِ الْاِنْجِيلِ بِاِنْجِيلِهِمْ وَ عَلَيَّ اَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَ عَلَيَّ
الصَّابِئِينَ بِعِبْرَانِيَّتِهِمْ وَ عَلَيَّ اَهْلِ الْهَرَابِذَةِ بِفَارِسِيَّتِهِمْ وَ عَلَيَّ اَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ وَ عَلَيَّ
اَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ فَاِذَا قَطَعْتَ كُلَّ صِنْفٍ وَ دَحَضْتَ حُجَّتَهُ وَ تَرَكَ مَقَالَتَهُ وَ رَجَعَ
اِلَى قَوْلِي، عَلِمَ الْمَأْمُونُ اَنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِهِ لَيْسَ بِمُسْتَحَقٍّ لَهٗ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكُونُ
النَّدَامَةُ مِنْهُ.^۱

یعنی امام علیه السلام فرمود: ای نوفلی، دوست داری که بدانم مأمون چه وقت
پشیمان می شود؟! گفتم: آری، امام فرمود:

وقتی مناظره مرا با اهل تورات به کتاب توراتشان ببیند و با اهل انجیل به
انجیلشان و با اهل زبور به زبورشان و با صابئین به لغت عبرانییشان و با هرابذه
به لغت فارسی آنها و با اهل روم به لغت رومی و با اهل هر لغتی به لغت
خودش، آنگاه که مأمون ببیند هر دسته را که مغلوب شدند و از سخن گفتن باز
ایستادند و دلیل و حرف خود را پس گرفتند و سخن مرا پذیرفتند، پشیمان
خواهد گشت و خواهد فهمید که مقامی را که بر آن تکیه زده است، سزاوار آن
نیست و آن وقت است که اظهار ندامت و پشیمانی کند!

تفصیل این مناظرات عجیب و تماشایی را خوانندگان علاقمند به
نشانی هایی که داده ام مراجعه و مطالعه بفرمایند.

و اما حضرت بقیه الله الاعظم امام عصر روحی فدا، حضرت امام صادق علیه السلام
در چگونگی و کیفیت معرفی امام زمان علیه السلام می فرماید:

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۶ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۵ و همان، ج ۱۰، ص ۳۱۰ و
بحار الانوار، چاپ کمپانی ج، ۱۲، ص ۵۲.

آقای ما قائم در روز ظهور تکیه به خانه خدا می دهد و این چنین خویش را معرفی می فرماید: ای اهل عالم هر کس می خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من همان آدم و شیث هستم، هر کس می خواهد نوح و پسرش سام را ببیند، بداند که من همان نوح و سام هستم، هر کس می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل هستم. هر کس می خواهد موسی و یوشع را ببیند، بداند که من همان موسی و یوشع هستم. هر کس می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، بداند که من همان عیسی و شمعون هستم. هر کس می خواهد محمّد و علی را ببیند، بداند که من همان محمّد و علی هستم. هر کس می خواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین هستم. هر کس می خواهد امامان اولاد حسین را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهار هستم. دعوت مرا بپذیرید و به نزد من جمع شوید تا هر چه می خواهید به شما اطلاع دهم و شما را خبردار کنم، از آنچه خبر داده شده و یا نشده است.^۱

و خلاصه امام زمان روحی فداه پس از معرفی خویش صُحف آدم و شیث و نوح و ابراهیم و نیز تورات و انجیل و زبور و قرآن را قرائت می فرماید که به شنیدن آن پیروان ادیان تسلیم می شوند.

تو نورِ غیب نمایی، خدا کند که بیایی	الّا که رازِ خدایی، خدا کند که بیایی
سرآید و تو برآیی، خدا کند که بیایی	شبِ فراقِ تو جانا، خدا کند که سرآید
الّا که هستی مایی، خدا کند که بیایی	دَمی که بی تو برآید، خدا کند که نباشد
تو یادگار منایی، خدا کند که بیایی	تو احترام حریمی، تو افتخار خطیمی
تو رمزِ آب بقایی، خدا کند که بیایی	تو مشعری، عرفاتی، تو زمزمی، تو فراتی

به سینه‌ها تو سُروری، به دیده‌ها همه نوری
به دردها تو دوايي، خدا کند که بیایي
دلِ مدینه شکسته، حَرَم به راه نشسته
تو مَرَوه‌ای تو صفایي، خدا کند که بیایي
تو را به عصمت زهرا، بیا ز غیبت کبری
دِگر بَس است جدایي، خدا کند که بیایي^۱

استاد ضمن آرزوی موفقیت بیشتر برای حضرت تعالی
عرض می‌کنم که قسمتی از اشعار شما را درباره امام
زمان علیه السلام در صفحات (۵۹، ج ۱ و ۱۳۶، ج ۲) کتاب
(مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب) خواندم، دانستم که
الحمد لله شما شاعر هم هستید، اما به نظرم این اشعار
دنباله دارد و شما شکسته نفسی فرموده، آنها را حذف
کردید، استدعا دارد همه آن مانده‌ها را مرقوم دارید تا
دوستان بهره‌مند شوند؟

□ در آن جا چون هدف این بود که حتی الامکان از حجم کتاب بکاهیم، آنها
را حذف کردیم و این شکسته نفسی نیست و خدا کند (شکسته نفسی) و یا
(نفس گُشی) باشد که متأسفانه نیست! و اغلب اسیر هوای نفس بوده و هستیم.
اسارتی آن چنان زورمند که مولا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: **كَمْ مِنْ عَقْلِ اسِيرٍ عِنْدَ
هُوَى أَمِيرٍ**. یعنی چه بسیار عقلی که در برابر فرمانروایی هوی و خواهش‌های
نفسانی اسیر و گرفتار است.^۱ اسارتی آن چنان دردمند که در قعر ظلمات آن
غوطه وریم و انسان هر وقت از چنگ هوی درآید، نورانی خواهد بود،
ملاحظه کنید:

محقق شبی از لامپ برق پرسش کرد که از چه منبع فیضی و کان نور و سرور
مرا از این عجب آید که هیچ گاه تو را نه احتیاج به نفت است و نه فتیله و تور
چگونه تابش آن چشم خیره می‌سازد ضیاء پاره سیمی و قطعه‌ای بلور

جواب داد که این رمز از کجا داند کسی که مست هوش باشد و اسیر غرور
 هر آن سری که چو من از هوی شود خالی شگفت نیست که بر عالمی فشانند نور
 و اما این که نوشتید (دانستم که الحمدلله شما شاعر هم هستید) این جا هم
 متأسفانه اشتباه کردید، و (مائر) را به جای (شاعر) گرفته و (مِثْر) را (شعر)
 دانستید!

لطیفه‌ای به یادم آمد، مناسب است آن را برای شما نقل کنم تا تفاوت این
 دو معلوم شود:

گویند در گوشهٔ یکی از شهرهای ایران دکه‌ای بود، و شعرای آن شهر هر
 هفته در آن دکه جمع می‌شدند و اشعار تازه سرودهٔ خود را برای هم
 می‌خواندند و حالی می‌کردند. در این دکه هر یک از شاعران جای مخصوصی
 داشته، هر هفته هر کس در جایگاه خود می‌نشست، روزی از روزها که شعرا
 یک یک در آن دکه می‌آمدند، یکی از شعرا دید بیگانه‌ای آمده و در جایگاه
 مخصوص او نشسته است، شاعر به دیدن او ناراحت شده به تندی به وی
 گفت: تو که هستی که در جایگاه من نشسته‌ای؟ آن مرد گفت: تو که هستی که
 می‌خواهی این جا بنشینی؟ شاعر گفت: من شاعرم، آن مرد بلافاصله گفت:
 (من هم مائرم) شاعر گفت: چه چه؟ (مائر)، مائر یعنی چه؟ آن مرد گفت: شاعر
 یعنی چه؟ شاعر گفت: شاعر شعر می‌گوید. آن مرد گفت: مائر هم مئر
 می‌گوید. شاعر گفت: مئر مثل چی؟ آن مرد گفت: شعر مثل چی؟ شاعر گفت:
 شعر مثل این بیت:

هر غنچه که گل گشت، دگر غنچه نگرود

قربان لب یار، گهی غنچه گهی گل

آن مرد هم بدون معطلی گفت: (مئر هم مثل این میث):

هر مُنچه که مُل گشت دگر مُنچه نگرده

مُربان مَبِ مار مَهِی مُنچه مَهِی مُل

شاعر گفت: مُنچه یعنی چه؟ او گفت: غنچه یعنی چه؟ شاعر گفت: غنچه آن است که شگفته می شود. او هم گفت: مُنچه هم آن است که مگفته می شود. به شنیدن این مناظره شیرین شعرا یک شکم حسابی خندیدند و آن که فرق شاعر و (مائر) را می خواست بداند، دانست!

به هر حال شما چون دیدتان بحمدالله سرشار از محبت است، بافته های ما را به صورت شعر دیدید، و ما را در سلک شعرا آورده و شاعر دانستید، در حالی که ما کجا و شعرا! این ها (مثر) است، نه (شعر) و خلاصه ضمن تقدیس از نظر پاک شما عرض می کنم که اگر آن ها شعر باشد، مجموعاً ۱۱۴ بیت است که تعدادی از آن ها در همان صفحاتی که نام بردید، آوردیم و بقیه آن ها که هشتاد و هشت بیت است، این ها است که ملاحظه می فرمایید:

انسان اگر انسان شود، برتر ز هر انسان شود

او آیتی ز آیاتِ حق، الگوی انس و جان شود

انسان به انسانیتش، انسانِ انسان ها شود

انسان بی انسانیت، همسان با حیوان شود

انسان اگر انسان شود، سازنده انسان شود

انسان بی انسان چسان، انسان با ایمان شود

انسان به ایمان و عمل، شد اشرف از هر خلقتی

رفتار او ایثار وی، الگو در این میدان شود

انسان به صورت کی بود، میزان برای معرفت

معیارِ انسان هر کجا، اندازه عرفان شود

انسان به عرفان زنده شد، با معرفت پاینده شد
 بی معرفت کی در جهان، سر حلقه خوبان شود
 عرفانش آر کامل شود، کشفش اگر قابل شود
 گر بنده‌ای عامل شود، بالاتر از لقمان شود
 انسان به سیرت آدم است، او با بصیرت قائم است
 انسان خطوط فیکریش، سرمایه یاران شود
 میزان انسانیتش، اندازه شخصیتش
 سنجیده چون شد، آدمی ماهیتش عریان شود
 انسان بینا در جهان، تا عرش اعلا می‌رود
 با حی والا هم سخن، چون موسی عمران شود
 آدم نما کی می‌شود، مانند آدم در عمل
 کی در صراط معرفت، بوجهل‌ها درمان شود
 آن کو ندارد کوششی، بر عیب و نقصش پوششی
 در سر ندارد جوششی، کی مرغ هر طوفان شود
 گر پهنه عالم همه ز افراد مسلم پر شود
 کی هر مسلمان در جهان، هم پایه سلمان شود
 دلسوز امت شد اگر، خواهان ملت می‌شود
 با استقامت در عمل، چون نوح کشتیبان شود
 از دل بکن (من قال^۱) را (انظر الی ما قال^۲) شو
 (من قال) کمتر عامل (ما قال) بی برهان شود
 برخیز و تقوا پیشه کن، در گفتگو اندیشه کن
 تقوا طلب، تقوا صفت، همواره از نیکان شود



۱ و ۲. اشاره به حدیث معروف: انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال.

از خواب غفلت دور شو، ابلیس ملعون را ببین
 با یک (تکبر) بر کنار، از جانب سبحان شود
 فرمان (فَأَخْرُجْ) ^۱ چون رسد، طاعات وی فاسد شود
 با کوله بار طاعتش، مطرود حق شیطان شود
 عاقل ندارد در سرش اندیشه خود محوری
 داند تکبر باعث إسقاط این و آن شود
 برخیز و فوراً پاره کن، پرونده خود محوری
 خودخواه و خود بین هر کجا، همتای بوسفیان شود
 در هر شرایط دشمنی با هر چه استکبار کن
 نابود هر مستکبری، گر رستم دستان شود
 من بهترم یا برترم، گر بر زبان آرد کسی
 مطرود و مردود و لعین، حیران و سرگردان شود
 از التقاطی دور شو، بی احتیاطی را بکش
 کز التفات باغبان، ص غرا گل و ریحان شود
 در خانه دل ارکس است، حرفی یقین او را بس است
 با گوش دل گر بشنود، تائب شده گریان شود
 فرمان حق چون بشنوی، تسلیم مولا شو بگو
 عبد آن کسی باشد که او فرمانبر یزدان شود
 با نور حق مأیوس شو، از غیر حق مأیوس شو
 مأیوس از درگاه حق، عصیانگر نادان شود
 آن کو ندارد معرفت، از آدمیت منزلت
 در آن صراط معدلت، او کیفرش نیران شود



بی راهبر هرگز مرو، هر چند اسکندر شوی
 رهرو جدا از راهبر، در این سفر حیران شود
 تنها مرو با وی برو، از خط برو، خط خط مکن
 با یک جهش در این سفر، هر مشکلی آسان شود
 روشن ز نور اولیاء، بنمای قلب خویش را
 زین روشنائی تا ابد، ماهیتت تابان شود
 نور ولایت هر کجا تایید انسان تا ابد
 روشن منور از سرش تا نوک انگشتان شود
 با انبیاء پرواز کن، با اولیاء دمساز شو
 با اصفیاء همراه شو، تا چشم دل شادان شود
 آن کو که گوید (وَ ابْتَغُوا^۱) با این وسیله می رود
 او مُلْهُم از انوار حق، زین آیه قرآن شود
 هرگز جهان خالی نشد، از رهبر شایسته‌ای
 جز این اگر باشد جهان، سر تا سرش ویران شود
 قرآن به، اِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ^۲
 تأیید مطلب می‌کند، پیوسته پشتیبان شود
 برگیر لَوْلَا الْحُجَّةُ^۳ را، بنگر لَسَاخَتْ أَرْضُ^۴ را
 تا دیده دل روشن از اخبار معصومان شود
 تا بود هستی، بود او، تا هست هستی، هست او
 هستی هر چیزی یقین، با هست او گردان شود

۱. مائده / ۳۵.

۲. فاطر / ۲۴.

۳ و ۴. منتخب الاثر، ۲۶۴.

هستی نبود ار او نبود، بودش سبب شد هست را

لو لاک^۱ برخوردار تا تو را، دور این همه نقصان شود

پیش از خلایق بود او، بعد از خلایق هست او^۲

با جمله خلق خدا هستش که تا میزان شود

هستی چو تن، رهبر چه جان، پیوند دارد در جهان

گر جان نباشد در بدن، مُرده تن بی جان شود

افلاک می‌گردد اگر، خورشید اگر دارد اثر

ذرات عالم سر به سر، فرمانبر از اینان شود

در دست او لوح و قلم، در مشت او کسری و جم

صاحب حشم، صاحب علم، شاهنشاه و سلطان شود

وَ بِیْمِنِهِ رِزْقَ الْوَرَى، بِوُجُودِهِ ثَبَّتَتْ سَمَاءُ^۳

برخوان نعمت‌های او، عالم همه مهمان شود

تا کهکشان امواج او، جاءَ الْحَقُّ^۴ حق تاج او

عالم همه محتاج او، او یار مسکینان شود

بر پهنه گیتی قدم، چون حجت حق می‌نهد

کُرسی و لوح و عرش حق، در درگهش دربان شود

امروز مهدی رهبر است، بر جمله عالم سرور است

او بی کسان را یاور و حامی محرومان شود

نور جمال حضرتش، خورشید و مه را شرمگین

سیاره‌های کهکشان، بی جلوه در کیهان شود

۱. حدیث قدسی.

۲. کافی جدید، ج ۱، ص ۲۵۱ و ۲۵۳.

۳. دعای عدیله.

۴. اسراء / ۸۱

سِحْرِ بِيَانِ حَضْرَتِش، دِلْهَا تَصْرَفِ مِيْ كَنْد
 خَوَارِ وَ ذَلِيلِ از مَنطَقَش، هِرْ فِرْدِ بِي وَ جَدَانِ شُود
 بُرْقَعِ ز رِخِ چُونِ بَرِ كَشْد، نُورِي جَهْدِ از جِبْهَهْ اش
 تَحْتِ الشَّعَاعِ نُورِ وِي، هِرْ يَوْسُفِ كِنْعَانِ شُود
 وَالشَّمْسِ رُو، وَ اللَّيْلِ مَوْ، خُلُقَشِ لَعَلِي خُلُقِ عَظِيمِ^۱
 شَرْمَنْدَهْ هِرْ زِيْبَا رُخِي، زَيْنِ مَائَهْ الْوَانِ شُود
 خَالِ لَبَشِ غَوْغَا كَنْد، تَفْسِيرِ (مَا أَوْحَى) كَنْد
 (قَالَ اخْسِئُوا فِيهَا)^۲ اِگَرِ بَازِ آنِ لَبِ وَ دَنْدَانِ شُود
 لَبِ بَرِ سَخْنِ چُونِ وَا كَنْد، مَسْتَكْبِرَانِ رَسُوا كَنْد
 مَسْتَكْبِرَانِ بِي هِنَرِ، قَرِبَانِي يَارَانِ شُود
 بَا آنِ بِيَانِ آتَشِينِ، هِرْ كَسِ نَمَائِدِ سَرِ كَشِي
 او مَسْتَحَقُّ آخُورِ وَ اِفْسَارِ وَ هِمِ پَالَانِ شُود
 از مَن بَهْ شِيَادَانِ بَگُو، بَرِ هِرْ چَهْ بَدِ كِيشَانِ بَگُو
 هِرْ مُنْكَرِي، هِرْ مُفْسَدِي، بَايْدِ زِ مَعْدُومَانِ شُود
 سَرِ از تَنِ وَ تَنِ از سَرِ آنِ كَسِ جَدَا گَرْدَدِ كِهْ او
 فَرْمَانِ بَسِينْدِ مُنْكَرِ فَرْمَانْدَهْ وَ فَرْمَانِ شُود
 گَرِ دَرِ دِلِ سَنْگِي پَنَاهِ آرْدِ^۳ سَتْمَگَرِ، آنِ حَجَرِ
 رُسُوا كَنْدَشِ تَا كِهْ او بِيروُنِ از آنِ زَنْدَانِ شُود
 گَوِيْدِ حَجَرِ بَشْكَنِ^۴ مَرَا، او رَا بَكْشِ مَعْدُومِ كُنْ
 بَايْدِ زَمِينِ پَاكِ از وَجُودِ جَمَلَهْ خِصْمَانِ شُود

۱. قلم / ۴.

۲. مؤمنون / ۱۰۸.

۳. منتخب الاثر، ص ۲۹۴ و يوم الخلاص، ص ۳۱۸.

۴. منتخب الاثر، ص ۲۹۴.

دشمن کجا گیرد مَقْرَ، بر گویدش اَيْنَ الْمَقْرَ
 از ذوالفقارِ حضرتش، در خون خود غلطان شود
 روزِ قیامِ حضرتش، خوار و ذلیل از هیبتش
 صدام و بوش و شارن، گورباچف و ریگان شود
 در پیش پایِ حضرتش، مُتَنَبِّیان، مُتَمَهِّدیان
 در آتش قهرش همه، یکپارچه سوزان شود
 آید برون دستِ خدا، از آستینِ حضرتش
 آن روز روزِ مرگِ خونخواران و جلادان شود
 لَوْ ضَاغَ مَهْدِي فِي الْجِبَالِ تَدَكَّدَكْتَ^۱ هر صخره‌ای
 لَوْ مَدَّيْدُ اعْظَمَ شَجْرًا^۲، از ریشه‌اش پَران^۳ شود
 در دست مهدی معجزاتِ انبیاء هستش همه
 تا زین طریق اِتْمَامِ حَجَّتِ^۴، بر همه مردان شود
 جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل^۵ بین
 اِسْكَورَتْ كَرْدَنْدَشْ که تا هر مُلْجِدِي ترسان شود
 مهدی اگر حاکم شود، عالم همه خادم شود
 گردنکشان بی هنر، در پایِ او قربان شود
 تَوْقِيتِ^۶ در آیین ما مردود می‌باشد، ولی
 کی آن که مُبْهَمِ گفت اگر، از جمله وقّاتان شود

۱ و ۲ و ۳. منتخب الاثر، ص ۲۲۱.

۴. منتخب الاثر، ص ۳۱۳.

۵. یوم الخلاص، ص ۳۰۱.

۶. منتخب الاثر، ص ۴۶۳.

مهدی قیامش سال وَتُرُو^۱ و روزِ سَبْتِ^۲ هفته شد
 اما کدامین سال وَتُرُو، آن هم ز مستوران شود
 روز ظهور حضرتش، مخفی است بر عالم همه
 حتی وجود حضرتش، بی اطلاع از آن شود
 هر وقت پرچم باز و شمشیر از غلاف آید برون^۳
 آن روز مهدی آشکار، از پرده پنهان شود
 گوینده‌ای از آسمان او را معرف^۴ می‌شود
 این صیحه در بیست و سه از^۵ شب جمعه رمضان شود
 آوای جبریل است و گوید اَيُّهَا النَّاسُ اِسْمَعُوا^۶
 این است مهدی آمده تا مُجْرِي فُرْقَانِ شود
 گوشي نمانده نشنود، آن صیحه را از آسمان^۷
 از هیبت آن صیحه، در خواب هر کسی لرزان شود
 از آن منادی آن ندا، چون منتشر شد هر کسی
 با هر لسانی باشد او می‌فهمد^۸ و پُرسان شود
 قرآن که گوید وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ^۹
 این صیحه حتماً باعث بیداری رندان شود

۱ و ۲. منتخب الاثر، ص ۴۶۴-۵.

۳. منتخب الاثر، ص ۱۳۲.

۴. منتخب الاثر، ص ۴۴۷.

۵. منتخب الاثر، ص ۴۵۰، و یوم الخلاص، ص ۵۳۷.

۶ و ۷. منتخب الاثر، ص ۴۴۹.

۸. منتخب الاثر، ص ۴۴۸، و یوم الخلاص، ص ۵۴۱.

۹. ق/۴۱.

روز قیام حضرتش چون روز عاشورا^۱ بود
 آن روز مهدی آید و خونخواه مظلومان شود
 قشر زمین از خرمی^۲ شد مثل فردوس برین
 مایوس دیگر نی توان، از کِشتِ خود دهقان شود
 بَرَکاتِ حق از آسمان، نَعَماتِ حق بر^۳ انس و جان
 از شش جهت می‌ریزد و بر بندگان ارزان شود
 مهر و مه و باد و فلک، فرمانبر او دمبدم
 دیگر کجا این ابر را، امساک از باران^۴ شود
 فقر و فلاکت در جهان، مفقود شد، معدوم شد
 زیرا به یُمنِ مَقدمش، مَخروبه‌ها عِمران^۵ شود
 پژمردگی در هر سری باشد مُصفا می‌شود
 افسرده دل چون بیندش، از جمله مَسروران شود
 شرقی ببیند غرب را، غربی ببیند^۶ شرق را
 دیدارها بی واسطه، از جمله امکان شود
 هر نقطه عالم اگر باشد، ببیند، بشنود^۷
 هر مؤمنی گر طالب دیدارش از خویشان شود
 یاران مهدی هر کجا وارد شود، پرچم زنند
 تسلیم مهدی مردم آن شهر و آن اُستان شود

۱. منتخب الاثر، ص ۴۶۴.

۲ و ۳ و ۴. الزام الناصب، ص ۱۶۳ و منتخب الاثر، ص ۴۷۳ و ۳۱۰.

۵. منتخب الاثر، ص ۲۹۲.

۶ و ۷. منتخب الاثر، ص ۴۸۳.

بر ساکنانِ شهرِ ما، گر کمترین لطفی کند
تسلیمِ درگاهش یقین، سر تا سرِ ایران شود
مهدی بیا، مهدی بیا، قاموس انسان‌ها ببین
رحم و مروّت دائماً، بیرون از این دیوان شود
از دست هر مستکبری، وز شصست هر مستنکری
هر دم هزاران مرد و زن، قربانیِ گرگان شود
تنها تویی مرهمِ نهی، بر زخمِ دل‌ها در جهان
دستت شفا بخشِ دلِ مجروحِ بیماران شود
خواهد ز مهدی (محسنی) نامش به وجهِ احسنی
از خادمینِ خاصّ او، هر نیمهٔ شعبان شود^۱



۱. سرودهٔ مؤلف در سال ۱۳۷۱ شمسی.

در کتب روایی ما یاران امام زمان علیه السلام چگونه و با چه
اوصافی معرفی شده‌اند؟ ۱۳۹

□ کتب روایی ما یاران امام علیه السلام را به گونه‌های مختلف معرفی کرده و در پاره‌ای از آن‌ها نام او و دیگر خصوصیاتش نیز آمده است که ما در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هنگام ظهور قائم علیه السلام گوینده‌ای از آسمان بانگ می‌زند: ای مردم، زمان حکومت جباران به پایان رسیده و ولی امر بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله قیام کرده، در مکه به وی ملحق شوید. آن گاه نجبا از مصر و ابدال از شام و گروه‌هایی از عراق بیرون می‌آیند که راهبان شب و شیران روز هستند، دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن سخت است؛ اینان با امام علیه السلام بین رکن و مقام بیعت می‌کنند.^۱

۲. مولا علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید:

همگی آنان شیرهای ژبانی هستند که از جنگل‌های خود بیرون آمده‌اند اینان اگر اراده کنند که کوه‌های بسیار بلند را از جای بر کنند، قطعاً خواهند توانست^۲، و نیز می‌فرماید:

اصحاب کهف همه‌شان عجم هستند جز به عربی سخن نمی‌گویند و اینان وزیرای مهدی علیه السلام هستند^۳ و هم چنین فرمودند:

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۴.

۲. الزام الناصب، ص ۱۹۹.

۳. منتخب الاثر، ص ۴۸۵.

اصحاب مهدی علیه السلام همه جوان هستند و پیرمردی در میان آنها نیست مگر بمانند سُرمه در چشم و نمک در طعام، که کمترین چیز در طعام نمک است.^۱

و در بیانی دیگر فرمود:

یاران امام علیه السلام هنگام خروج مهدی علیه السلام بین ۱۲ تا ۱۵ هزار نفرند. ترس و وحشت پیشاپیش مهدی علیه السلام در حرکت است، هیچ دشمنی مقابل حضرت قرار نمی‌گیرد مگر این که نابود می‌شود، شعار یاران امام علیه السلام (اُمِّتْ، اُمِّتْ) بمیران، بمیران است، اینان به خاطر خدا به ملامتِ ملامت‌کنندگان توجهی ندارند!^۲

۳. حضرت امام صادق علیه السلام در وصف یاران امام فرمودند: شیعیان ما در دولت قائم علیه السلام رؤسای روی زمین و حکمرانان آنان هستند، به هر مردی از آنها قوت و نیروی چهل مرد داده می‌شود.

سپس فرمود: که امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

پیش از قیام قائم علیه السلام وحشت دشمنان در دل شیعیان ما جای می‌گیرد، اما وقتی امر ما واقع شود و مهدی ما ظاهر گردد هر یک از آنها از شیر دلیرتر و از نیزه چابک‌ترند، به طوری که دشمن ما را زیر پاهای خود لِه کرده و با کف دست به قتل می‌رسانند!^۳

حضرت امام باقر علیه السلام در بیانی دیگر در وصف یاران امام علیه السلام فرمود: یاران قائم علیه السلام ۳۱۳ نفر از فرزندان عجم هستند، پاره‌ای از آنان که در روز به وسیله ابر (به طرف مکه) حمل می‌شوند به نام و نام پدر و حَسَب و نَسَب و زیور

۱. همان، ص ۴۸۴، و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۳.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۸۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۲ و معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۲۸۵.

شناخته شده‌اند، دسته دیگر در حالی که در رختخواب خود خوابیده‌اند (صبح) در مکه بدون وعده و قرار قبلی دیده شده (و در رکاب امام علیه السلام حاضر می‌شوند)^۱

۴. حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

برای او گنجی در طالقان است که از طلا و نقره نیست و هم چنین پرچمی است، از روزی که آن را پیچیده‌اند، برافراشته نشده است، یاران مهدی علیه السلام مردان پولادین هستند و همه وجودشان یقین به خدا است، مردانی سخت‌تر از سنگ که اگر به کوه‌ها حمله کنند، آن‌ها را از جای برکنند، با پرچم پیروزگر خود به هر کشوری روی آورند، آن‌جا را فتح خواهند نمود. اینان همانند عقابان تیز چنگالند که بر مرکب‌های خود می‌نشینند، این شیر مردان پیروزمند و عقابان تیز چنگال، برای تبرک و تیمن دست خود را به زین اسب امام علیه السلام می‌کشند و از این راه تبرک می‌جویند. آن‌ها در کارزار و میادین جنگ، امام علیه السلام را در میان گرفته و جان خود را پناه او می‌نمایند، و هر چه او اراده کند با جان و دل انجام می‌دهند، این شب زنده داران، شب‌ها نمی‌خوابند و زمزمه نماز و مناجاتشان همانند نغمه زنبوران عسل شنیده می‌شود. اینان تا بامداد در عبادت بوده و بامدادان بر مرکب‌های خود سوار شوند، آن‌ها راهبان شب و شیران روز در فرمان برداری امام علیه السلام بیش از کنیز نسبت به آقای پافشاری دارند، اینان چون مشعل‌های فروزانند و دل‌های تابناکشان همانند قندیل‌های نور در سینه‌هایشان آویزان است.

این‌ها فقط از خدا می‌ترسند و فریاد شهادتین آن‌ها به گوش رسیده همواره آرزو دارند که در راه خدا شهید شوند، شعارشان (یا لثارات الحسین)

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰ و الزام الناصب، ص ۲۲۳.

است، یعنی بیایید به طلب خون حسین علیه السلام، به هر جا رو آورند ترس و رعبشان به اندازه یک ماه پیشاپیش در دل دشمن خواهد افتاد، اینان دسته دسته و گروه گروه به سوی مولای خویش رو می آورند و خداوند به وسیله این دلاور مردان، امام حق را یاری می فرماید.^۱

حضرت در بیانی دیگر در اوصاف یاران مهدی علیه السلام فرمود:

همانا خداوند ترس را از دل های شیعیان ما برداشته و در دل های دشمنان ما می افکند، (هنگام ظهور) هر یک از یاران مهدی علیه السلام از نیزه کاری تر و از شیر دلیر ترند، اینان با نیزه شان دشمن را از پای در آورده باشمشیر می زنند و با پالگد مال می کنند.^۲

۱. همان، ص ۳۰۸ و ۲۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

استدعا دارد بفرماید فرمان قیام حضرت چگونه صادر
 می‌شود و کیفیت ظهور چگونه است؟ ۱۴۰

□ کیفیت ظهور در کتب روایی ما مختلف است و ما به چند نمونه آن اشاره
 می‌کنیم:

اول: اَبی بن کعب به رسول خدا ﷺ عرض کرد: دلایل و علائم آمدن امام
 عصر علیه السلام چگونه است؟ حضرت فرمود:

برای امام علیه السلام پرچمی است که چون وقت قیام وی شود، آن پرچم خود به
 خود برافراشته می‌شود و همان پرچم به حضرت می‌گوید: ای ولی خدا
 برخیز و دشمنان خدا را بکش، انتشار پرچم و ندا، دو علامتند و هم چنین
 برای او شمشیری است در غلاف، اما چون وقت ظهورش برسد شمشیر از
 غلاف بیرون آمده و خداوند آن را به زبان آورده و او نیز به امام علیه السلام می‌گوید:
 ای ولی خدا برخیز، جا ندارد که بنشینی و دشمنان خدا را به حال خودشان
 بگذاری، (پس امام به دیدن این علائم) از پس پرده غیب خارج شده، هر کجا
 دشمنان خدا را بیابد (پس از اتمام حجّت) می‌کشد و حدود خدا را بر پا داشته
 و طبق دستور خدا حکم می‌کند.^۱

دوم: در تفسیر آیه شریفه: **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...** آمده است که حضرت امام
 صادق علیه السلام فرمودند: این آیه در مورد حضرت مهدی از آل محمد علیهم السلام نازل
 شده، به خدا سوگند مضطر اوست، هنگامی که در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت
 نماز به جای می‌آورد و دست به درگاه خداوند متعال بر می‌دارد، دعای او را

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۸ و منتخب الاثر، ص ۱۳۲.

خدای متعال اجابت می‌کند. ناراحتی‌ها را بر طرف می‌سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می‌دهد.^۱

سوم: حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه *فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ* فرمود: امام (پیروز و پنهان) از خاندان ما است و چون خدای متعال اراده کند که او را آشکار سازد، علامتی در دل وی می‌افکند سپس امام ظاهر شده و به امر پروردگار قیام می‌کند^۲ و در بیانی دیگر می‌فرماید: صدایی در گوش امام می‌پیچد و با این علامت اجازه قیام به او داده می‌شود.^۳

گفتنی است که گفتار شماره‌های یک تا سه و چهارم که می‌آید مناقض هم نبوده و جمع همه این‌ها امکان‌پذیر است.

چهارم: حضرت امام صادق علیه السلام در بیان مشروحی فرمودند:

چون شب جمعه شود، خداوند بزرگ فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد، هنگامی که صبح طلوع کرد، منبرهایی از نور در کنار (بیت المعمور) نصب می‌کند که وجود مقدس رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر فراز آن‌ها قرار می‌گیرند و فرشتگان آسمان و ذوات مقدسه پیامبران در اطراف آن‌ها اجتماع می‌کنند، پس درهای آسمان گشوده می‌شود، چون خورشید به زوال برسد، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض می‌کند: بارالها! در قرآنت وعده فرموده‌ای: خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل شایسته انجام دهند وعده می‌دهد که آن‌ها را در روی زمین خلیفه قرار خواهد داد، چنان که پیشینیان را خلیفه خود ساخت، و آن‌ها را از دینی که

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۹۴ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۸.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۴۳ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۸ و تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۰۰ و کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۹ و معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۴۷۰.

۳. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۰۰ و معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۴۷۱.

برای آنها پسندیده، متمکن خواهد نمود، و بعد از ترس و وحشت آنها را به امنیت خواهد رسانید.

آنگاه فرشتگان و پیامبران نیز گفتار رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تکرار می‌کنند و سپس رسول اکرم، امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به سجده می‌روند و عرض می‌کنند: پروردگارا به حریم دین تو تجاوز کردند، برگزیدگان تو را به قتل رسانیدند و بندگان شایسته‌ات را خوار و زبون ساختند! پروردگارا بر این مردم غضب فرما!

آنگاه خداوند مشیت بالغه‌اش را اجرا می‌سازد که آن روز، روز معلوم است.^۱

آن روز پرشکوه، نام‌های مبارکی دارد که یکی از آنها (روز معلوم) و دیگری (روز رهایی) است، چنان که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «وَأَيُّدَعَى ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ الْخُلَاصِ». آن روز، روز رهایی نامیده می‌شود.

یکی دیگر از نام‌های آن روز پرشکوه (روز پیر رزی) است، چنان که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در تفسیر آیه ۲۹ از سوره سجده می‌فرماید:
«يَوْمُ الْفَتْحِ يَوْمٌ تُفْتَحُ الدُّنْيَا عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

روز پیروزی، روزی است که جهان به دست قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ فتح می‌گردد. یکی دیگر از نام‌های آن روز پرشکوه (روز خروج) است، چنان که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در تفسیر آیه ۴۲ از سوره ق فرمود: مقصود از منادی، منادی آسمانی است که به نام قائم و نام پدر بزرگوارش ندا می‌کند، و منظور از (یوم الخروج) روز خروج قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌باشد.

یکی دیگر از نام‌های آن روز پرشکوه (يَوْمُ اللَّهِ) است، چنان که امام

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ آيَةِ شَرِيفِهِ: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾.

فرمود: «أَيَّامُ اللَّهِ، روز ظهور قائم، روز مرگ هر انسان و روز رستاخیز است.»^۱

می‌گویند، هنگام ظهور جنود غیبی، حضرت امام
عصر علیه السلام را یاری می‌دهند، جنود غیبی چیست؟ و یاری
آنان چگونه است؟

□ بدخواهان بی محتوا، به منظور ترور افکار مسلمانان سم پاشی‌ها کرده و
هر روز به گونه‌ای بذر نفاق و اختلاف افشانده، از جمله می‌گویند: یک تن هر
چقدر قدرتمند هم باشد، چگونه می‌تواند بر جهان استکبار غلبه کند؟!
اینان با این اباطیل، خرابی‌ها به بار آورده و گمراهی‌ها آفریدند و با این
بافته‌های پوچ، بسیاری از ساده لوحان را به گمراهی کشیده و می‌کشند!
این زمزمه‌های ناموزون و احمقانه ناشی از عدم معرفت به امام علیه السلام و
نمایندگان قدرتمند الهی است! اینان اگر امام شناس بودند چنین سخنان
پوچی را ادا نمی‌کردند، اینان باید بدانند که همه سفرای پیامبران الهی تنها
بودند و به امر خدا به تنهایی با استکبار جنگیدند!

**حضرت موسی بن عمران علیه السلام عده و عده‌ای نداشت و دیدیم چگونه بر
فرعون زمان خویش و آن خدای پوشالی برخورد کرده و پیروز شد، تمام بنی
اسرائیل را از چنگ او و جلادانش نجات داد، بر این اساس حضرت مهدی
روحی فداه نیز اگر تنها است، آن قدرت عظیم خدا دادی را دارد که به تنهایی
بر جهان پیروز شود.**

و اما برای این که واژه (تنها) برای (تنها ترسان) اسباب وحشت و
اضطراب و احیاناً باعث استبعاد نشود می‌گوییم که:

اگر چه حضرت مهدی روحی فداه، با قدرت (امامت) و نیروی (ولایت

تکوینی) به ویژه (تصرّف) و داشتن (تمام معجزات پیامبران) و (میراث انبیاء) و (علم لدنی) و ... که به همراه دارد به کمک کسی جز (الله) نیازمند نیست، ولی از باب تیمن و تبرّک و کسب فیض و ارتقاء مقام و شاید هم برای نشان دادن شوکت و عظمت و اقتدار ظهور، خدای قادر متعال جمعی از فرشتگان مخصوص و مقرب خود را همراه کاروان حضرت مهدی روحی فداه، کرده که گوش به فرمان در التزام رکاب حضرت باشند تا هر جا حضرت اراده فتح بلاد کند، آنان نیز به امر امام علیه السلام در این فتوحات سهیم شده و از این طریق به مقام والای ذات احدیت تقرب بیشتری حاصل کنند، و گرنه چنانچه گفتیم امام علیه السلام جز به (الله) به احدی نیازمند نبوده و نیست. امام علیه السلام با داشتن همه امکانات نماینده تام الاختیار خدا است و خدا او را تا به امروز برای همین کار و برنامه زنده نگهداشته و آن روز که امر به ظهورش دهد قدرتی آن چنان به وی داده و خواهد داد که بتواند به تنهایی جهان هستی را از حضيض ذلت به اوج عزت رسانده، طومار استکبار را در هم پیچیده و برای همیشه ریشه ستم را بخشکاند.

ابراهیم خلیل علیه السلام را هنگامی که با منجنیق برای افکندن به آتش بالا بردند، جمعی از فرشتگان مقرب خدا از جمله جبرئیل آمد به ابراهیم گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم این جوان بیست ساله گفت: آری دارم اما به (تو) نه، بلکه فقط به خدا، جبرئیل گفت: پس از خدا بخواه. ابراهیم گفت: همین قدر که خدا از حال من آگاه است، کافی است و گفتن لازم نیست، با این بیان شیوا دست رد به سینه جبرئیل زد و چون به این درجه از ایمان و خلوص و توکل رسید، خدای سبب ساز و سبب سوز به فرمان: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾^۱

آن آتش وسیع و پهناور جهنمی را بر ابراهیم علیه السلام گلستان کرد. فراموش نشود که حضرت مهدی روحی فدا، نیز فرزند همین ابراهیم است و همانند ابراهیم علیه السلام به کمک کسی جز خدا نیازمند نیست.

بر این اساس می‌گوییم که در کتب روایی معتبر ما، اخبار و روایات فراوانی است که فرشتگان الهی همچنان که در جنگ بدر و حنین بفرموده: ﴿وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾^۱ به کمک مسلمانان صدر اسلام شتافتند، هنگام ظهور نیز گروه گروه به یاری امام علیه السلام شتافته، در رکاب حضرت حضور به هم می‌رسانند.

۱. حضرت امام باقر علیه السلام در این رابطه می‌فرماید:

هنگامی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام کند، خداوند او را به وسیله فرشتگان مسومین و مردفین و منزلین و کزوین یاری خواهد کرد، جبرئیل پیشاپیش وی و میکائیل طرف راست او و اسرافیل طرف چپ او بوده و فرشتگان مقرب خدا نیز در برابر حضرت حرکت می‌کنند. ترس و وحشت تا مسیر یک ماه از چهار طرف او در دل دشمنان وارد خواهد شد.^۲

۲. حضرت امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمودند:

قائم علیه السلام را در بیرون نجف می‌بینم که بر اسبی تیره رنگ، ابلق که میان پیشانی تا گلویش سفید است، سوار شده سپس اسبش را به حرکت درآورده به طوری که مردم هر شهری خیال می‌کنند که قائم علیه السلام در میان آنهاست. حضرت به دنبال این مطلب می‌افزاید که:

سیزده هزار و سیصد و سیزده نفر از فرشتگان بر آن حضرت نازل می‌شوند.

۱. توبه / ۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۸.

ابان بن تغلب که از شاگردان خاص حضرت است می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم همه این ها فرشته اند؟ حضرت فرمود:

۱. تمام فرشتگانی که با حضرت نوح علیه السلام در کشتی بودند.
۲. تمامی فرشتگانی که هنگام افکندن ابراهیم علیه السلام در میان آتش با او بودند.
۳. تمام فرشتگانی که هنگام شکافتن دریا برای بنی اسرائیل با موسی علیه السلام بودند.

۴. تمام فرشتگانی که هنگام عروج عیسی علیه السلام با او بودند.
۵. و چهار هزار فرشته (مسومین) و هزار فرشته (مردفین) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

۶. و ۳۱۳ فرشته ای که در جنگ بدر حضور داشتند.
۷. و هم چنین چهار هزار فرشته ای که روز عاشورا برای یاری امام حسین علیه السلام از آسمان فرود آمده و اجازه پیکار نیافتند. تمامی این فرشتگان هم اکنون در روی زمین **يَنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ علیه السلام إِلَى وَقْتِ خُرُوجِهِ؛** در انتظار قیام قائم علیه السلام تا روز ظهور هستند.^۱

۳. مفضل بن عمر به امام صادق علیه السلام می گوید: آیا جنّ و فرشتگان برای بشر آشکار می شوند؟ حضرت فرمود: آری، قسم به خدا آشکار می شوند و با آنها سخن می گویند، مانند یک نفر آدمی که با بستگانش سخن بگوید. و باز می گوید: عرض کردم: آقا آیا فرشتگان و طایفه جنّ، همه جا همراه قائم علیه السلام هستند؟ حضرت فرمود: آری، واللّه آنها در زمین هجرت، مابین کوفه و نجف فرود می آیند و عدد یاران امام علیه السلام در آن موقع چهل و شش هزار فرشته و شش هزار جن است. (به روایتی دیگر چهل و شش هزار جن) خداوند به

۱. همان، ص ۳۲۸.

وسيلة این‌ها قائم عليه السلام را یاری داده و پیروز می‌کند.^۱

گفتنی است: این‌ها که بر شمردیم، تفسیری از *وَلَا تُصْرِنُهُ بِجُنْدِي وَلَا مِدْنَهُ بِمَلَائِكَتِي*^۲ است که وعده آن را خدای متعال در شب معراج به رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم داده بود.

و اما ترس و وحشتی که (مسیر یک ماه از چهار طرف در دل دشمنان وارد می‌شود.) به شرحی است که حضرت امام باقر عليه السلام درباره آن می‌فرماید:
قائم ما با رعب و وحشتی که در دل دشمن می‌افتد تأیید می‌شود، و با نصرت خداوند تقویت می‌گردد، زمین در زیر پاهایش طی شده، گنجینه‌های زمین برای او آشکار گشته و سلطنتش به شرق و غرب جهان می‌رسد.
و در بیانی دیگر می‌فرماید:

قائم قیام نمی‌کند مگر پس از وحشت شدید و زلزله‌ها و فتنه و بلاهایی که دامنگیر همه مردم گشته و پیش از آن‌ها هم طاعون در میان مردم شایع می‌شود.^۳

امام صادق عليه السلام هم در تأیید این مطلب فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ نَزَعَ الْخَوْفَ مِنْ قُلُوبِ شِيعَتِنَا وَأَسَكَّنَهُ قُلُوبَ أَعْدَائِنَا...^۴

خداوند ترس را از دل‌های شیعیان ما برداشته و در دل‌های دشمنان ما می‌افکند...

ترس و وحشت، سلاح پیروزی.

ترس و وحشت یکی از عوامل بزرگ شکست و نابودی است، تجربه و

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰.

۲. کمال الدین، ص ۲۵۶.

۳. منتخب الاثر، ص ۴۳۴ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۱ و ۳۴۸.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

تاریخ نشان داده است که، هرگز سلاح هر قدر مدرن و قدرتمند باشد نمی تواند برای سپاه پیروزی بیاورد! وقتی سپاه موفق است که کمترین خوفی در دل خود راه نداده و بی باکانه تا قلب دشمن رخنه کند و عامل پیروزی را روحیه نیرومند و شکست ناپذیر سپاه دانسته و به کم و کیف سلاح مغرور نشود. این مطلب بدیهی است که اگر دست سرباز روی ماشه سلاح بلرزد دیگر از سلاح، کاری ساخته نیست!

ترس چون آید، شجاعت را فراری می دهد شیر هم گر در قفس افتد، سواری می دهد

مرگ کالای سوغاتی!

در داستان جنگ بدر، خدای متعال برای تقویت روحیه مسلمانان فرمود:

﴿سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...﴾^۱

به زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنیم.

این وعده الهی تحقق یافت، ترس و وحشت عجیبی در دل ارتش نیرومند قریش افتاد، آنان که تعدادشان سه برابر نفرات مسلمانان بود، آن چنان روحیه خود را باخته و با ترس و لرز دست به گریبان شدند که بعضی به هم می گفتند: مسلمانان مرگ را بر شترهای خویش حمل کرده و از یثرب (مدینه) برایتان سوغات آورده اند! که سرانجام همین ترس اسباب شکست آنان شد! دومین داستان عبرت انگیز، ماجرای یهودیان بنی نضیر است، اینان در مدینه از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره مند بودند، این افراد و دیگران هرگز باور نمی کردند که روزی در مقابل سپاه اسلام مغلوب شوند، قرآن درباره اینان می فرماید:

او کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین برخورد (با مسلمانان) از

خانه‌هایشان بیرون راند، گمان نمی‌کردند آن‌ها خارج شوند و خودشان نیز گمان می‌کردند که دژهای محکمشان آن‌ها را از عذاب الهی مانع می‌شود، اما خداوند، آن‌جا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد، و در قلب آن‌ها ترس و وحشت افکند به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند، پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!^۱

آری، خدا این لشکر نامرئی یعنی ترس را که در اغلب جنگ‌ها به یاری مسلمانان فرستاده بود، این بار نیز چنان بر یهودیان بنی نضیر مسلط کرد که آنان مجال هیچ گونه حرکتی را نداشتند، و همان طوری که در متن آیه ملاحظه فرمودید، سپاهیان اسلام از بیرون، دژهای آن‌ها را ویران می‌کردند تا به درون دژ راه یابند و آن‌ها نیز به دست خود آن را از درون ویران می‌کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد! و بالاخره اموال و خانه‌های خود را برای مسلمانان به جای گذاشته فرار را برقرار اختیار کردند.

با توجه به آیات آورده شده و نمونه‌های قطعی تاریخی، مهدی روحی فداه نیز از این سپاه نامرئی بی‌بهره نیست، و چنانچه در احادیث ملاحظه فرمودید، ترس و وحشت زاید الوصفی از امام علیه السلام در دل دشمنان خواهد افتاد و آن وقت افراد بی‌محتوا و آنان که متکای معنوی ندارند به زودی تسلیم خواهند گردید.

و اما مطلبی که دانستن آن در این مقال ضروری است این است که: باید دید چه چیزی موجب ترس دشمن است، و چه چیز مایه ضعف و زبونی و شکست! و خلاصه چه عواملی سبب می‌شود که انسان یا انسان‌ها از انسانی دیگر بترسند؟! ◇

مثلاً این که کفار و مشرکین از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می ترسیدند، برای چه می ترسیدند؟!

اگر تاریخ را ورق زده قدری به عقب برگردیم، خیلی زود می توانیم اسباب و علل آن را پیدا کنیم، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی با ایمان و معتقد و خدا پرست و درست کردار و شجاع و نترس بود، تا آن جایی که در تمام غزوات حضور داشت و در میادین نبرد به فرموده علی بن ابی طالب عَلِيٌّ به قلب دشمن تاخته و از تمام افراد سپاه به دشمن نزدیکتر بود.

قدرتش مافوق قدرت بشر، قدرتی آن چنان با صلابت و مهیب که با اشاره انگشت کره ماه را دو نیم کرد و یک شبه راه آسمان و کهکشانها را پیموده تا به ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ رسید.

و خلاصه هزاران خرق عادت‌ها و معجزات که از او دیدند، همه اینها دست به دست هم داد، و برای کفار و مشرکین ترس آفرین شد!

اینک باید ببینیم از حضرت مهدی روحی فداه، چه دیده و یا چه شگفتی‌هایی در علائم ظهور می بینند که از او ترسیده و تسلیم می شوند!

برای دریافت این خواسته‌ها اگر قدری حوصله کنیم و کتب روایی معتبر شیعه و سنی را ورق بزنیم علل و اسباب ترس و وحشت دشمن را در هنگام ظهور پیدا کرده و چه زود خواهیم یافت که با بودن این عوامل باید فاتحه سلاح‌های روز خوانده شود! و برای همیشه این قدرت‌های پوشالی و ازگون گشته و فرو ریزد! اما چه خوب است که قبل از ارائه (اسباب رعب) بدانیم که: ظهور حضرت واقع نمی شود، مگر این که $\frac{9}{10}$ جمعیت کره زمین در اثر آفات ارضی و سماوی، همانند: جنگ جهانی و جنگ سفیانی و سیل و زلزله‌ها و وبا و طاعون و دیگر مواردی از این قبیل از بین بروند و فقط $\frac{1}{10}$ جمعیت می ماند!

که حضرت مهدی روحی فداه، برای اصلاح آن باقیمانده آمده و با بسط عدالت جهان را زیر سیطره حکومت خود خواهد گرفت، ملاحظه بفرمایید: حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَذْهَبَ تِسْعَةُ أَعْشَارِ النَّاسِ.^۱

یعنی این امر (ظهور) واقع نخواهد شد مگر این که $\frac{۹}{۱۰}$ مردم جهان از بین بروند! با توجه به این خبر غیبی و قطعی و معجزه آفرین، قشریون و کوتاه نظران درباره (صاحبان سلاح) به ویژه (سلاح های مرگبار) چگونه می اندیشند؟! و چه می گویند!؟

اگر خبر دقیقی از آینده اینان دارند حساست نکرده به ما بگویند که: اینان در میان $\frac{۹}{۱۰}$ و یا $\frac{۱}{۱۰}$ در کدامین بخش قرار گرفته و نهایتاً چه سرنوشتی خواهند داشت!؟

انصاف این است که لجاجت را کنار گذاشته با اعتراف به جهل خود بگوییم که:

نمی دانیم و تنها (خدا عالم) است.

این بهترین پاسخی است که افراد بی غرض و اندیشمندان پاک طینت به این سؤال داده و می دهند! و اینک نمونه هایی چند از:

اسباب و علل ترس:

۱. صیحه و حشتناک آسمانی شب جمعه ۲۳ رمضان در معرفی امام علیه السلام که همه جهانیان می شنوند.^۲

۲. منادی آسمانی، امام علیه السلام را به نام و نام پدرش معرفی می کند.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.

۳. منتخب الاثر، ص ۴۴۷.

۳. فریادی جهانی در معرفی امام علیه السلام که هر کس آن را به زبان و لغت خود خواهد شنید.^۱
۴. شنیده شدن ندای غیبی در ماه محرم که می گوید: برگزیده خدا در میان خلقش (فلانی) است از او اطاعت کنید.^۲
۵. منادی آسمانی می گوید: حجّت خدا در کنار خانه خدا ظاهر شده، از او پیروی کنید که حق با او است.^۳
۶. هنگام ظهور، در بالای سر امام علیه السلام ابری است که فرشته‌ای از میان آن بانگ می زند: این مهدی خلیفه خدا است، از او پیروی کنید.^۴
۷. مهدی علیه السلام را هنگام ظهور همه عالم می بینند.^۵
۸. خسوف ماه در پنجم و کسوف شمس در پانزدهم رمضان که در عالم بی سابقه است.^۶
۹. ظاهر شدن بدنی در کرانه خورشید و فریاد منادی آسمانی که می گوید: این است امیرالمؤمنین علیه السلام که برای هلاک ستمگران به دنیا برگشته است.^۷
۱۰. رجعت و بازگشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام به دنیا.^۸
۱۱. رجعت و بازگشت همه پیامبران و رسولان خدا به دنیا.^۹

۱. همان مدرک، ص ۴۵۰.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۴۹ و عقد الدرر، ص ۱۵۶.

۳. کمال الدین، ص ۳۷۲، و منتخب الاثر، ص ۴۴۹.

۴. منتخب الاثر، ص ۴۴۸.

۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۶. منتخب الاثر، ص ۴۴۰.

۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۹ و منتخب الاثر، ص ۴۴۳ و غیبت طوسی، ص ۲۶۸.

۸. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۹. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۵۹.



۱۲. رجعت امام حسین علیه السلام با ۷۵ هزار از شیعیان به دنیا.^۱
۱۳. فریاد شمشیر حضرت که می گوید: ای ولی خدا برخیز و دشمنان خدا را بکش.^۲
۱۴. فریاد مهدی روحی فدا، به هنگام ظهور که می فرماید: هر که می خواهد آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان را ببیند من همان پیامبران و امامان علیهم السلام هستم.^۳
۱۵. فریاد دیگرش که هر که می خواهد درباره خدا و پیامبران و کتاب خدا مجادله کند، من از همه شما به آنها نزدیکترم.^۴
۱۶. وقتی مردم ببینند که مهدی علیه السلام شنبه روز عاشورا در مکه ظهور کرده و بین رکن و مقام ایستاده است.^۵
۱۷. وقتی مردم ببینند که مسجد الحرام را خراب کرده و دستهای طایفه بنی شیبه را به جرم سارقین کعبه بریده و بر کعبه آویزان کرده است.^۶
۱۸. وقتی مردم ببینند که عیسی علیه السلام از آسمان فرود آمده اذان گفته و به حضرت مهدی علیه السلام در نماز اقتدا می کند.^۷
۱۹. وقتی مردم ببینند که ۸۰ هزار لشکر سفیانی که برای خراب کردن کعبه می آمدند در (بیداء) به زمین فرو رفتند.^۸

۱. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۲۴ و بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۶.
 ۲. کمال الدین، ص ۲۸۶.
 ۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹.
 ۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۵.
 ۵. منتخب الاثر، ص ۴۶۴.
 ۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲.
 ۷. منتخب الاثر، ص ۴۷۹ و یوم الخلاص، ص ۳۴۶ و الزام الناصب، ص ۲۰۲.
 ۸. منتخب الاثر، ص ۴۵۶.

۲۰. وقتی مردم ببینند که یاران امام علیؑ سوار بر ابر به مکه می‌روند تا در رکاب امام علیؑ باشند.^۱
۲۱. وقتی مردم ببینند که یاران امام علیؑ شعار مرگ سر داده و (اَمِتْ، اَمِتْ) بمیران بمیران می‌گویند.^۲
۲۲. وقتی مردم ببینند که یاران حضرت مهدیؑ رمزی کف پای خود نوشته روی آب راه می‌روند.^۳
۲۳. وقتی مردم ببینند نیروی بدنی هر یک از یاران امام علیؑ برابر نیروی چهل نفر است.^۴
۲۴. وقتی مردم ببینند که سنگ فریاد می‌زند کافری در درونم پنهان است بگیرید و بکشید.^۵
۲۵. وقتی مردم ببینند که امام علیؑ همان عصای اژدهایی موسی را به دست گرفته است.^۶
۲۶. وقتی مردم ببینند که امام علیؑ در مسجد کوفه شیطان را اعدام می‌کند.^۷
۲۷. وقتی مردم ببینند که امام علیؑ سفیانی را کنار دریاچه طبریّه دمشق اعدام می‌کند.^۸
۲۸. وقتی مردم ببینند که امام علیؑ با یک حرکت کهنسال‌ترین درختان را از

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۸۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵.

۴. همان مدرک، ص ۳۲۸.

۵. همان مدرک، ص ۳۲۴.

۶. کافی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶.

۸. الزام الناصب، ص ۲۰۱.



ریشه می‌کند.^۱

۲۹. وقتی مردم ببینند که از سنگ و گل حجاز آتش بر می‌خیزد.^۲

۳۰. وقتی مردم ببینند که با افراشتن پرچم از جلو و راست و چپ تا مسافت یک مایل را ترس فرا می‌گیرد.^۳

۳۱. وقتی مردم ببینند که در مشرق آتشی شبیه بوته زعفران ۳ تا ۷ روز زبانه می‌کشد.^۴

۳۲. وقتی مردم ببینند که خورشید از موقع زوال تا وقت عصر همچنان وسط آسمان مانده است.^۵

۳۳. وقتی مردم ببینند ستاره‌ای در مشرق مانند ماه می‌درخشد، سپس دنباله‌اش برگشته نزدیک می‌شود که دو سرش به یکدیگر برسد.^۶

۳۴. وقتی مردم ببینند که سُرخ‌ی در آسمان پدید آمده و همه آفاق عالم را فرا گرفته است.^۷

۳۵. وقتی مردم ببینند که اصحاب کهف همراه با سگشان از غار بیرون آمدند.^۸

۳۶. وقتی مردم ببینند که اول صبح باد سیاه و زلزله‌ای قسمت اعظم بغداد را خراب کرده است.^۹

۱. کمال الدین، ص ۳۷۶.

۲. الزام الناصب، ص ۱۷۸.

۳. همان مدرک، ص ۱۳۹ و ۱۸۹.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۰.

۵. همان مدرک، ص ۲۲۱ - ۲۲۰.

۶. همان مدرک، ص ۲۲۰.

۷. همان مدرک.

۸. همان مدرک، ص ۲۷۵.

۹. همان مدرک، ص ۲۲۰.

۳۷. وقتی مردم ببینند که جبرئیل در بیت المقدس بر فراز سنگی فریاد
جاء الحق و زهق الباطل سر می دهد.^۱
۳۸. وقتی مردم ببینند کف دستی در آسمان ظاهر شده و منادی آسمانی
بانگ می زند که امیر شما فلانی است.^۲
۳۹. وقتی مردم ببینند که صورت و سینه شناخته شده‌ای در قرص
خورشید ظاهر شده است.^۳
۴۰. وقتی مردم خرابی بصره را از عراق و خرابی مصر را از خشک شدن
رود نیل ببینند.^۴
۴۱. وقتی مردم خرابی مکه را از حبشه و خرابی مدینه را از سیل و خرابی
چین را از بلخ ببینند.^۵
۴۲. وقتی مردم خرابی فارس را از راهزن‌های دیلم و خرابی دیلم را از
ارمنی‌ها ببینند.^۶
۴۳. وقتی مردم خرابی ارمنستان را از خزر و خرابی خزر را از ترک‌ها و
خرابی ترکستان را از اعق‌ها ببینند.^۷
۴۴. وقتی مردم خرابی سند را از هند و خرابی هند را از چین و خرابی
چین را از شن و (طوفان) ببینند.^۸
۴۵. وقتی مردم خرابی حبشه را از زلزله و خرابی بغداد را از سفیانی و
خرابی عراق را از قحطی ببینند.^۹
۴۶. وقتی مردم ببینند که $\frac{2}{3}$ مردم کره زمین از بین رفته و $\frac{1}{3}$ مانده است.^{۱۰}

۱. الزام الناصب، ص ۱۹۹.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۵۱.

۳. الزام الناصب، ص ۱۸۵ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۱.

۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹. بشارة الاسلام، ص ۴۱.

۱۰. منتخب الاثر، ص ۴۵۲.

۴۷. وقتی مردم ببینند که مرگ سرخ و سفید از هر ۷ نفر پنج نفر را از بین برده است.^۱

۴۸. وقتی مردم ببینند که جن و فرشتگان آسمان به یاری امام علیه السلام آمده‌اند.^۲

۴۹. وقتی مردم ببینند که شمشیر از آسمان می‌بارد و نام افراد روی آن نوشته شده است.^۳

۵۰. وقتی مردم ببینند که خدا بادها را برای امام علیه السلام مسخر کرده است.^۴

۵۱. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام (جفر سرخ) آن سلاح مخصوص را به همراه دارد.^۵

۵۲. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام تابوت سکینه را به همراه آورده است.^۶

۵۳. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام همه معجزات انبیاء را در کف با کفایت خود دارد.^۷

۵۴. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام تمام مواریث انبیاء را با خود دارد.^۸

۵۵. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام با گذشت سال نی دراز به صورت جوانی چهل ساله ظاهر شده است.^۹

۵۶. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام اگر بر کوه بانگ زند، سنگ‌های کوه فرو

-
۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷.
 ۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰.
 ۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۶.
 ۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶.
 ۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.
 ۶. منتخب الاثر، ص ۳۰۹.
 ۷. همان مدرک، ص ۳۱۳.
 ۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۳.
 ۹. منتخب الاثر، ص ۲۸۵.

می‌ریزند.^۱

۵۷. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام با مرکب فضایی ویژه‌ای از کهکشان‌ها می‌گذرد.^۲

۵۸. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام دستور ساختن چهار صد کشتی را در ساحل عکا می‌دهد.^۳

۵۹. وقتی مردم ببینند که امام علیه السلام دشمنان خدا را آن چنان می‌کشد که بی‌خردان می‌گویند اگر وی از خاندان نبوت است چرا رحم نمی‌کند.^۴

۶۰. و سرانجام وقتی مردم ببینند که لاشه ستمگران و جباران عالم روی هم انباشته شده و منادی الهی فریاد می‌زند: ای پرندگان آسمان و درندگان بیابان بیایید، شکم خود را از گوشت این‌ها پر کنید و انتقام محرومان و مستضعفان جهان را از این جنایتکاران بگیرید.^۵

آری: آن وقت است که جنایتکاران و دژخیمان عالم و هواداران آن‌ها از خواب غفلت بیدار نه‌ده و زود می‌فهمند با که طرفند، و با چه شخصیت‌والایی رو به رو هستند، این جا است که به قول مثل معروف: (ماست‌ها را کیسه کرده) دیگر مجال حرکت و مخالفتی برای استکبار جهانی (اگر باشند) و دشمن باقی نمانده، غیر از تسلیم و رضا چاره‌ای نخواهند داشت!



۱. کمال الدین، ص ۲۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۱.

۳. الزام الناصب، ص ۲۲۴.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۱.

۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۶.



استاد لطفاً بفرمایید که آقا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده،

زن و فرزند دارد یا نه؟ ۱۴۲

□ این سؤال، یکی از سؤالات جنجالی است و اغلب دیده‌ایم که دین‌داران از پاسخ به آن شانه خالی کرده و فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند! زیرا این سؤال با شاخ و برگ‌هایی که دارد چون پاسخ مستند و مستدلّی برای آن در دست نیست، می‌گویند بهتر آن است که سکوت بماند و برای آرامش خاطر سائل هم می‌گویند، ما را چکار به این کارها، ما فقط از نظر عقیدتی باید به وجود امام زمان روحی فدا، یقین و اعتقاد داشته باشیم و بس، حالا می‌خواهد امام همسر و فرزند داشته باشد یا نه به ما مربوط نبوده و مبارک است!

و اما شاخ و برگ‌های سؤال اجمالاً عبارتند از:

۱. اگر بگوییم ازدواج کرده خواهند گفت: کجا؟ و با کدام خانواده؟ و کی و چه سالی؟

۲. و باز از خانواده عرب است یا عجم؟

۳. عقد دائم بود یا موقت؟

۴. نام همسر و نام پدر و مادرش چیست؟

۵. امام فرزند دارد یا نه؟

۶. اگر بگوییم دارد، می‌گویند چند فرزند؟

۷. پسر است یا دختر و نام آنها چیست؟

۸. و هم چنین می‌گویند طول هزار سال این فرزندان و نوه و نبیره‌ها در

کجایند؟ و چه می‌کنند؟ که طرفداران زن و فرزند مجبور شدند برای اسکان

آنان جزیره خضرای بتراشند و این بچه‌ها را در آن جای دهند و آن وقت رییس کاروان قلابی هم برای بردن زوار به جزیره خضرا پیدا شود که داستان تماشایی و خنده دار آن در صفحه ۱۰۶، جلد اول این کتاب گذشت.

۹. و باز هم سؤال: این بچه‌ها ازدواج کردند یا نه؟ و ...

۱۰. مشکل بزرگتر از همه این است که می‌پرسند آیا زن و فرزند امام می‌دانند که همسر و پدرشان امام زمان علیه السلام است یا نه؟! اگر بگوییم نمی‌دانند اشکالش این است که اگر بمیرند و امام زمانشان را نشناسند، مشمول آن حدیث معروفند که مرگ آنان را مرگ جاهلیت خوانده است؟! و اگر بگوییم چون دیدند با گذشت سالیانی دراز امام پیر نمی‌شود، فهمیدند و یا امام ارشادشان کرده و همگی امام را شناختند، باز هم مشکل است، چون می‌گویند این امر با اصل جسمانیت غیبت منافات دارد! و خلاصه از این نوع شاخ و برگ‌های بی‌ثمر و بی‌فایده که ما مأمور به دانستن آن نیستیم. ولی با وجود همه این اشکالات و دغدغه‌ها ما دست به قلم برده و با آوردن نظرات موافق و مخالف بر آن شدیم که به یاری خدا و عنایات خاصه حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء، نتیجه تحقیقات خویش را در پاسخ این سؤال و جواب فراری، بیان کرده و در اختیار شما خواننده محترم قرار دهیم، به امید این که اندیشمندان ماهر و دانشمندان محقق به پا خاسته به تندروی‌ها و اشتباه و لغزش‌های این نوشتار پاسخ دهند تا حقیقت آفتابی شود!

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ هَفَوَاتِ الشَّيَاطِينِ.

نظرات موافق

اما در مورد این که آیا حضرت بقية الله (عج) در غیبت کبری، همسر و فرزندی دارد یا نه؟ دلیل قطعی بر وجود یا عدم آن نداریم. تنها چیزی که

هست، این است که سه نوع شواهد و قرائن داریم که وجود همسر و فرزندان را برای آن حضرت اثبات می‌کند:

۱. قواعد کلی.

۲. روایات.

۳. دعاها.

اول - قواعد کلی: احکام کلی شریعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایجاب می‌کند که حضرت بقیه الله (عج) نیز چون دیگر پیشوایان معصوم تشکیل خانواده داده، از سنت جد بزرگوارش حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیروی نماید.

میرزای نوری می‌فرماید: «چگونه ترک خواهند فرمود چنین سنت عظیمه جد بزرگوار خود را با آن همه ترغیب و تحریص که در فعل آن، و تهدید و تخویف که در ترکش شده است. سزاوارترین امت در اخذ به سنت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امام هر عصر است و تاکنون کسی ترک آن را از خصایص آن جناب نشمرده است.»

مرحوم نهاوندی می‌فرماید: «بالجمله بعد از اعتقاد به زندگی و غیبت آن بزرگوار، و استحباب تناکح و تناسل، و منع از رهبانیت و عزوبت، لابد آن حضرت را عیال و اولاد می‌باشد و کثرت آن به سبب طول عمر، چنان که عادت اقتضا می‌کند، باعث اختیار بلدی خاص است که خالی از غیر خواص باشد.»

تا آن که ذکر آن حضرت چنان که مقتضای حکمت غیبت است، مستور بماند و اولاد او هم به آسودگی خاطر زندگی کنند. پس گوی این شبهات را مخور و انکار وجود بلاد و اولاد آن بزرگوار را افسانه نشمر.»

دوم - روایات: در مورد همسر و یا همسران حضرت بقیه الله (عج) فقط

یک سر نخ وجود دارد و آن روایتی است که مرحوم (کفعمی) در مصباح نقل کرده است. بر اساس این روایت: «همسر حضرت بقیة اللّٰه (عج) از نسل (عبدالعزّی) (پسر عبدالمطلب) می باشد.» اما در مورد اولاد آن حضرت روایاتی هست که وجود آنها را به روشنی اثبات می کند:

۱. سید بن طاووس، در جمال الاسبوع می فرماید: روایاتی با سندهای متصل یافتیم که حضرت ولی عصر (عج) را اولاد بسیاری است که در شهرهای کرانه دریا حاکم و والی هستند، و در نیکی و بزرگواری در رأس نیکان روزگار، و در قلّه صفات ابرار و اخیار هستند.

۲. امام صادق علیه السلام می فرماید: «برای صاحب این امر دو غیبت است، که یکی از آنها به قدری طولانی می شود که برخی از مردم می گویند: وفات کرده، برخی گویند: کشته شده، و برخی گویند: آمده و رفته، جز تعدادی اندک از شیعیان، بر باور خود استوار نماند و کسی از اقامتگاه او مطلع نمی شود، حتی فرزندانش جایگاه او را ندانند، به جز کسی که متصدی امور اوست.»

۳. محمد بن مهدی، در (مزار) از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «گویا می بینم نزول قائم (عج) را در مسجد سهله، با اهل و عیالش.»

۴. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین شب زندگی خود، قلم و دواتی خواست، و صایای فراوانی املاء کرد و امیر مؤمنان علیه السلام نوشت. آن گاه و صایایی هم در رابطه با فرزندان حضرت مهدی بیان فرمود و دستور داد که آن را امامان معصوم علیهم السلام دست به دست به حضرت مهدی (عج) برسانند و او نیز به هنگام وفات به پسرش تقدیم نماید.

مرحوم شیخ حرّ عاملی، در کتاب (الایقاظ من الهجعه)، بابی را به بحث از دولت فرزندان حضرت مهدی علیه السلام اختصاص داده است.

مرحوم علامه مجلسی، بابی را به خلفاء و اولاد حضرت مهدی علیه السلام اختصاص داده است.

در برابر احادیث یاد شده، فقط یک روایت داریم که ظاهرش با روایات فوق سازگار نیست و آن روایتی است که می‌گوید: «هر امامی باید فرزند داشته باشد، به جز حضرت مهدی که فرزند ندارد.»

میرزای نوری می‌فرماید: ظاهر این است که مراد حضرت، از نداشتن فرزند، یعنی فرزندی که امام باشد، زیرا آن حضرت خاتم الاوصیاء است و فرزندی که امام باشد ندارد.

مرحوم شیخ طوسی نیز با توجه به روایت فوق می‌فرماید: هر کس بگوید: حضرت مهدی علیه السلام فرزند (امام) دارد، که تعداد امامان ۱۳ عدد بشود، سخن باطل گفته است.

روی این بیان از بررسی مجموع احادیث استفاده می‌شد که حضرت مهدی علیه السلام را فرزندان بسیاری هست که همه از اولیاء صلحا، و شرفا هستند، ولی سیمت امامت ندارند، که (امام) منحصر به دوازده معصوم است.

میر محمد میر لوحی، معاصر علامه مجلسی نیز در کتاب (ریاض المؤمنین)، تنافی احادیث را این چنین رفع کرده است.

سوم - دعاها: در ضمن دعاهای بسیاری که از پیشوایان معصوم علیهم السلام و یا از ناحیه مقدسه صادر شده، که در زمان غیبت در ایام متبرکه که و یا اماکن مقدسه خوانده شود، از اولاد و اهل بیت حضرت ولی عصر علیه السلام سخن به میان آمده، در حق آنها دعا شده و یا بر آنها درود و سلام تقدیم شده است، که به دلیل مآثور بودن آنها، دلیل‌های خوبی برای اثبات وجود اولاد حضرت مهدی (عج) می‌باشند.

در این دعاها تعبیرهای صریح چون (وُلد)، (ذریه)، (اهل بیت) و (آل بیت) به کار رفته که وجود همسر و فرزند را برای آن حضرت اثبات می‌کنند. در این زمینه دعاهای بسیاری هست که در این فرصت به تعدادی از آنها دست یافتیم و در این جا به خوانندگان گرامی تقدیم می‌نماییم:

۱. در آخرین فراز از صلواتی که از ناحیه مقدسه صادر شده، چنین می‌خوانیم:

وَ صَلِّ عَلَىٰ وَلِيِّكَ وَ وِلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مُدَّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَىٰ أَمَاثِلِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَاً وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

یعنی: و درود بی‌پایان خود را بر ولی امرت و اولیاء عهدش و پیشوایان از اولادش نازل بفرما، و بر عمر و اجلشان بیفزای، و به عالی‌ترین آرزوهای دینی، دنیوی و اخروی شان برسان، که به راستی به هر چیزی توانایی.

۲. در ضمن دعایی که به هنگام وداع سرداب مقدس وارد شده چنین می‌خوانیم:

وَ صَلِّ عَلَىٰ وَلِيِّكَ وَ وِلَاةِ عَهْدِكَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ...

یعنی: صلوات و سلام خود را بر ولی امرت و اولیاء عهدت و پیشوایان از فرزندانش بفرست.

۳. و در زیارت مخصوصه حضرت ولی عصر (عج) در روزهای جمعه، چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَىٰ وِلَاةِ عَهْدِهِ وَ عَلَىٰ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ...

یعنی: سلام بر اولیاء عهدش و پیشوایان از اولادش...

۴. در دعایی که امام رضا علیه السلام تعلیم فرموده که در عصر غیبت خوانده شود،

چنین آمده است:

اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ جَمِيعَ رَعِيَّتِهِ مَا تُقَرِّبُهُ عَيْنَهُ وَ تُسِرُّ بِهِ نَفْسَهُ وَ تَجْمَعُ لَهُ مُلْكَ الْمَمْلُكَاتِ كُلِّهَا، قَرِيبَهَا وَ بَعِيدَهَا وَ عَزِيزَهَا وَ ذَلِيلَهَا، حَتَّى يَجْرِيَ حُكْمُهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَ يَغْلِبَ بِحَقِّهِ كُلَّ بَاطِلٍ.

یعنی: بار خدایا! به او درباره خودش، اهلش، فرزندانش، امتش و همه رعیتش عطا فرما، آنچه را که دیده‌اش روشن و دلش مسرور گردد و همه ملک دنیا را از خرد و کلان و دور و نزدیک برای او گرد آور تا حکمش بر همه حکم‌ها چیره، و حقش بر همه باطل‌ها پیروز گردد.

۵. و شبیه همین عبارت در وداع زیارت سرداب مقدس وارد شده، جز این که لفظ (فرزندان) ندارد، ولی لفظ (اهل) و (ذریه) برای استشهاد کافی است.
۶. در فرازی از زیارت مخصوص حضرت ولی عصر (عج) که در روزهای جمعه وارد است، چنین می‌خوانیم:

وَ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنَ الْمُتَنَتِّظِينَ لَكَ وَ التَّابِعِينَ وَ النَّاصِرِينَ لَكَ عَلَيَّ أَعْدَائِكَ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ فِي جُمْلَةِ أَوْلِيَائِكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ آلِ بَيْتِكَ، هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ... صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ.

یعنی: از خدا می‌خواهم که درود بی‌پایان خود را بر محمد و آل محمد نازل فرماید و مرا از منتظران مقدم تو و از یاران و پیروان تو و از پیکارگران در برابر دشمنان تو و از شهیدان در محضر تو و در میان دوستان تو قرار دهد، ای مولای من، ای صاحب‌الزمان، که دروذهای بی‌پایان خدا بر تو و اهل بیت تو باد، که امروز روز جمعه است و آن روزی است که ظهور تو و فرج مؤمنان به دست مبارک تو و نابودی کافران با شمشیر تو در آن روز انتظار کشیده می‌شود، ای مولای من مهمان تو هستم و تو به پناه دادن مأمور هستی، مرا به

عنوان مهمان پذیر و پناهم ده، که صلوات خدا بر تو و اهل بیت پاک و پاکیزه تو باد.

۷. دعای بسیار طولانی از ناحیه مقدسه صادر شده که سید بن طاووس آن را از تعقیبات عصر جمعه شمرده و می فرماید: اگر به هیچ کدام از اعمال عصر جمعه هم موفق نشوی، این دعا را ترک نکن که از ناحیه مقدسه به آن امر شده است، در فرازی از این دعا چنین می خوانیم:

حَتَّى تَنْظُرَ إِلَىٰ وَلِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ظَاهِرَ الْمَقَالَةِ، وَاضِحَ الدَّلَالَةِ، شَافِيًا مِنْ الْجَهَالَةِ...

یعنی: تا ولی تو را ببینیم که صلوات تو بر او و آل او باد، با گفتاری روشن، برهانی آشکار، از گمراهی می رهاند و از نادانی نجات می بخشد...
تعبیر (صلواتك عليه و اله) در متن توفیق شریف آمده و شایسته استناد است.

۸. در بخشی از صلوات بسیار مفصلی که در صبح جمعه وارد است، چنین می خوانیم:

اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ... وَ تَجْعَلْهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ فِيهَا الْأَيُّمَةَ الْوَارِثِينَ.

یعنی: بار خدایا تو خود ولی، حافظ، یار و یاور ولیت باش تا او را به خواست خود در روی زمین ساکن فرمایی و او را تا مدت طولانی در آن متمتع گردانی، او را و ذریه اش را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهی.

۹. همین مضمون در دعای شب بیست و سوم ماه رمضان نیز وارد است که آن را سید ابن طاووس به سند خود در کتاب (عمل شهر رمضان) آورده است.

۱۰. در فرازی از صلواتی که از ناحیه مقدسه صادر شده است، چنین

می خوانیم: اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ شَبِيعَتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ عَدُوَّهُ

وَجَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا، مَا تُقْرِبُهُ عَيْنُهُ وَ تُسْرِبُهُ نَفْسُهُ وَ بَلَّغُهُ أَفْضَلَ مَا أَمَّلَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ،
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

یعنی: خدایا به او درباره خودش، ذریه‌اش، شیعیانش، رعیتش، دوستانش، دشمنانش و همه مردم جهان، آنچه را که دلش شاد و دیده‌اش روشن گردد، عطا فرما، و او را به برترین آرزوهای خود در دنیا و آخرت برسان که به راستی به هر چیز توانا هستی.

۱۱. همین مضمون در ضمن دعای بعد از زیارت سوم سرداب مقدس وارد شده است که تکرار نمی‌کنیم.

۱۲. در فرازی از دعایی که امام رضا علیه السلام امر فرموده در عصر غیبت در مورد حضرت ولی عصر (عج) خوانده شود، چنین آمده است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَ...
فَاتِهِمْ مَعَادِنُ كَلِمَاتِكَ وَ خَزَانُ عِلْمِكَ وَ دَعَائِمُ دِينِكَ وَ وُلَاةِ عَهْدِكَ وَ خَالِصَتُكَ مِنْ
عِبَادِكَ وَ صَفْوَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ وَ سَلَائِلُ أَوْلِيَائِكَ وَ صَفْوَةُ أَوْلَادِ نَبِيِّكَ وَ السَّلَامُ
عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

یعنی: پروردگارا، صلوات و سلام خود را بر اولیاء عهد او و پیشوایان بعد از او نازل بفرما...، که آنها معدن کلمات تو، خزانه علم تو، استوانه‌های دین تو، و اولیاء امر تو، و برگزیده‌های بندگان تو، و سلاله‌های اولیای تو، و انتخاب شده‌های اولاد پیامبرت صلی الله علیه و آله و سلم هستند که سلام و رحمت و برکات خدای بر آنها باد.

مرحوم کفعمی در حاشیه مصباح نوشته‌اند که مراد از (پیشوایان بعد از او) فرزندان آن حضرت است... سپس می‌افزاید: دعایی که از حضرت مهدی (عج) نقل کردیم آن را تأیید می‌کند.^۱

نظرات مخالف ۱

در این جا به موضوع اصلی خود یعنی فرزند داشتن امام برگشته و به آن می پردازیم. باید توجه داشت که در این مسأله جای شک و تردید است، البته ظاهر بعضی اخبار بر وجود فرزند، برای امام دلالت دارند ولی بزرگانی از علما، مانند شیخ مفید، بیاضی، طبرسی، آن را نپذیرفته اند، علاوه بر آن اخبار دیگری که ذکر خواهیم کرد، بر اولاد نداشتن امام، تصریح دارند، بنابراین ما در ابتدا دلایلی را که می توان از آنها بر وجود فرزند برای امام استدلال کرد به طور خلاصه می آوریم، روایاتی که برای امام اولاد ثابت می کنند از نظر سند صحیح نیستند، و دلالت هم ندارند. ظاهراً روایاتی که دلالت بر فرزند داشتن امام علیه السلام می کند، تا آن جا که می دانیم عبارتند از:

۱. شیخ طوسی با سند خودش از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایتی نقل می کند که در قسمتی از آن آمده:

«لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ»

هیچ کس از فرزندان او، و غیر آنها، بر جایگاهش آگاه نمی شوند مگر خادمی که به کارهای او می پردازد.

استدلال به این روایت به دلایل زیر صحیح نیست:

الف: همین روایت را (نعمانی) نقل کرده در حالی که جمله مورد بحث را این طور آورده است: «لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلِيِّ، وَ لَا غَيْرِهِ»؛ «هیچ کس بر جایگاه حضرت، چه ولی یا غیر آن آگاه نمی شود» پس با توجه به این که هر دو نقل طوسی و نعمانی، یک روایت است و عبارت مورد بحث آن، اختلاف دارد، بنابراین صلاحیت برای استدلال بر آن، نخواهد داشت.

ب: گفته می شود که اشتباه یا تحریف تنها در روایت شیخ طوسی (ره)

صورت گرفته است، زیرا در آن ضمیر مفرد به جای ضمیر جمع به کار رفته و این طور آمده است: «مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ»؛ «نه از فرزندانش و نه از غیر او»، با این که عبارت باید این طور باشد «مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِمْ»؛ «نه از فرزندانش و نه از غیر آنها» البته در صورتی که (هاء) در کلمه (وُلْدِهِ) از طرف ناسخین اضافه نشده باشد.

یا این که گفته شود: مقصود از رجوع دادن ضمیر مفرد (هاء) به (وُلْدِهِ) برای توجه دادن به این نکته است که امام عليه السلام مثلاً یک فرزند بیشتر ندارد. و یا گفته شود: مقصود از (وُلْد) جنس فرزند است و به جهت رعایت لفظ آن که مفرد می باشد، ضمیر مفرد به آن برگشته است.

ج: اگر روایت و دلالت آن را بپذیریم، یاد آوری می کنیم که: در روایت، مطلبی وجود ندارد که دلالت بر وجود اولاد برای حضرت عليه السلام در آن زمان نماید، بنابراین ممکن است بعد از گذشت قرن ها، فرزندان برای حضرت متولد شوند...

۲. روایت جزیره خضراء که مورد بحث ماست؛ در مورد این روایت هم قبلاً، آن چه را که جهت ساقط بودن آن از درجه اعتبار و عدم صلاحیت اعتماد به آن، کافی و لازم بود بیان کردیم.

۳. روایت معروف به (پنج شهر)، که احمد بن محمد یحیی انباری نقل کرده است. علما این روایت را نه تنها ضعیف شمرده بلکه از ریشه و به گونه ای قوی مردود دانسته اند.

۴. آنچه را که ابن طاوس از امام رضا عليه السلام در دعای حضرت مهدی عليه السلام نقل کرده که در قسمتی از آن آمده است: «اللَّهُمَّ اعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَاهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَجَمِيعِ رَعِيَّتِهِ مَا تَقَرَّبَ بِهِ عَيْنُهُ وَتَسَرَّ بِهِ نَفْسُهُ وَتَجَمَّعَ لَهُ مَلِكُ الْمَمْلَكَاتِ كُلِّهَا، قَرِيبًا وَ

بعیدها، و عزیزها و ذلیلها، حتی یجری حکمه علی کل حکم، و یغلب بحقه علی کل باطل...» در مورد این دو روایت هم توجه به نکات ذیل لازم است:

الف: سند آن قابل اعتماد نیست.

ب: نهایت مطلبی که از این دعا به دست می آید: (دعایی که بیش از نیم قرن قبل از تولد امام زمان علیه السلام توسط امام رضا علیه السلام صادر شده) این است که در آینده امامی به نام مهدی (عج) برای امت خواهد بود و فرزندان هم خواهد داشت.

ولی در روایت، عبارتی که بر زمان تولد این فرزندان دلالت کند یافت نمی شود، بنابراین احتمال دارد آن حضرت در همان سال های اولیه عمرش صاحب فرزندان شود و احتمال هم دارد بعد از گذشت قرن ها، چنین پیشامدی تحقق یابد و شاید فرزند دار شدن حضرت بعد از ظهورش باشد، همان طور که از سیاق دعا فهمیده می شود. چرا که بیشتر مضامین دعا، توجه به دوران ظهور و برپایی حکومت امام علیه السلام دارد.

۵. روایتی که ابن طاووس از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «اللهم صلی علی ولایة عهده و الائمة من ولده»؛ «خداوندا، بر حاکمان زمان او و فرمانروایان از فرزندانش درود فرست.»

این روایت هم به دلایل ذیل قابل اعتماد نیست:

الف: سند آن ضعیف است.

ب: روایت دیگری از ابن طاووس نقل شده که می فرماید: «اللهم صلّ علی ولایة عهده و الائمة من بعده»؛ «خداوندا، بر حاکمان زمان آن حضرت و فرمانروایان بعد از او درود فرست.»

بنابراین با توجه به اختلافی که در جمله مورد استدلال روایت، وجود

دارد آن را از صلاحیت استدلال و استناد به او، ساقط می‌کند.

ج: اگر اشکالات فوق را نادیده بگیریم، باز هم در روایت، عبارتی که بر زمان تولد فرزندان امام دلالت کند، یافت نمی‌شود.

۶. در نامه‌ای، نام فرمانروایان از فرزندان حضرت علیه السلام ذکر شده است. این نامه همراه شخص ناشناسی که خود را نامه رسان فرد دیگری، به نام (قاسم بن علاء) می‌دانسته، ارسال شده است و این آقای قاسم بن علاء را تنها پیره زنی گندمگون و مجهول الهویه که مدعی آگاهی نسبت به چنین مسائلی بوده، می‌شناخته است. بنابراین نامه مورد بحث را بر او عرضه و از او درخواست تأیید یا تکذیب آن را می‌کند، آن زن هم نامه را برای او تأیید می‌نماید.

پس همان طور که ملاحظه می‌کنید همه این مطالب، مجموعه‌ای از نادانی‌ها و جهالت‌هاست که نمی‌توان به آن‌ها استناد یا اعتماد نمود.

علاوه بر این، هیچ کدام از آن‌ها همان طور که گفتیم دلالت ندارند که حضرت علیه السلام در حال حاضر فرزند دارد.

دلایل عدم وجود فرزند برای امام:

روایاتی را که قبلاً بیان کردیم هیچ کدام، شایستگی نداشتند که ثابت کنند امام علیه السلام در حال حاضر دارای فرزند می‌باشد و در نتیجه عقیده شیخ مفید و بیاضی و طبرسی و دیگران رحمة الله علیهم تأیید می‌شود. علاوه بر آن شواهد و دلایل دیگری در این زمینه وجود دارد که بیان می‌کنیم:

۱. مسعودی روایت کرده است که علی بن حمزه و ابن سراج و ابن ابی سعید مکاری بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدند، پس علی بن ابی حمزه به حضرت عرض کرد: از پدران شما، روایت کرده‌ایم... تا به این مطلب رسید و گفت: روایت کرده‌ایم که: هیچ امامی فوت نمی‌کند تا این که فرزند (و

جانشین) خود را ببیند، حضرت رضا فرمود: آیا در این حدیث، قید کرده‌اید (غیر از قائم)، عرض کردند: خیر، حضرت فرمودند: آری، روایت کرده‌اید ولی شما نمی‌دانید برای چه این مطلب گفته شده و معنای آن چیست، ابن ابی حمزه گفت: ولی محققاً این نکته در حدیث آمده است؛ حضرت رضاعلیه به او فرمود: وای بر تو، خداوند از تو درگذرد، جرأت کرده‌ای که علیه من به مطلبی که بعضی از آن را با بعضی دیگر مخلوط نموده‌ای به اعتراض برخیزی؟ بعد از آن، حضرت فرمود: خداوند فرزند (و جانشین) مرا به زودی به من نشان خواهد داد.^۱

۲. از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش و او از علی بن سلیمان بن رشید، از حسن بن علی خزاز نقل می‌کند که گفت: علی بن حمزه بر حضرت رضاعلیه وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ حضرت فرمود: بلی. ابی حمزه گفت: از جد شما، جعفر بن محمد، شنیدم که می‌فرمود: هیچ امامی نیست مگر این که برای او فرزندی (و جانشینی) هست. حضرت به او فرمود: ای شیخ! آیا تظاهر به فراموشی می‌کنی یا واقعاً فراموش کرده‌ای، امام جعفر صادق علیه السلام این طور نگفته بلکه فرمودند: هیچ امامی نیست، مگر این که پس از او فرزند (و جانشین) است، غیر از امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او (از قبر) بیرون می‌آید، پس آن امام، فرزند نخواهد داشت. ابن حمزه به حضرت عرض کرد: فدایت شوم، درست فرمودی، مطلبی که از جد شما شنیدم همین بود.

و واضح است که: مقصود اشاره به رجوع امام حسین علیه السلام و خروج آن حضرت از قبر در زمان امام مهدی (عج) می‌باشد.

۱. اثبات الوصیه، ص ۲۰۱.

چون در احادیث زیادی قبل از این روایت، آمده است که امام حسین علیه السلام وقت وفات حضرت مهدی (عج) برای غسل دادن آن حضرت بر می‌گردند.
 ۳. و اما آنچه که راجع به فرمانروایی و حکومت فرزندان مهدی علیه السلام، بعد از آن حضرت گفته می‌شود، نیز مورد شک و تردید است. شیخ مفید (ره) می‌گویند: «بعد از حکومت حضرت مهدی علیه السلام، برای هیچ کس حکومتی نخواهد بود».^۱

نظرات مخالف ۲

بر حسب قواعد و قوانین عمومی:

این مسأله را با دو نظریه موجود درباره غیبت بررسی می‌کنیم:
 طبق نظریه اول: که عبارت از مخفی شدن خود آن حضرت از دیده‌ها می‌باشد، با صرف نظر از اخبار و روایات وارده در این باب، باید معتقد باشیم که آن حضرت علیه السلام تا کنون ازدواج نکرده و تا پایان غیبت نیز ازدواج نخواهد کرد، و اشکالی هم نخواهد داشت، زیرا آن حضرت هر چیزی را که با غیبت منافات داشته باشد، نباید انجام دهد، بنابراین جایز نیست که ازدواج نماید، زیرا با غیبت منافات داشته و مستلزم آشکار شدن وضعیت امام علیه السلام خواهد بود، چرا که ازدواج با وجود غیبت بودن بدن حضرت امکان ندارد و اگر بخواهد ظاهر شود و ازدواج کند، این همان محذوری است که باید از آن دوری کند، زیرا با هدف آن حضرت منافات دارد».^۲

۱. جزیره خضراء افسانه یا واقعیت، طبع اول، زمستان ۱۳۷۱، چاپ نهضت، ص ۱۷۴ الی ۱۸۰، نظرات جمعی از دانشمندان معاصر علامه جعفر مرتضی عاملی و علامه شوشتری و آیت الله ابراهیم امینی.
 ۲. تاریخ غیبت کبری، ص ۷۳. برای فرار از تطویل بیشتر، نظریه دوم را نیاوردیم، طالبین به صفحه ۷۴ مراجعه بفرمایند.

و اما نظرات ما و اعتقاد ما، پس از جمع بندی همه مطالب و نظرات موافق و مخالف این است که حضرت امام عصر روحی فداه، که بیش از هزار سال مهمان خداست با توجه به آنچه را که در صفحه ۸۰ جلد اول کتاب (گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام) در مسأله برنامه غذایی حضرت، مشروحاً آوردیم، شایسته است میزبان محترم اخلاقاً به مهمانش رسیده و تمام خواسته‌های مادی و معنوی او را در حد اشباع تأمین کند و این که می‌گویند نعمت‌های بهشتی مخصوص مؤمنین پس از قیامت است، چنین نیست و دیدیم که درباره فاطمه زهرا علیها السلام و فاطمه بنت اسد و مریم و حواریون حضرت عیسی علیه السلام پروردگار مهربان مائده‌های رنگارنگی از بهشت موعود آورده و از آنان به گرمی پذیرایی فرموده است. بر این اساس می‌گوییم از جمله نیازهای این مهمان عزیز به فرموده **﴿أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾**^۱ خواسته‌های غرائز درونی است که اگر به عللی از طریق نظام دنیوی پاسخش منفی است، اینک بر این باوریم که هر وقت خدا بخواهد و مصلحت باشد به حکم **﴿يَذَاهُ مَبْسُوطَان﴾**^۲ به ندای غرائز قطب عالم امکان حضرت بقیة الله الاعظم روحی فداه، از کانال بهشتی پاسخ مثبت داده و خواهد داد. بنابراین با توجه به این بافته‌ها و ساخته‌های ذوقی اگر نرجس خاتون علیها السلام را در بهشت عدن و رضوان به خواستگاری **﴿لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾**^۳ دیدیم اشتباه نکرده خواهیم گفت:

مائده مالِ مریم و، همسرِ حضرتِ امام **﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَام﴾**^۴
والله العالم.

۱. کهف / ۱۱۰.

۲. مائده / ۶۴.

۳. رحمن / ۷۴.

۴. رحمن / ۷۲.



لطفاً قدری درباره فلسفه غیبت و نیز اگر امکان دارد
بفرمایید آغاز دشمنی با امام زمان از چه تاریخی بوده
است؟

۱۴۳

□ پیش از تحلیل و بررسی فلسفه غیبت، خوب است بدانیم که: چرا خلفای
اموی و عباسی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مخالف بودند؟!
چرا ائمه اطهار علیهم السلام همگی به دست این دژخیمان گرفتار و سرانجام
شربت شهادت نوشیدند؟

چرا خلفای ستمگر روز به روز حلقه محاصره را تنگ تر کرده و بانیرنگی
خاص جبراً امام هادی علیه السلام را به همراه اهل بیت و فرزند چهار ساله اش (امام
حسن علیه السلام) از مدینه به سامراء تبعید کردند؟

چرا این ستمگران حضرت علیه السلام را پس از ورود به سامراء به خلاف
تعهدات کتبی به کاروانسرای گدایان بردند و سپس آنان را در محله (عسکر)
یعنی پادگان نظامی اسکان دادند؟!

چرا متوکل عباسی، هر لحظه امام هادی علیه السلام را تحت فشار قرار داده و با
کمال بی شرمی حضرت را به بزم شراب برده و از او می خواهد که برایش آواز
بخواند؟!

چرا متوکل سرانجام حضرت علیه السلام را مسموم کرده و به شهادت می رساند؟!
چرا خانه و خانواده امام حسن عسکری علیه السلام تحت نظر است، و
کماندوهای آن روز، بی خبر به خانه اش یورش برده، همسر و کنیزان حضرت
را می آزارند؟!

چرا سرانجام حضرت عسکری علیه السلام در سن ۲۸ سالگی به دست معتمد عباسی مسموم و شهید می شود؟!

چرا چکمه پوشان خون آشام متوکل با کودکی که هنوز به دنیا نیامده مخالفند، و برای او پرونده سازی می کنند؟!

چرا متوکل عباسی نمی خواهد این کودک متولد شود؟! و شگفت آور اینکه، کودکی که هنوز به دنیا نیامده و حرفی نزده، چیزی نگفته، چرا این همه دشمن دارد؟!

چرا این قداره بندها، و جاسوسان مارکدار خلیفه، خانه امام عسکری علیه السلام را محاصره کرده و همگی مأموریت دارند، که به محض اطلاع از تولد نوزاد او را نابود نمایند؟!

خلاصه از این چراها و... چراهای دیگر از این قبیل؟!

به نظر من اگر فلسفه این چراها روشن شود، طبعاً (فلسفه غیبت) و علت پنهان زندگی کردن حضرت مهدی روحی فدا، که همه جا زیر سؤال است معلوم گشته دیگر مشکلی نخواهیم داشت! اینک که چنین است پس اجازه بفرمایید تا بگویم چرا؟!

تاریخ را ورق زده به عقب بر می گردیم تا کشف شود که ریشه این مخالفت‌ها از چه چیز مایه گرفته و آغازش از چه زمانی بوده است.

لطفاً به کلام خدا، و اراده و وعده خدا، درباره ائمه هدی علیهم السلام، به ویژه حضرت مهدی روحی فدا، توجه کنید که خدا به پیامبر آخرینش صلی الله علیه و آله و سلم در معراج چه فرموده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

شب معراج به پروردگار متعال عرض کردم:

پروردگارا، اوصیاء من چه کسانی هستند؟

ندا رسید که اسامی اوصیاء تو بر ساق عرش نوشته شده است.
 چون نگاه کردم دوازده نور دیدم، که در هر نور به خط سبز نام یکی از
 اوصیاء من نوشته شده بود، که اولین آنها علی بن ابی طالب، و آخرین آنها
 مهدی امت من بود.

گفتم: پروردگارا، اینها پس از من جانشینان منند؟
 ندا رسید: که ای محمد ﷺ اینان دوستان من و برگزیدگان من و اوصیاء
 تو و جانشینان تو هستند. اینان بعد از تو بهترین مخلوق و آفریده‌های منند.
 به عزت و جلالم قسم، که البته و البته، به وسیله اینان دینم آشکار و کلماتم
 را رفعت و عظمت داده و:
 الف - حتماً به وسیله آخرینشان (مهدی علیه السلام) زمین را از لوٹ وجود
 دشمنان پاک خواهم کرد.

ب - شرق و غرب عالم را قطعاً به او تملیک خواهم نمود.
 ج - باده‌ها را حتماً به تسخیر او درآورم.
 د - گردن گردنکشان عالم را قطعاً به دست او خوار و ذلیل خواهم ساخت.
 ه - او را قطعاً از طریق اسبابی به سفر کردن به آسمان‌ها موفق خواهم کرد.
 و - و با سپاه خود قطعاً او را یاری می‌کنم.
 ز - و هم چنین به وسیله فرشتگانم او را تأیید می‌نمایم.
 ح - تا دعوتم را آشکار کند.
 ط - و تمامی خلق عالم را بر توحید من جمع نماید.
 ی - سپس، البته و قطعاً سلطنت و حکومت مهدی علیه السلام را در روزگاران
 آینده، بین یاران خود تا قیامت باقی و برقرار خواهم کرد.^۱

۱. منتخب الاثر، ص ۶۱ و کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶.

این‌ها سخنان دل‌انگیز و حیات‌بخشی است، که پروردگار عالم با رسولش شب معراج در میان گذاشته است.

دقت در محتوای سخن، گویای این مطلب است که:

این وعده و وعیدهای معراجیه در گوش و محرمانه نبود، بلکه با آوایی بلند و (ندا) به گوش رسید و به نام یک سند زنده و جاوید در مقدس‌ترین و نورانی‌ترین جایگاه، یعنی بر ساق عرش الهی با قلم تکوین مکتوب گشته و در معرض دید و تماشای تمام ملائک قرار گرفت، تا کزو بیان عالم بالا شاهد وعده‌های خدا بوده و در انتظار روز قیام، دقیقه شماری کنند.

در این ماجرا، آنچه بیش از هر چیز مورد توجه است، مسأله اصل (خواسته) و ارزش والای آن (خواسته) است.

آدمی معمولاً به قول مثل معروف وقتی بخت یاری کرد و دستش به دامن یک مقام بالا و والا رسید و به زیارت شخصیتی از شخصیت‌های کشورش توفیق یافت، سعی می‌کند تا یکی از خواسته‌های بزرگ و ایده‌آلش را با او در میان گذاشته، ضمن چاره‌جویی؛ چشم به راه و منتظر باشد، تا آن شخصیت قدرتمند حاجتش را در سایه قدرت خویش برآورد.

مسأله شب معراج بی شباهت به این داستان نیست، با این تفاوت که آن‌جا ما (تلاش کرده) و میل داریم تا با شخصیتی ممتاز دیدار کرده و حاجت خود را بخواهیم. اما در این جا و در این سفر آسمانی خدا میل دارد با بنده‌اش دیدار کند، و نادیده‌ها را در معرض دید او قرار دهد؛ که در این راستا جبرئیل امین را به همراه مرکب سواری مخصوص به نام (براق)، خدمت رسول اکرم ﷺ فرستاد و او را به تشرّف محضر خویش می‌خواند، جبرئیل هم این مأموریت را درست انجام داده، حضرت را آورده و تا به ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ می‌برد.

رسول اکرم ﷺ در این مکان مقدس با شخصیتی رو به رو است که شخصیت همه شخصیت‌های جهان از اوست، او با کسی رو به رو است که جهان هستی پرتوی از نور جمال او است.

او با کسی حرف می‌زند که عالم غیب و شهود در قبضه قدرت اوست. اینک که با دعوت خاص، همراه پیک خاص با مرکب خاص، در جای خاص، کنار میزبانی خاص، قرار گرفته فرصت را غنیمت شمرده، از میان مجموع خواسته‌های خود، بهترین، و ارزشمندترین، و شاید از جهتی دشوارترینش را انتخاب، و در خواست می‌نماید، و یقین دارد تنها، این جا مشکل حل شدنی و خواسته‌اش برآورده شدنی است؛ آری باید بگیرد، و به عنوان بهترین سوغات آسمانی و الهی با خود ببرد، این بود که با تمام وجودش آن بهترین خواسته را به زبان آورده گفت:

يَا رَبِّ وَمَنْ أَوْصِيَانِي؟

پروردگارا اوصیاء و جانشینان من چه کسانیند؟

به این (خواسته) باید با چشم دل خیره شویم تا نورانیّت و عظمت حیاتیّت را دریابیم، ملاحظه کنید:

خواسته حضرت در این دیدار تاریخی، نان و آب و غذا نیست، مال و ثروت و تجملات زندگی نیست، پست و مقام و رفاه شخصی هم نیست. سخن از معنویات و (پشتوانه) است، پشتوانه دین، پشتوانه قرآن، پشتوانه اسلام، اسلامی که با خون دل نهالش آبیاری می‌شود، نگهبان می‌خواهد.

پیغمبر ﷺ دیر یا زود به حکم: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۱ می‌میرد! چه کسی پس از او این نهال نو پا و تازه به ثمر رسیده را آبیاری و نگهبانی خواهد

این (خواستہ) بهترین خواستہ قلبی او است که خواستہ است، او جز این چیزی نمی‌خواهد و به چیزی جز (وصایت و ولایت) فکر نمی‌کند.

اما عجیب و شگفت آور این که هنوز (شاید درست) این خواستہ از دهان مبارک پیغمبر ﷺ خارج نشده بود، که ندا رسید:

«يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَوْصِيَاءَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ»

ای پیامبر، نام اوصیاء و جانشینانت بر ساق عرش نوشته شده است. یعنی قبل از این که تو بخواهی، ما آنها را تعیین کردیم، و پیش از این که درخواست کنی ما اسامی آنها را آفتابی کرده بر صفحه نورانی ساق عرش ثبت نمودیم؛ محرمانه نیست، علنی است، همه دیدند، همه خواندند و همگی شاهدند و می‌دانند که مازودتر از تو در فکر نگهبان دین بوده، حتی تکالیف و برنامه این اوصیاء به ویژه آخرینشان مهدی عجل الله فرجه را هم تعیین کرده و گفتیم که او سرانجام به کمک ما جهان پر از ظلم را به عدل و داد تبدیل خواهد کرد.

رسول اکرم ﷺ این خواستہ از پیش ساخته و برآورده شده را به نام بهترین ارمغان سفر و سوغات الهی گرفت و به زمین بازگشت.

بازگشتی غرور آفرین و سرشار از شادی و سرور، او قطعاً با شرح این ره آوردها دوستانش را در شادی خود سهیم کرد، و یاران پیامبر ﷺ نیز به شنیدن این خبر دانستند که اسلام یتیم نیست و نگهبانانی بس قدرتمند دارد، و تا قیامت نیز همچنان قوی و پیروزمندانه به پیش خواهد رفت.

این خبر نهایتاً به گوش پیر و جوان، خرد و کلان، دوست و دشمن رسید و پیداست که در مقابل شادی دوستان، دشمن غمگین و محزون است، حزنی

جانکاه و دردآلود!

نقطه آغاز دشمنی‌های دشمن از همین جا شروع شده است!

دشمن هر که و هر چه باشد دشمن است، نمی‌تواند بنشیند و نظاره‌گر این پیروزی‌ها باشد!

او قطعاً توطئه می‌کند، و نقشه تخریب می‌کشد دشمنی‌ها کرده و خواهد کرد! و دیدیم که چگونه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام خانه نشین شد، و به یکایک اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چه جنایت‌ها رفت! امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که فرعون با خبر شد که سلطنت او به دست کودکی از بنی اسرائیل نابود خواهد شد، دستور داد شکم زن‌های حامله بنی اسرائیل را پاره کنند! و در جستجوی آن کودک موعود بیش از بیست هزار نوزاد بکشت، ولی قدرت کشتن موسی را پیدا نکرد، و او در تحت حفاظت حضرت احدیت زنده ماند. همچنین بنی امیه و بنی عباس، آگاه شدند که سلطنت آن‌ها و سلطنت همه ستمگران به دست قائم ما از بین خواهد رفت، از این رهگذر با ما اهل بیت دشمنی سر سختی آغاز کردند و با تمام قدرت به کشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند، تا شاید قائم را از بین ببرند، ولی خداوند هرگز احدی از ستمگران را به کشتن او موفق نخواهد نمود.

و خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران کراحت داشته باشند.^۱

امام صادق علیه السلام در بیانی دیگر فرمود:

هم چنین نمرود، وقتی مطلع شد که سلطنتش به دست حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبر خدا از بین می‌رود، جاسوس‌هایی برای زنان حامله

۱. روزگار‌رهایی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ و کمال‌الدین، ح ۲، ص ۳۵۴؛ و منتخب‌الاثار، ص ۲۵۹.

گماشت، تا در آن سال هر کودک پسری به دنیا بیاید بکشند، و برای جلوگیری از انعقاد نطفه حضرت ابراهیم علیه السلام، مردان را از زنان جدا ساخت^۱ فراعنه و نمرودیان کوچک تر از آنند که بتوانند مقابل اراده خدا بایستند! میلاد و قیام حضرت مهدی روحی فدا، از قضا و امضاء گذشته، و برنامه از پیش تعیین شده و قطعی پروردگار عالم است، که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را با قسم یاد کرده می فرماید: سوگند به آن کسی که مرا مژده آور راستین قرار داده اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، خداوند همان یک روز را بس دراز دامن کند تا فرزندم مهدی علیه السلام خروج کند.^۲

این نوع سخن گفتن، به خاطر پشتوانه محکم و شکست ناپذیری است که در تنصیص الهی است و حضرت به برکات وحی، آن را دریافت کرده^۳ و می داند که:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ﴾^۴ «وعدۀ خدا تخلف ناپذیر است».



۱. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. منتخب الاثر، ص ۶۲.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰.

۴. رعد / ۳۱.



در کتاب (مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب) که تمام آن را
 ۱۴۴ دو سه بار خواندم و لذت بردم متأسفانه باید عرض کنم
 که دربارهٔ پاره‌ای از مطالب افراط کردید، ببخشید
 لطفاً در آینده زود فاکتور بگیرید بهتر است! ◇

□ ما ضمن اعتراف و توجه کامل به این گونه نظرات مقدّس و پاک عرض
 می‌کنیم که: متأسفانه ما در جوّ و شرایطی زندگی می‌کنیم که، قشر عظیمی از
 ۶۰ یا ۷۰ میلیون جمعیت ایران را برادران و خواهرانی تشکیل می‌دهند که از
 کتاب و کتابخانه فرسنگ‌ها فاصله گرفته و حتی با کتابفروش و کتابدار هم قهر
 کرده، و با مطالعه سر و کاری ندارند!

و اگر احیاناً روزی، هوس (خواندن) کنند، به روزنامه پناه برده، آن هم به
 حل (جدول) آن می‌پردازند! البته آن هم روزنامه‌ای که در آن تنوع است و علناً
 می‌بینیم روزنامه و مجله‌ای که در آن مطالب گوناگون و شوخی و مزاح و تنوع
 است، خواننده دارد و آن که از شوخی و تنوع خالی است، به قول مثل معروف
 کلاهش پس معرکه است! امروز آن اندازه و به آن مقدار که (تلویزیون)
 طرفدار دارد، (رادیو) ندارد، چرا: برای این که بیننده در آن انواع و اقسام
 مطالب متنوع و رنگارنگ می‌بیند، و خسته نمی‌شود.

گویندگان و سخنرانان و مجریان برنامه‌های تلویزیونی، دیگر در
 استادیوم و یا در اطاق در بسته خالی از (دکور) نمی‌نشینند، و حرف نمی‌زنند
 بلکه به هنگام گفتار و اجرای برنامه اگر در باغ و راغ و در میان گل و گیاه
 نباشند، تمام جهات ششگانه آن‌ها با مناظر زیبا و آبشار و گل و بلبل و... مونتاژ

شده و در معرض دید مردم قرار می‌گیرد تا بیننده خسته نشود.

در درس فن خطابه‌ای که با بعضی از دانشجویان داشتم، کراراً به آنان عرض کردم که باید سخنرانی شما مانند (روضه) باشد، (روضه) یعنی (باغ - گلستان - گلزار)، باغ یک دست، یک رنگ، یک نواخت، یک شکل، به درد نمی‌خورد!

باغ مورد توجه و رو بخش باغی است که در آن از هر گل و گیاه نمونه‌ای یافت شود. باغی که تمام گل و گیاهش فقط سفید و یا سرخ و زرد باشد، در عین طراوت و زیبایی خیره کننده، خسته کننده هم هست! سخنرانی باید در آن همه چیز باشد، از قرآن و اخبار و احادیث، اشعار و داستان‌های تاریخی، امثال و حکم و... گرفته تا مطالب روز از همه چیز و همه رنگ، که شنونده احساس خستگی نکرده، به خمیازه و چرت نرفته، و سرانجام فرار را بر قرار اختیار نکند!

ناطقِ کامل چو خوان باشی بُود	بر سرِ خوانش ز هر آشی بُود
تا نماند هیچ مهمان بی‌نوا	هر کسی یابد غذای خود جدا
همچو قرآن که به معنی هفت توست	خاص را و عام را مطعم در اوست

چند نوع غذا و خورشید در سفره برای مهمانان حاضر کردن نیز فلسفه‌اش همین است که آوردیم!

به هر حال آنچه شایسته دقت و تأمل است این است که: در این کتاب آنچه هست، مسائل عقیدتی است تفهیم و تلقین مسائل عقیدتی، آن هم درباره ولایت و امامت تنها امام حقی و زنده هزار ساله، کار آسانی نیست!

امامی که جهان و آنچه در او هست، در انتظار ظهور او نشسته و دقیقه شماری می‌کنند، مسائلی که متأسفانه با مقایسه به نوشته‌های کتاب عقیدتی،

کمتر درباره آن بحث و قلم فرسایی شده است!

مسائلی که حتی یک نشست و سمینار و کنگره رسمی و پژوهشی در پهنه گیتی برای آگاهی توده مردم درباره حضرت مهدی روحی فدا، منعقد نگردید، تا صاحب نظران و اندیشمندان و عاشقان حضرت مهدی علیه السلام از سراسر عالم به وجود و قیام، و حکومت و عدلش، آنچنان اقامه دلیل کرده و حق مطلب را ادا کنند، که دیگر برای این ناچیز و امثال من، محلی از اعراب نباشد!

اکثریت مردم ما بدبختانه اطلاع چندانی از آینده جهان، سرنوشت جهان، عاقبت حکومت‌ها، مرگ طاغوت‌های زمان، حکومت واحد جهانی، برنامه ولی عصر علیه السلام، چگونگی حیات و زندگی و ولایت و تصرف و اشراف او بر جهان هستی، و این که سرانجام روزی دنیا گلستان شده و واژه (ظلم و ستم) از قاموس بشریت بیرون می‌رود ندارند!

بلکه به عکس فکر می‌کنند، دنیا تا بود در آن ستم بود و تا هست نیز همچنان ظلم و ستم بوده و خواهد بود!

ما در این کتاب با قلت بضاعت به حول و قوه الهی بر آن شدیم که به قدر امکان افکار مردم جهان را از خمود و جمود و سستی و یأس در آورده، آنان را متوجه این حقیقت کنیم که:

چند روزی گر شوی ای دل پریشان غم مخور

عاقبت باز آید آن سلطانِ خوبان غم مخور

نورِ چشمِ عسکری باشد امامِ عصرِ ما

گر شود چون خور، به زیرِ آبرِ پنهان غم مخور

اما برای به ثمر رساندن این ایده و آرمان مقدس، با توجه به ظرفیت و

توان، و کشش و تفاوت ایمانِ همگان، صلاح ندانستیم که تنها به ذکر سند (کتاب و سنت) اکتفا کنیم و به خشکی از کنار آن بگذریم، بلکه آن اسناد محکم و متقن را با دلایل عقلی و نقلی دیگر تفسیر کرده، شرح و بسط دادیم تا مغز به خستگی نرود، و صاحب مغز با نیرویی جوان و ولعی خاص از آن استقبال کرده در آغوش کشد. آری، ما می توانستیم این مطالب را فقط استدلالی و بدون حواشی و (چاشنی) و به اصطلاح خشک ردیف کرده و با هزینه‌ای کمتر طبع و نشر کنیم، اما چون می دانستیم که به جز عده معدودی اهل فضل و دانش، دیگران استقبال چندانی نخواهند کرد، از این جهت، چون مادران، که قرص و شربت را به شیرینی می آلاینند، تا به خورد فرزندان خود دهند، داستان‌ها و امثال و شواهد کتاب و سنت را با توجه به رعایت عدم خروج از بحث به قدر حوصله، به امید جلب و جذب بیشتر علاقمندان، تفصیل داده، آن را به صورت یک دائرةالمعارف محقّری در آوردیم تا برادران و خواهران ما هنگام مطالعه خسته نشوند، و این تنوعات به خواست خدا و یاری امام عصر روحی فدا، رغبت و میل آنان را بیشتر نموده و مطالعه استدام پیدا کرده، به نتیجه برسند.

مطلب دیگر این که محتوای این مجموعه‌ها شعار نیست، شعور است، و ما نهایت تلاش خود را در اقامه دلایل عقلی و نقلی به کار بردیم. بنابراین، جز قسمت‌هایی از داستان‌های تاریخی و بیوگرافی اشخاص و عقاید ملل و اقوام، برای اثبات هر موضوع، به ویژه رد اعتراض معترضین سعی کردیم که از دلایل عقلی و نقلی متعددی استفاده کنیم تا دلنشین گشته و با عقاید ما پیوند خورد، بر این اساس اگر بگوییم که این مجموعه کتابی استدلالی است، غالی نشده و اشتباه نکرده‌ایم.

در پایان خیلی راحت باید به عرض برسانم که:
به جز معصوم، هیچ نویسنده و گوینده‌ای مصون از خطا و اشتباه نیست،
آن که بیان و بنانش را خالی از اشتباه و خطا می‌داند، خام است و بهترین دلیل بر
خامی و اشتباه او همین مدعا است!
از صاحب نظران معظم و اساتید محترم خواهانم که ما را در اصلاح این
مجموعه یاری کنند تا در طبع آینده از آن نظرات مفید بهره گیریم، و اگر جایی
لغزش قابل عفوی بود، اغماض بفرمایند.



در صفحه (۷۷) کتاب (گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام جلد اول) سؤال (اصولاً نقش امام معصوم علیه السلام در جهان هستی چیست؟) از من بود که متأسفانه شما چند سطری جواب گفته، بقیه آن را به کتاب (مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب) حواله کردید، این کتاب نایاب است و در کتابفروشی‌ها هم نیست، استدعا دارد در این باره توضیح بیشتری بفرمایید.

□ متأسفانه پاره‌ای از افراد ظاهر بین و سطحی که شناختی از حقیقت و جوهر وجود مقدس امام علیه السلام ندارند، تصور می‌کنند که تنها وظیفه امام زمان روحی فدا، در جهان هستی همان مسأله (تعلیم و تربیت) و (امر به معروف و نهی از منکر) است و انتظارشان این است که امام علیه السلام برای ایفای این هدف در میان مردم باشد و مردم را رهبری کرده و ارائه طریق کند! این برداشت برداشت درستی نیست؛ آن‌هایی که چنین دریافتی دارند، امام را نشناختند! اگر امام این است که می‌گویند، بنابراین، این امام با امام جماعت مسجد چه فرقی دارد؟!

امام قلب عالم امکان است.

امام خلیفه الله است.

امام واسطه بین خدا و خلق است.

امام (وعاء مشیت) خدا است.

امام مبدأ سریان فیض الهی است.

امام سرچشمه فیضانِ جود و وجود است.

امام هسته مرکزی در بطن هستی است.

امام واسطه فیض تشریح است.

امام واسطه فیض تکوین است.

امام نماینده علم و قدرت خدا است.

امام همان واسطه قابل و کامل است.

امام جانشین رسول خدا است.

آن‌هایی که امام علیه السلام را به چشم یک امام جماعت می‌بینند نه فقط امام را نشناختند بلکه با این برداشت امام را کوچک کرده و در حق وی جفا کرده‌اند! و این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر پیشوایان ما فرمودند: هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، مرگش چون مرگ جاهلیت است!

مراد همین شناخت است که اشاره کردیم!

بنابراین دانستن این نکته ضروری است که:

از نظر ناموس تکوین، و پیوسته‌های درونی آفرینش، بودن حجت و ولی در میان خلایق تالیب قیامت حتمی است، زیرا همان طوری که در گذشته اشاره کردیم، چون بنای جهان هستی، و هستی را خدای متعال روی اسباب و وسایط قرار داده است، بر این اساس، فیض وجود و اصول نعمت‌ها حتماً باید به وسیله‌ای قابل از مبدأ فیاض دریافت گردیده و به کائنات برسد و ما در این باره در این کتاب به مناسبت‌هایی مطالبی آوردیم. خلاصه نقش امام عصر علیه السلام در جهان هستی نقشی اساسی و حیاتی است، که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف - همان طوری که در این بحث به عرض رسید، شایسته نیست که

فایده وجود امام علیه السلام را تنها در مسائل تربیتی و اجتماعی خلاصه کنیم بلکه یکی از فوائد بسیار بزرگ و حیاتی وجود امام علیه السلام در جهان هستی، بقای جهان، و امان خلق از فنا و نابودی است؛ به عبارت دیگر هستی او سبب بقای هستی، و بقای هستی وابسته به هستی او است؛ و پیام مقدّس: «لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» اگر حجّت نباشد زمین اهلش را فرو می برد، بهترین شاهد این مقال است.

امام صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید:

ما امان برای اهل زمین هستیم، همان طوری که ستارگان برای اهل آسمان امانند به خاطر ما خدای متعال، کرات رانگه می دارد تا به زمین جز به فرمان او نیفتند، به خاطر ما باران فرو فرستد و رحمتش را منتشر می کند و برکات زمین را خارج می سازد و اگر از ما کسی در زمین نباشد زمین اهلش را فرو خواهد برد!^۱

و در آخر بحث (داسفۀ استمرار غیبت) از شخص حضرت مهدی روحی فداه، آوردیم که فرمود:

«إِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ...»^۲

این اعتقاد و این باور آنچنان از استحکام و قدرت آشکاری برخوردار است که:

اهل سنت هم بدان اعتراف کرده و متعصب ترین آنان، یعنی ابن حجر هیتمی مکی شافعی، مؤلف کتاب (الصواعق المحرقة) می گوید:

احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است و در آنها تأکید شده است بر

۱. منتخب الاثر، ص ۲۷۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

پیروی از خاندان پیامبر و چنگ زدن به هدایت آنان، می‌فهماند که همیشه تا قیامت کسی از خاندان پیامبر وجود دارد که شایسته رهبری و هدایت است، چنان که قرآن نیز تا به قیامت راهبر و هادی است، و برای همین (یعنی همیشه کسی از ایشان در جهان هست) آنان سبب ایمنی و بقایند برای اهل زمین...^۱

ب - پیامبر و امام واسطه بین خدا و خلق، و مَهْبِطِ وحی و الهامات و افاضات خدایند؛ می‌گیرند و می‌دهند، چشم عالم امکان به ذات اقدس اینان دوخته شده است.

امام وسیله امنیت و آرامش است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲

ای ایمان آورندگان، پرهیزگاری پیشه کرده و وسیله‌ای برای تقرب به خدا پیدا کنید و هم چنین می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۳

اگر آن‌ها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می‌آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می‌کردند و تو نیز برای آن‌ها طلب عفو می‌کردی، خدا را توبه‌پذیر و رحیم می‌یافتید.

ابن حجر مکی در کتاب (صواعق) از امام شافعی پیشوای معروف اهل تسنن نقل می‌کند، که وی به اهل بیت پیامبر توسل می‌جست و چنین می‌گفت:^۴

۱. خورشید مغرب، ص ۱۳۴؛ به نقل از عباقات الانوار، ج ۳، ص ۱۵۱؛ و شرف الدین، ص ۵۸-۶۶

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳. سوره نساء، آیه ۶۴

۴. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۸.

أَلِ النَّبِيِّ ذَرِيَّتِي وَ هُمْ إِلَيْهِ وَسِيَلْتِي
 أَزْجُرُ بِهِمْ أَغْطِي غَدَاً بِيَدِ الْيَمِينِ صَحِيفَتِي

یعنی خاندان پیامبر ﷺ وسیلهٔ منند، آن‌ها در پیشگاه او سبب تقرب من می‌باشند، امیدوارم به سبب آن‌ها فردای قیامت، نامهٔ عمل من به دست راست من سپرده شود.

ج - امام باب الله است. پیشوایان معصوم ابواب رحمت خدایند، شرط استجاب دعا و سیر الی الله، معرفت این ابواب و ورود از این ابواب است، که فرمود:

﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾؛^۱ «از درها به خانه‌ها وارد شوید».

این آیه که قسمتی از آیه ۱۸۹ بقره است، علاوه بر شأن نزول که ذکرش مورد حاجت نیست یک معنی وسیع‌تر و عمومی‌تری هم دارد و آن این‌که: جابر از قول امام باقر علیه السلام نقل می‌کند، که در تفاسیر اهل بیت علیهم السلام در مورد این آیه آمده است که:

ما ابواب خداوند و طریق وصول به او و داعیان به سوی بهشت خدا می‌باشیم، یعنی در تمام امور مذهبی خویش از طریق اصلی وارد شوید و برنامه‌های خود را از آن‌ها بگیرید که وحی در خانهٔ آنان نازل شده و اینان پرورش یافتگان مکتب وحی الهی هستند.^۲

در همین رابطه، داستان زیر را از امام صادق علیه السلام با هم می‌خوانیم: حضرت موسی علیه السلام (در حال عبور) دید، مردی دستش را به سوی آسمان بلند کرده و خدا را می‌خواند؛ موسی علیه السلام به دنبال کارش رفت و پس از یک هفته مجدداً به

۱. سورهٔ بقره، آیه ۱۸۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۷.

سوی همان مرد بازگشت و با کمال تعجب او را در حالی که همان دست‌ها را بلند کرده و با گریه و زاری حاجتش را می‌طلبید، مشاهده نمود! در این حال از جانب پروردگار متعال وحی آمد که:

ای موسی اگر این مرد مرا آن قدر بخواند تا به جایی که زبانش از دهانش کنده شود! خواسته‌اش را اجابت نمی‌کنم، مگر از در وارد شود و نزد من بیاید، همان دری که او را به ورود از آن فرمان دادم!^۱

حضرت امام صادق علیه السلام در بیانی دیگر فرمود:

«مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى وَ مَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا سَلَكَ طَرِيقَ الرَّذَى...»^۲
«هر کس از در وارد خانه شود هدایت یافته و هر که راه دیگر پیش گیرد، طریق هلاکت سپرده است.»

نکته: وجود مؤمن در میان مردم برکت است و خدای بزرگ به برکت وجود مؤمن و به پاس احترام به او، بلا را از آن محله و از آن قریه دور می‌کند.

حضرت امام باقر علیه السلام در این رابطه می‌فرماید:

«لَا يُصِيبُ قَرْيَةً عَذَابٌ وَ فِيهَا سَبْعَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۳

یعنی به قریه‌ای که هفت مؤمن در آن باشد، عذاب نخواهد رسید.

و در بیانی دیگر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَيُدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِ الْوَاحِدِ عَنِ الْقَرْيَةِ الْقَنَاءَ»^۴

همانا خداوند به واسطه یک مؤمن نابودی را از یک قریه بر می‌دارد

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۸۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب خصال المؤمن، ص ۴۷.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۴. همان.

بنابراین وقتی وجود یک مؤمن این فوائد و برکات را داشته باشد، معلوم است که وجود ذی جود امام عصر بقیه الله الاعظم روحی فداه، تا چه اندازه پربرکت و رحمت است.

در این باره از زبان مبارک امام زمان علیه السلام مطلب جالبی داریم، و آن گفت و گویی است که بین حضرت مهدی روحی فداه و خادمش ابونصر اتفاق افتاده که با هم می خوانیم:

د - ابونصر طریف می گوید:

«دَخَلْتُ عَلَىٰ صَاحِبِ الزَّمَانِ، فَقَالَ عَلَيَّ بِالصَّنْدَلِ الْأَحْمَرِ، فَاتَيْتُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَعْرِفُنِي؟

فَقُلْتُ نَعَمْ، قَالَ: مَنْ أَنَا؟

فَقُلْتُ: أَنْتَ سَيِّدِي، وَابْنُ سَيِّدِي،

فَقَالَ: لَيْسَ عَنِّ هَذَا سَأَلْتُكَ،

قَالَ طَرِيفٌ: فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَسِرُّ لِي.

قَالَ: أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ وَشِيعَتِي.»^۱

یعنی به محضر مقدس حضرت صاحب الامر علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت

فرمود:

برای من صندل قرمز بیاور، آن را آوردم، فرمود: مرا می شناسی؟ گفتم

آری، فرمود: من که هستم؟

گفتم: شما مولا و آقای من و فرزند مولا و آقای من هستید.

حضرت فرمود: من آن را نپرسیدم (یعنی منظورم این نبود)، طریف

می گوید: گفتم: فدایت شوم (من منظور شما را نمی دانم چیست؟) لطفاً برای

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰.

من شرح دهید.

حضرت فرمود: من ختم کننده اوصیاء هستم، خداوند به وسیله من بلا را از اهل من و شیعیان من دفع می کند.

هـ- امام علی^{علیه السلام}، منشأ خیرات و برکات و سبب نزول رحمت پروردگار در جهان هستی است.

امام علی^{علیه السلام}، آن انسان کامل و قابل است که لیاقت اخذ و دریافت نعمات و برکات را دارد. امام علی^{علیه السلام}، واسطه اخذ و ایصال است، وی فیوضات را از فیاض مطلق می گیرد و به عالم هستی می دهد، همگی به برکت وجود او می خورند و می آشامند و این همان است که می گوئیم: «بِئْتْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى»^۱.

حضرت امام صادق^{علیه السلام}، ضمن یک سخنرانی درباره شناخت امامت و امامان، حقایق را بیان داشته که ما به مناسبت بحث به قسمتی از آن اشاره می کنیم:

خداوند عز و جل به وسیله پیشوایان هدایت، از خاندان پیامبر، دین خویش را آشکار ساخت، و راه روشن خود را نمایان فرمود، و سرچشمه های پوشیده علم خویش بگشود، اکنون هر یک از مسلمانان که وظیفه خود را در برابر امام بشناسد، طعم شیرین ایمان را خواهد چشید و شکوه همه جانبه و فراگیر اسلام را خواهد دید، زیرا خدای متعال امام را برای مردمان، چنان درفش راهیاب نصب کرده است، و او را دلیل و پیشگام مردم جهان قرار داده است.

خدا تارک امام را با تاج و قار مزین داشته، و او را در شعله انوار کبریایی

۱. قسمتی از دعای عدیله.

غرق ساخته است. امام به آسمان متصل است و هیچ چیز از دسترس او به دور نیست و هیچ چیز از خدا به خلق نمی‌رسد، مگر با وساطت او، و اعمال بندگان پذیرفته نمی‌شود، مگر با معرفت او...^۱



۱. اصول کافی، ج ۱، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ص ۲۰۳.

حاصل گردآوری و توفیق تألیف جلد اول کتاب (گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام) را چنانچه در برگ (اهداء) اشاره کردید مرهون استشفاء به (آب باران) دانسته‌اید، استدعا دارد جریان استشفاء را مشروحاً مرقوم دارید تا دوستان و عاشقان امام زمان علیه السلام بهره‌مند شوند؟

□ شما شاید صدمین فردی باشید که این درخواست را نمودید و من نیز صدمین بار است که از شرح آن شانه خالی کرده‌ام و علت فرار من از توضیح کامل آن، این است که اغلب مردم ما، در بیماری و گرفتاری‌های جسمی و روانی نسبت به نسخه‌های شفا بخش پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام که از مصادر وحی است، متأسفانه بی تفاوت و بعضاً بی‌اعتنا بوده و دستور العمل‌های پزشک یهودی و مسیحی و کمونیست و مسلمان تارک الصلوة داخل و خارج کشور را به نسخه‌های شفا بخش قطعی ائمه دین علیهم السلام، ترجیح داده و چشم بسته عمل می‌کنند، غافل از این که تنها راه علاج بیماری، قرص و شربت و تزریقات نیست، کانال معنوی دیگری هم هست و نباید فراموش کرد و نیز ناگفته نماند که بسیاری از دستور العمل‌های پزشک غیر مسلمان، بدبختانه آزمایشی است! و ای بسا نتیجه آزمایش‌ها منفی بوده و بعضاً منجر به مرگ می‌شود! بنابراین باید متوجه باشیم؛ باری هم اینک چون داوطلبان و علاقمندان از حد نصاب گذشته و ممکن است به برکت ائمه اطهار علیهم السلام با شرح ماجرای استشفاء، دلی بیدار شود عرض می‌کنم

که:

من در سال هشتاد شمسی به فاصله حدود یک ماه، دوبار (انفارکتوس) کردم که یک بار آن پشت فرمان ماشین بود و بحمدالله به خیر گذشت. پس از آن فوری به یک پزشک متخصص قلب و عروق مراجعه کردم، وی پس از شنیدن حرف‌های من گفت که یک عکس رنگی از عروق گردن به نام (داپلر) بگیرید تا ببینم چیست؟!

من عکس را گرفته، مجدداً مراجعه کردم، دکتر پس از دیدن عکس گفت: عروق گردن شما نود و پنج درصد گرفتگی دارد! توصیه می‌کنم به یک پزشک جراح مراجعه کنید، گفتم: کدام جراح را مصلحت می‌دانید؟ او یکی از جراحان معروف را معرفی کرد. از او وقت گرفته، رفتم عکس و مدارک دیگر را نشان دادم، گفت: شما باید خودتان را برای عمل آماده کنید زیرا تمام رگ‌های گردن شما را رسوب پر کرده و خون به کندی به مغز می‌رسد و ما یکایک این رگ‌ها را جدا کرده پس از تخلیه رسوب، مجدداً بر سر جایش می‌گذاریم. آقای دکتر جراح، جریان عمل را چه راحت شرح می‌داد، تو گویی می‌خواهد سر یک پاکت پستی را با آب دهان بچسباند. من پس از استماع سخنان دکتر جراح گفتم: آیا به وسیله دارو و آمپول و چیزهایی نظیر این‌ها نمی‌شود معالجه کرد؟ دکتر گفت: خیر تنها راه علاج آن عمل است و چاره‌ای جز این نیست! از دکتر وقت گرفتم که مرخص شده پس از مشاوره مراجعه کنم!

دکتر اجازه داد، ولی تا بیرون دفترش به دنبال من آمد و گفت! هر چه زودتر تصمیم بگیرید زیرا (انفارکتوس) بعدی خیلی خطرناک است!

من خدا حافظی کرده به خانه آمدم. از پیشنهاد (عمل) به کلی کلافه شده بودم، زیرا از اوان کودکی از (عمل) می‌ترسیدم، برای رفع و دفع این خطر راه

توسلات را پیش کشیده اولین کاری که کردم این بود که، چهارده هزار صلوات نذر کردم که کارم به (عمل) نرسد و قبل از گرفتن نتیجه دوازده هزار صلوات را نقداً فرستادم و دو هزار دیگر در گرو بهبودی بود که ناگهان تلفن زنگ زد؛ گوشی را برداشتم دیدم یکی از دوستانم از شهرستان است. گفت: شنیدم به بیماری عروق مبتلا شدید، سرگیجه هم دارید؟ گفتم: نه الحمدلله. گفت: من سرگیجه هم داشتم، به فلان طبیب در عباس آباد تهران مراجعه کردم با چند قرص معالجه شدم، به عمل هم نیاز پیدا نکردم، آدرس گرفته زنگ زدم، وقت داد رفتم مطبش غلغله بود، نوبت به من نرسید، وقت را تجدید کردم و به زحمت بعد از دو سه روز معطلی با این دکتر دیدار کردم، وی پس از شنیدن شرح حال گفت: به عمل نیازی نیست و با قرص خوب می شود. گفتم: آن قرص که به دوستم دادید؟ گفت: خیر قرص شما نامش (پی دِن) است؛ در دلم گفتم: خدا کند (بی دین) نباشد. دکتر گفت: از این قرص ها فقط هر روز یک قرص میل کنید و پس از یک ماه این آزمایش را انجام داده پیش من بیایید. من با چه زحمت فراوان و مبلغ گزاف، این قرص ها را پیدا کردم، تعدادی از آنها را که خوردم زیر و رو شدم، آب و نان و غذایم شبانه روز از دو سه قاشق بیشتر نبود به کلی از خوردن و خوراک افتادم، همه جلسات و دیدن و بازدیدهایم تعطیل شد، به طوری که اصلاً مایل نبودم با کسی حرف بزنم، به راستی یک مرده متحرک شدم و این (پی دِن) به یقین همان (بی دین) بود که مرا به این روز انداخت! اما خوشبختانه مطالعاتم تعطیل نشد، روزی بر حسب تصادف، کتاب ارزشمند طرائف الحکم مرحوم حاج میرزا احمد آشتیانی را می خواندم تا اگر عمری باشد و جلساتم دوباره شروع شود، طبق معمول حدیث جدیدی برای دانشجویان، روی تخته بنویسم، ناگاه چشمم به نسخه

شفا بخش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افتاد که فرموده بود:

(جبرئیل به من دوائی آموخت که با بودن آن نیازی به داروی دیگر ندارم، یاران پیغمبر به حضرت گفتند: آن دوا چیست؟ حضرت فرمود: آن دوا (آب باران) است، آن را پیش از فرود آمدن به زمین بگیر و در ظرف پاکی بریز و هفتاد بار بر آن تمام سوره حمد و قل هو الله احد و هفتاد بار هم معوذتین بخوان، پس از آن از این آب صبح و شب مقداری بیاشام.

قسم به آن کسی که مرا به نبوت برگزید (کسی که این کار را انجام دهد) خدای قادر متعال بیماری را از بدنش، از استخوانش، از مغزش و از عروقهش می‌کند. من وقتی این دستور العمل را خواندم و واژه (عروق) را در آن دیدم از خوشحالی فریاد زده گفتم:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم

الباقی قرص‌های (بی دین) را به دیوار کوبیده گفتم: نسخه شفا بخش (عروق) را پیدا کردم، دیگر آن (بی دین) را نمی‌خورم یکی از بچه‌های خوب من گفت: «بابا هر دو را بخور، هم قرص و هم آب باران» گفتم: مگر نشنیدی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: با بودن این دوا یعنی (آب باران) من به داروی دیگر نیاز ندارم، پس باید طبق دستور عمل کنیم و دستور، فقط آب باران است و بس، حالا آب باران از کجا بیاورم؟

سال هشتاد آخرین سال خشکسالی تهران بود اما به برکت حضرت ولی عصر امام زمان روحی فداه، ناگهان باران‌های سیل آسا شروع شد و همه می‌دانند که بیش از دو هفته ادامه داشت و من هر چه ظرف و ظروف داشتم، روی بام و روی تراس بردم و آب باران فراوان گرفتم و طبق دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بعد از دو رکعت نماز حاجت حمد و سوره و معوذتین را خوانده



و به آب دمیدم و صبح و شب قبل از غذا از این آب خوردم، آثار بهبودی از همان هفته اول در من مشهود گردید به طوری که بعد از یکی دو هفته کمترین ناراحتی نبود.

پاره‌ای از دوستان و بستگانم که از ماجرا با خبر بودند مرتب از حال من پرسیدند، من بدون اشاره به آب باران می‌گفتم بهتر است اما بعضی که پس از کنجکاوی فهمیدند که قرص‌ها به دور ریخته شده و من با (آب باران) مشغول معالجه هستم، به ظاهر ادب کرده چیزی نمی‌گفتند، اما من نیشخندشان را دیده و حرفهایشان را می‌شنیدم که با تحقیر می‌گفتند: (آب باران) (آب باران) ولی من که کمترین شکی در اصالت و صدور این نسخه شفابخش نداشتم، همه این پوزخندها را به جان خریدم و با قوتی هر چه تمام‌تر به خوردن (آب باران) تا به هفتاد روز ادامه دادم، دوستان پس از بهبودی کامل من به دنبال آب باران آمدند، ما هم آنچه داشتیم به این و آن دادیم و این برنامه همچنان ادامه داشت تا جایی که دیدم مشتری زیاد و آب باران کمیاب، به ناچار بیش از یک سال آب باران از شمال آوردم و بین دوستان تقسیم کردم.

گفتنی است که پاره‌ای از دوستان اصرار داشتند که ما عکس دیگری از عروق همان (داپلر) بگیریم تا مقایسه کنند ولی من که حرکات گردنم را بهتر از اول می‌دیدم مایل نبودم، اما روزی در بیمارستان مدرّس بودم و این بیمارستان دستگاه جدید (داپلر) آورده بود. این دستگاه جدید سبب شد که عکس رنگی دیگری از عروق بگیرم و خانم دکتر هنگام گرفتن عکس مرتب می‌گفت: شما چرا این عکس را می‌گیرید؟ شما که ناراحتی ندارید؟ و همه چیز نرمال است و خلاصه ما به شکرانه این موهبت بزرگ نه فقط جلد اول

کتاب (گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام) را به طبع رساندیم، بلکه موفق به طبع جلد دوم و انشاء الله سوم آن هم شدیم که اینک پیش رو دارید.

«هذا من فضل ربِّي». و اما اصل نسخه شفا بخش این است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَنِي جِبْرَائِيلُ دَوَاءً لَا يَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى دَوَاءٍ. فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا ذَلِكَ الدَّوَاءُ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُؤْخَذُ مَاءُ الْمَطْرَمَنْ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ إِلَى الْأَرْضِ. ثُمَّ يُجْعَلُ فِي إِنَاءٍ نَظِيفٍ وَ يُقْرَأُ عَلَيْهِ الْحَمْدُ إِلَى آخِرِهَا سَبْعِينَ مَرَّةً وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْمَعُودَتَيْنِ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ يَشْرَبُ مِنْهُ قَدْحًا بِالْغَدَاةِ وَ قَدْحًا بِالْعِشِيِّ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَيَنْزِعَنَّ اللَّهُ ذَلِكَ الدَّاءَ مِنْ بَدَنِهِ وَ عِظَامِهِ وَ مَخِّهِ وَ عُرْوِقِهِ»^۱



شما از کجا دانستید که فاطمه بنت اسد مادر مکرمه
 مولا علی علیه السلام در ایام توقف در درون کعبه، (خانه خدا)
 غذای بهشتی میل می کردند، که در صفحه ۸۴ کتاب
 گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام جلد اول نوشتید: (خدا
 با مائده ویژه ای چنان به خوبی و مهربانی از مادر مکرمه
 مولا پذیرایی فرمود که چون غذای بهشتیان نیاز به
 دفع هم نبود؟)

□ اثبات این مطلب خیلی راحت و آسان است و به سند هم نیازی ندارد که
 خواسته اید زیرا آنچه مسلم و قطعی است، این است که مادر مکرمه مولا
 علی علیه السلام، طول سه چهار روز توقف در درون کعبه، روزه دار که نبود، آب و
 نانی هم که به همراه نداشت و ارتباط او هم با بیرون به کلی قطع و راهها نیز
 مسدود بود، با این حساب همان طوری که در کتاب آوردم مهمان خدا بود و
 خدای میزبان هم طبق معمول پذیرایش با مائده بهشتی است و مهمان بهشتی
 هم نیازمند به دفع نیست، و شما برای خدشه دار کردن باور ما کافی است که به
 ما بگویید دست شویی خانه کعبه در کجاست؟

و اما برای این که این سؤال هم بی سند نباشد، از میان دهها شواهد تاریخی
 به داستان زیر توجه بفرمایید:

عباس بن عبدالمطلب می گوید: ما با جمعی از قبيله «بنی عبدالعزی» رو به
 روی خانه کعبه در مسجد الحرام نشسته بودیم که ناگهان فاطمه بنت اسد که
 درد زایمان او را ناراحت کرده بود، پدیدار گشته و نزد خانه آمد و گفت:



(پروردگارا! من ایمان دارم به تو و به همه پیامبران و کتاب‌هایی که از سوی تو آمده، و گفتار جدم ابراهیم خلیل را تصدیق دارم و به او که این خانه کعبه را بنا کرد، پروردگارا! به حق همان کسی که این خانه را بنا کرد و به حق این نوزادی که در شکم من است، ولادت او را بر من آسان گردان.) یزید بن قعب گوید: ناگهان دیدم قسمت پشت خانه کعبه شکافته شد و فاطمه به داخل خانه رفت و از دیدگان ما پنهان گردید و دیوار خانه نیز (مانند نخست) به هم پیوست، ما که چنان دیدیم، خواستیم قفل در را باز کنیم ولی در باز نشد و دانستیم که (سری در این کار هست و این ماجرا) از جانب خدای تعالی است.

این مطلب به سرعت در شهر پیچید و مردم در سر هر کوی و برزن از آن بحث و گفت و گو می‌کردند و زنان پرده نشین نیز از این ماجرای شگفت‌انگیز با خبر شده و از آن سخن می‌گفتند.

سه روز از این ماجرا گذشت و چون روز چهارم شد، فاطمه از همان مکان بیرون آمد و علی علیه السلام را در دست داشت و به مردم می‌گفت.

خدای تعالی مرا بر زنان پیش از خود برتری بخشید، زیرا آسیه دختر مزاحم خدای عزوجل را در مکانی پرستش کرد که جز به صورت اضطرار و ناچاری نمی‌بایستی پرستش او را نمود و مریم دختر عمران نخله خشک را حرکت داد تا از آن رطب تازه خورد و من در خانه خدا رفتم و از روزی و میوه بهشتی خوردم و چون خواستم از خانه بیرون آیم، هاتفی ندا کرد که ای فاطمه نام این مولود را علی بگذار.^۱

۱. کتاب زندگانی امیر المؤمنین علیه السلام، طبع ۱۲، ص ۲۴.

من فکر می‌کردم در قم فقط مسجد جمکران به امر امام زمان علیه السلام، ساخته شده است، اما پس از مطالعه جلد اول کتاب (گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام) دانستم مسجد دیگری هم به نام مسجد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در راه قم به تهران به امر امام عصر علیه السلام درست شده است، بسیار مایلم جریان آن را بدانم ولی متأسفانه شما ما را به کتاب (امامت و مهدویت) حضرت آیه الله صافی حواله دادید، ما چون دسترسی به آن کتاب نداریم، استدعا دارد چگونگی آن را مرقوم دارید، سپاسگزارم.

□ علت ارجاع آن به کتاب آیه الله صافی برای فرار از تطویل و کاستن از حجم کتاب بود، اما اینک که جمعی از علاقمندان جریان آن را جداً خواسته‌اند، تمامی آن داستان چنین است که مطالعه می‌فرمایید:

اخیراً در محلی که سابقاً بیابان و خارج از شهر قم بود، در کنار راه قم به تهران، سمت راست کسی که از قم به تهران می‌آید، توسط جناب حاج یدالله رجبیان از اخیار قم، مسجد مجلل و باشکوهی به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بنا گردید، که هم اکنون دایر است و نماز جماعت در آن منعقد می‌گردد.

«در شب چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارک رجب ۱۳۹۸، مطابق هفتم تیر ماه ۱۳۵۷، حکایت ذیل را راجع به این مسجد، شخصاً از صاحب حکایت

جناب آقای احمد عسکری کرمانشاهی که از اخیار بوده و سال‌ها است در تهران متوطن می‌باشد، در منزل جناب آقای رجیبیان با حضور ایشان و برخی دیگر از محترمین، شنیدم.^۱

«آقای عسکری نقل کرد: حدود هفده سال پیش، روز پنج شنبه‌ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح بودم، در زدند. رفتم بیرون، دیدم سه نفر جوان که هر سه مکانیک بودند، با ماشین آمدند، گفتند: تقاضا داریم امروز که روز پنج شنبه است، با ما همراه شوید تا به مسجد جمکران مشرف شویم، دعا کنیم، حاجتی شرعی داریم.»

این جانب جلسه‌ای داشتم که جوان‌ها را در آن جمع می‌کردم و نماز و قرآن می‌آموختند. این سه جوان از همان جوان‌ها بودند، من از این پیشنهاد خجالت کشیدم، سرم را پایین انداختم و گفتم: من چکاره‌ام بیایم دعا کنم. بالاخره اصرار کردند، من هم دیدم نباید آن‌ها را رد کنم، موافقت کردم. سوار شدم و به سوی قم حرکت کردیم. در جاده تهران (نزدیک قم) ساختمان‌های فعلی نبود، فقط دست چپ یک کاروانسرای خرابه به نام «قهوه خانه علی سیاه» بود، چند قدم بالاتر، از همین جا که فعلاً «حاج آقا رجیبیان» مسجدی به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بنا کرده است، ماشین خاموش شد. رفقا که هر سه مکانیک بودند، پیاده شدند، سه نفری کاپوت ماشین را بالا زدند و به آن مشغول شدند. من از یک نفر آن‌ها به نام علی آقا یک لیوان آب گرفتم، برای قضای حاجت و تطهیر، رفتم که بروم توی زمین‌های مسجد فعلی، دیدم سیدی بسیار زیبا و سفید، ابروهایش کشیده، دندان‌هایش سفید، و خالی بر صورت مبارکش بود، بالباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمامه سبز

۱. این‌ها بیانات حضرت آیه الله صافی گلپایگانی است.

مثل عمامه خراسانی‌ها، ایستاده و با نیزه‌ای که به قدر هشت نه متر بلند است زمین را خط کشی می‌نماید. گفتم: اول صبح آمده است این‌جا جلو جاده، دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند، نیزه دستش گرفته است. (آقای عسکری در حالی که از این سخنان خود پشیمان و عذرخواهی می‌کرد گفت): گفتم: عمو! زمان تانک و توپ و اتم است، نیزه را آورده‌ای چه کنی، برو دژست را بخوان. رفتم برای قضای حاجت نشستم. صدا زد:

آقای عسکری آن‌جا ننشین، این‌جا را من خط کشیده‌ام مسجد است.

من متوجه نشدم که از کجا مرا می‌شناسد، من مانند بچه‌ای که از بزرگ‌تر اطاعت کند، گفتم: چشم، پاشدم، فرمود: برو پشت آن بلندی.

رفتم آن‌جا، پیش خود گفتم: سر سؤال با او را باز کنم، بگویم آقا جان، سید، فرزند پیغمبر، برو دژست را بخوان، سه سؤال پیش خود طرح کردم.

۱. دو فرسخ از قم آمده‌ای بیرون زیر آفتاب نقشه می‌کشی، درس نخوانده معمار شده‌ای؟!

۲. هنوز مسجد نشده، چرا در آن قضاء حاجت نکنم؟

۳. در این مسجد که می‌سازی جن نماز می‌خواند یا ملائکه؟

این پرسش‌ها را پیش خود طرح کردم، آمدم جلو سلام کنم. ابتدا او به من سلام کرد، نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت. دستهایش سفید و نرم بود. چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم و (چنان که در تهران هر وقت سیدی شلوغ می‌کرد، می‌گفتم، مگر روز چهارشنبه است) عرض کردم روز چهارشنبه نیست، پنج‌شنبه است، چرا آمده‌ای میان آفتاب.

هنوز مطلب را نگفته بودم که تبسم کرد.

فرمود: پنج‌شنبه است، چهارشنبه نیست.

و فرمود: سه سؤالی را که داری بگو ببینم. من متوجه نشدم که قبل از این که سؤال کنم، از ما فی الضمیر من اطلاع داد. گفتم: سید فرزند پیغمبر، درس را ول کرده‌ای اول صبح آمده‌ای کنار جاده، نمی‌گویی در این زمان تانک و توپ، نیزه به درد نمی‌خورد، دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند، برو دَرَسْت را بخوان. خندید، چشمش را انداخت به زمین، فرمود: دارم نقشه مسجد می‌کشم.

گفتم: برای جن یا ملائکه، فرمود: برای آدمیزاد، این جا آبادی می‌شود.
گفتم: بفرمایید ببینم این جا که می‌خواستم قضای حاجت کنم، هنوز مسجد نشده است!

فرمود: یکی از عزیزان فاطمه علیها السلام در این جا بر زمین افتاده و شهید شده است. من مربع مستطیل خط کشیده‌ام. این جا می‌شود محراب، این جا که می‌بینی قطرات خون است که مؤمنین می‌ایستند، این جا که می‌بینی، مستراح می‌شود و این جا دشمنان خدا و رسول به خاک افتاده‌اند. همین طور که ایستاده بود برگشت و مرا هم برگرداند، فرمود: این جا می‌شود حسینیه، و اشک از چشمانش جاری شد، من هم بی اختیار گریه کردم.

فرمود: پشت این جا می‌شود کتابخانه، تو کتاب‌هایش را می‌دهی؟ گفتم: پسر پیغمبر، به سه شرط، اول این که من زنده باشم.
فرمود: انشاء الله.

شرط دوم این است که این جا مسجد شود.

فرمود: بارک الله.

شرط سوم این است که به قدر استطاعت، ولو یک کتاب شده برای اجرای

امر تو پسر پیغمبر بیاورم، ولی خواهش می‌کنم برو دَرَسْت را بخوان، آقا جان

این هوا را از سرت دور کن.

دو مرتبه خندید مرا به سینه خود گرفت.

گفتم: آخر نفرمودید این چاراکمی می سازد؟ فرمود: یدالله فوق ایدیهم.

گفتم: آقا جان، من این قدر درس خوانده‌ام، یعنی دست خدا بالای همه دستهاست.

فرمود: آخر کار می بینی، وقتی ساخته شد به سازنده‌اش از قول من سلام برسان.

مرتبه دیگر هم مرا به سینه گرفت و فرمود:

خدا خیرت بدهد.

من آمدم رسیدم سر جاده، دیدم ماشین راه افتاده، گفتم: چطور شد؟ گفتند: یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم، وقتی آمدی درست شد. گفتند: باکی زیر آفتاب حرف می زدی؟ گفتم: مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود ندیدید؟ من با او حرف می زدم. گفتند: کدام سید؟ خودم برگشتم دیدم سید نیست، زمین مثل کف دست، پستی و بلندی نبود، هیچ کس نبود.

من یک تکانی خوردم آمدم توی ماشین نشستم، دیگر با آن‌ها حرف نزد. به حرم مشرف شدم، نمی دانم چطوری نماز ظهر و عصر را خواندم. بالاخره آمدیم جمکران، ناهار خوردیم، نماز خواندم، گیج بودم، رفقا با من حرف می زدند، من نمی توانستم جوابشان را بدهم.

در مسجد جمکران، یک پیر مرد یک طرف من نشسته و یک جوان طرف دیگر، من هم وسط ناله می کردم، گریه می کردم. نماز مسجد جمکران را خواندم، می خواستم بعد از نماز به سجده بروم، صلوات را بخوانم، دیدم آقای سید که بوی عطر می داد، فرمود: آقای عسکری سلام علیکم. نشست

پهلوی من.

تُن صدایش همان تن صدای سید صبحی بود. به من نصیحتی فرمود. رفتم به سجده، ذکر صلوات را گفتم. دلم پیش آن آقا بود. سرم به سجده گفتم، سر بلند کنم پیرسم شما اهل کجا هستید، مرا از کجا می شناسید. وقتی سر بلند کردم، دیدم آقا نیست. به پیر مرد گفتم: این آقا که با من حرف می زد، کجا رفت؟ او را ندیدی؟ گفت: نه. از جوان پرسیدم، او هم گفت: ندیدم، یک دفعه مثل این که زمین لرزه شد، تکان خوردم، فهمیدم که حضرت مهدی علیه السلام بوده است. حالم به هم خورد، رفقا مرا بردند آب به سر و رویم ریختند. گفتند: چه شده؟ خلاصه نماز را خواندیم، به سرعت به سوی تهران برگشتیم.

مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی را وقت ورود در تهران ملاقات کردم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و خصوصیات را از من پرسید، گفت: خود حضرت بوده اند، حالا صبر کن، اگر آن جا مسجد شد درست است.

مدتی قبل، روزی یکی از دوستان، پدرش فوت کرده بود، به اتفاق رفقای مسجدی، او را به قم آوردیم به همان محل که رسیدیم، دیدیم دو پایه خیلی بلند، بالا رفته است پرسیدم، گفتند: این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی علیه السلام پسرهای حاج حسین آقا سوهانی می سازند، و اشتباه گفتند. وارد قم شدیم، جنازه را بردیم باغ بهشت دفن کردیم، من ناراحت بودم، سر از پا نمی شناختم به رفقا گفتم: تا شما می روید نهار بخورید، من الآن می آیم، تاکسی سوار شدم، رفتم سوهان فروشی پسرهای حاج حسین آقا پیاده شدم، به پسر حاج حسین آقا گفتم: این جا شما مسجد می سازید؟ گفت: نه، گفتم: این مسجد را کی می سازد؟

گفت: حاج یدالله رجبیان. تا گفتم: «یدالله» قلبم به تپش افتاد. گفت: آقا چه

شد؟ صندلی گذاشت، نشستم، نخیس عرق شدم، با خود گفتم: «یدالله فوق
آیدیهم» فهمیدم حاج یدالله است. ایشان را هم تا آن موقع ندیده و
نمی‌شناختم. برگشتم تهران به مرحوم حاج شیخ جواد گفتم.
فرمود: برو سراغش، درست است.

من بعد از آن که چهار صد جلد کتاب خریداری کردم، رفتم قم، آدرس
محل کار (پشمبافی) حاج یدالله را پیدا کردم، رفتم کارخانه، از نگهبان
پرسیدم، گفت: حاجی رفت منزل. گفتم: استدعا می‌کنم تلفن کنید، بگویید
یک نفر از تهران آمده، با شما کار دارد. تلفن کرد، حاجی گوشی را برداشت،
من سلام عرض کردم، گفتم: از تهران آمده‌ام، چهار صد جلد کتاب وقف این
مسجد کرده‌ام، کجا بیاورم؟ فرمود: شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی
با ما دارید؟ گفتم: حاج آقا، چهار صد جلد کتاب وقف کرده‌ام.

گفت: باید بگویید مال چیست؟

گفتم: پشت تلفن نمی‌شود، گفت: شب جمعه آینده منتظر هستم، کتاب‌ها
را بیاورید منزل چهار راه شاه، کوچه سرگرد شکراللهی، دست چپ، در سوم.
(لازم به تذکر است که این آدرس مال زمان سابق بوده که هم اکنون تغییر نام
یافته است.)

رفتم تهران، کتاب‌ها را بسته بندی کردم. روز پنج شنبه با ماشین یکی از
دوستان آوردم قم، منزل حاج آقا، ایشان گفت: من این طور قبول نمی‌کنم،
جریان را بگو. بالاخره جریان را گفتم و کتاب‌ها را تقدیم کردم. رفتم در
مسجد هم دو رکعت نماز حضرت خواندم و گریه کردم.

مسجد و حسینیه را طبق نقشه‌ای که حضرت کشیده بودند، حاج یدالله به
من نشان داد و گفت: خدا خیرت بدهد، تو به عهدت وفا کردی.

این بود حکایت مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام که تقریباً به طور اختصار و خلاصه گویی نقل شد. علاوه بر این، حکایت جالبی نیز آقای رجیبیان نقل کردند که آن را نیز مختصراً نقل می‌نمایم:

آقای رجیبیان گفتند: شب‌های جمعه، حسب المعمول، حساب و مزد کارگرهای مسجد را مرتب کرده و وجوهی که باید پرداخت شود، پرداخت می‌شد. شب جمعه‌ای، «استاد اکبر» بنای مسجد، برای حساب و گرفتن مزد کارگرها آمده بود، گفت: امروز یک نفر آقا (سید) تشریف آوردند در ساختمان مسجد و این پنجاه تومان را برای مسجد دادند، من عرض کردم: بانی مسجد از کسی پول نمی‌گیرد، با تندی به من فرمود: «می‌گویم بگیر، این را می‌گیرد»، من پنجاه تومان را گرفتم روی آن نوشته بود: برای مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام.

دو سه روز بعد، صبح زود زنی مراجعه کرد و وضع تنگ دستی و حاجت خودش و دو طفل یتیمش را شرح داد، من دست کردم در جیبهایم، پول موجود نداشتم، غفلت کردم که از اهل منزل بگیرم، آن پنجاه تومان مسجد را به او دادم و گفتم بعد خودم خرج می‌کنم و به آن زن آدرس دادم که بیاید تا به او کمک کنم.

زن پول را گرفت و رفت و دیگر هم با این که به او آدرس داده بودم، مراجعه نکرد، ولی من متوجه شدم، که نباید پول را داده باشم و پشیمان شدم. تا جمعه دیگر استاد اکبر برای حساب آمد، گفت: این هفته من از شما تقاضایی دارم، اگر قول می‌دهید که قبول کنید، بگویم، گفتم: بگویید، گفت: در صورتی که قول بدهید قبول کنید، می‌گویم. گفتم: آقای استاد اکبر اگر بتوانم از عهده‌اش برآیم، گفت: می‌توانی، گفتم: بگو، گفت: تا قول ندهی نمی‌گویم. از

من اصرار که بگو، از او اصرار که قول بده تا من بگویم.

آخر گفتم: بگو قول می‌دهم. وقتی قول گرفت، گفتم: آن پنجاه تومان که آقا دادند برای مسجد، بده به خودم. گفتم: آقای استاد اکبر، داغ مرا تازه کردی، (چون بعد از دادن پنجاه تومان به آن زن پشیمان شده بودم و تا دو سال بعد هم، هر اسکناس پنجاه تومانی به دستم می‌رسید، نگاه می‌کردم شاید آن اسکناس باشد.)

گفتم: آن شب مختصر گفتم، حالا خوب تعریف کن بدانم. گفتم: بلی، حدود سه و نیم بعد از ظهر هوا خیلی گرم بود. در آن بحران گرما مشغول کار بودم، دو سه نفر کارگر هم داشتم، ناگاه دیدم یک آقای از یکی از درهای مسجد وارد شد، با قیافه‌ای نورانی، جذاب، با صلابت، که آثار بزرگی و بزرگواری از او نمایان است، وارد شدند دست و دل من دیگر دنبال کار نمی‌رفت، می‌خواستم آقا را تماشا کنم. آقا آمدند اطراف شبستان قدم زدند، تشریف آوردند جلو تخته‌ای که من بالای کار می‌کردم، دست کردند زیر عبا پولی در آوردند، فرمودند: استاد این را بگیر، بده به بانی مسجد.

من عرض کردم: آقا، بانی مسجد پول از کسی نمی‌گیرد، شاید این پول را از شما بگیرم و او نگیرد و ناراحت شود. آقا تقریباً تغیر کردند، فرمودند: «به تو می‌گویم بگیر. این را می‌گیرد.» من فوراً با دست‌های گچ آلود، پول را از آقا گرفتم، آقا تشریف بردند بیرون.

پیش خود گفتم: این آقا در این هوای گرم کجا بود؟

یکی از کارگرها را به نام شهدی علی، صدا زدم، گفتم: برو دنبال این آقا تا به بینی کجا می‌روند؟ با چه کسی و با چه وسیله‌ای آمده بودند؟ شهدی علی رفت. چهار دقیقه شد، پنج دقیقه شد، ده دقیقه شد، شهدی علی نیامد، خیلی

حواسم پرت شده بود، مشهدی علی را صدا زدم پشت دیوار ستون مسجد بود، گفتم: چرا نمی آیی؟

گف: ایستادم آقا را تماشا می کنم، گفتم: بیا، وقتی آمد، گفتم: آقا سرشان را زیر انداختند و رفتند، گفتم: با چه وسیله ای؟ ماشین بود؟ گفتم: نه، آقا هیچ وسیله ای نداشتند، سر به زیر انداختند و تشریف بردند. گفتم: تو چرا ایستاده بودی؟ گفتم: ایستاده بودم آقا را تماشا می کردم.

آقای رجیبیان گفتم: این جریان پنجاه تومان بود، ولی باور کنید که این پنجاه تومان یک اثری روی کار مسجد گذارد خود من امید این که این مسجد به این گونه بنا شود و خودم به تنهایی آن را به این جا برسانم، نداشتتم. از موقعی که این پنجاه تومان به دستم رسید، روی کار مسجد و روی کار خود من اثر گذاشت.^۱



۱. کتاب امامت و مهدویت، جلد سوم، صفحات ۲۸ تا ۳۶ پاورقی طبع سوم.



استدعا دارد، عبارت «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ» را
قدری روشن توضیح دهید تا دوستان بهره‌مند شوند. ۱۴۹

□ این کلمات که فرازی از زیارت جامعه کبیره است، خطاب به ائمه علیهم‌السلام بوده و هم اینک در عصر غیبت مخاطبش شخص حضرت بقیه‌الله الاعظم امام زمان روحی فداه است و ظاهر معنی آن این است که خداوند به واسطه شما و به خاطر شما می‌گشاید و پایان می‌دهد.

از باب مثال این که می‌بینید دولتمردان جهان هنگام بازگشایی کارهای خیر و قیچی کردن نوار، نام خدا و پیامبر و امام، و بعضاً شخصیت‌های مورد علاقه را به زبان می‌آورند، ریشه در سنت الهی دارد، و خدای متعال وجود و هستی را، خلافت و جانشینی را، تمامی خیرات و همه کمالات را به برکت وجود ائمه معصومین علیهم‌السلام گشوده، و به آخر می‌رساند، و از این بالاتر نه فقط خدای متعال، هستی را به برکت وجود پیامبر و امامان گشود، بلکه همه هستی را به خاطر اینان آفرید و اگر اینان نبودند، بودی نبود، خیری نبود، فضل و فیضی نبود، لطف و عنایتی نبود، خیرات و برکاتی نبود، اصل بود که نبود، آثار بود هم نبود.

حضرت امام باقر علیه‌السلام، در مقامی سخن پروردگار عالم را چنین آورده که خدای متعال خطاب به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

اگر تو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام و خاندان راهنما و هدایت یافته شما نبودند، من بهشت و دوزخ و جاو مکان و زمین و آسمان و فرشتگان و هیچ موجودی که مرا عبادت کند نمی‌آفریدم، به خاطر شما بود که آغاز آفرینش نمودم و

صندوقچه هستی را گشودم.^۱

آری:

ای جودِ تو مایهٔ وجودِ همه کس
معلوم شود بود و نبود همه کس

ای بودِ تو سرمایهٔ بودِ همه کس
یک لحظه اگر بودِ تو نابود شود



۱۵۰

استاد، ما اطلاعاتمان در سطح پایین است، بعضی از پاسخ‌ها را درست نمی‌فهمیم، خواهشمند است، «بِیْمْنِهِ رِزْقَ الْوَرَى»، را جوری شرح دهید که همگی بفهمیم، سپاسگزارم.

□ بسیار خوب، اما از این که بعضی از پاسخ‌ها در سطحی نبود که همه بفهمند، متأسفم! امیدوارم پاسخ این سؤال با استمداد از امام عصر روحی فدا، آن قدر ساده و همه فهم باشد که جای گله نماند.

معنی ظاهری سؤال شما این است که می‌گوییم به برکت وجود امام زمان علیه السلام مردم روزی می‌خورند و از انواع نعمت‌های الهی بهره‌مند هستند. یعنی اگر وجود با برکت امام زمان علیه السلام نباشد خدا نظر رحمتش را از ما سلب کرده و دروازه ارسال نعمت‌ها را می‌بندد.

از نظر من تا این جا جواب سؤال شما به راحتی داده شد، اما چون می‌دانم شما به این مقدار جواب راضی نیستید، چند مثال می‌آورم تا کاملاً روشن شود: ملاحظه کنید، باغبان چرا کشتش را آبیاری می‌کند؟

چرا سم پاشی می‌کند؟

چرا کود می‌دهد؟

چرا این همه فعالیت و کار؟

چرا این همه زحمت و رنج؟

چرا این همه بی‌خوابی و شب‌زنده‌داری؟

و خلاصه، چرا این همه غصه و ناراحتی؟



پاسخ همه این چراها، یک کلمه است، و آن این است که به هدف برسد. هدف چیست؟ و باز هم یک کلمه: محصول و برداشت محصول پس معلوم شد که، تمام رنج باغبان در آبیاری و ... برای برداشت محصول؛ است. اینک که هدف روشن گردید همین جا این سؤال مطرح است و آن این که: لا به لای این درختان و بوته های گل، علف هرزه هایی هم بودند، به قسمی که، هر وقت باغبان درختان را آبیاری می کرد، آن علف هرزه ها هم روحی تازه کرده و سیراب می شدند، و هم زمان با درختان باغ رشد می کردند. با این حساب باور کردنی است که بگوییم (علف هرزه ها) هم هدف است؟! و یا علاوه بر (محصول) که هدف اولیه و اساسی باغبان است، بگوییم او هدف دومی هم دارد که رشد علف های مزاحم است؟!!

این جا قطعاً پاسخ منفی است! زیرا: علف هدف نیست! اجازه بفرمایید دایره را تنگ تر و فشرده تر کنیم تا مطلب برای همه افراد قابل درک باشد.

کمتر کسی است که در خانه اش حتی یک گلدان گل نباشد، همه مردم ما به گل و درخت و سبزه علاقمندند و هر کسی در خانه خود و یا محل کارش حداقل یک گلدان دارد، و هر روز به سراغ گل و گلدانش رفته و آن را آبیاری می کند. و اینک از شما سؤال می کنم شما که هر روز به سراغ این گلدان می روید و آن را آب می دهید، هدفتان چیست؟ و چه می خواهید؟ قطعاً پاسخ شما این است که: این گل رشد کند، برگهایش باطراوت تر و غنچه ها زیادتر و بالاخره شکوفاتر شوند، بسیار خوب، هدف خوبی است، اما باید عرض کنم که، حتماً توجه دارید، هر روز که شما پای این گل آب می ریزید، علاوه بر گل ها، کرم ها، شته ها، و انواع باکتری ها هم از پذیرایی گرم شما بهره مند گشته، لیبی تر می کنند و سیراب می شوند! آیا این ها هم که بر شمردیم جزو هدف شما

است؟!

حتماً پاسخ سؤال منفی است، و در توضیح مطلب خواهید گفت که، آن‌ها چون طبیعتاً در سایه گل آرمیده‌اند، به برکت وجود گل، لبی ترکرده و نفسی تازه می‌کنند!

مثال دیگری عرض کنم:

شخصیت بسیار والا مقامی را پس از سال‌ها انتظار موفق شدید که به شام یا ناهار (به تنهایی) دعوت کنید، و به افتخار او سفره رنگینی هم تهیه دیدید و از این که این افتخار نصیب شما گشته به خود می‌بالید.

روز موعود به خلاف انتظار دیدید که دو سه نفر به اصطلاح (طفیلی) هم به آن شخصیت مورد علاقه شما چسبیدند و به درون خانه آمدند!

در این ماجرا و در این حالت شما هرگز به خودتان اجازه نمی‌دهید، که رو تَرش کرده و همراهانش را بیرون کنید، بلکه به احترام آن (شخصیت عالی قدر) آن (ناخوانده‌ها) و (طفیلی‌ها) را هم به گرمی می‌پذیرید!

هنگام خوردن غذا گربه‌ای، دم جنبان، میو میو کنان بی اجازه وارد شد، این هم دعوت نداشت، اما از این ولیمه و از این سفره رنگین نصیب و بهره کافی بُرد! در همین اثنا سگ حیاط خانه هم پارس کرد، و استخوانی هم به او رسید. از پنجره اطاق هم هراسان مگسی وارد شده یک راست روی بشقاب خورشت نشست و تا می‌توانست از شیرۀ آن غذای لذیذ مکید. سفره را هم پس از صرف غذا جمع کردند، و بقایای آن را در باغچه حیاط ریختند، کبوترها، کلاغ‌ها، جغدها، پروانه‌ها، ملخ‌ها، سوسک‌ها، مارمولک‌ها، پشه‌ها، کرم‌ها، مگس‌ها، و انواع باکتری‌ها و... همه و همه به نوبت حمله کرده، هر یک به فراخور حال و نیاز و توان خود از آن بقایای سفره لبی ترکرده و شکمی از

عزادر آوردند!

اکنون وقت آن است که به سؤالات ما پاسخ دهید، سؤال ما این است که:

الف - آیا آن (طفیلی‌ها) هم منظور نظر شما و هدف شما بودند؟

جواب: خیر.

ب - گربه و سگ و مگس چگونه؟ جواب: خیر.

ج - کبوترها و کلاغ‌ها و جغدها و ... چگونه؟ جواب: خیر.

د - پشه‌ها و کرم‌ها و ... چگونه؟ جواب: خیر.

پس معلوم شد، که همه این‌ها غیر رسمی و (طفیلی) و (تبعی) بودند، هدف فقط آن (شخصیت ممتاز) و درختان و گل و محصول بود و بس.

اینک که با این مثال‌های ساده توانستیم هدف را روشن کنیم، به اصل مطلب برگشته و از کسانی که به اعتقاد ما پوزخند می‌زنند سؤال می‌کنیم که:

هدف از خلقت آسمان‌ها و زمین، افلاک و کهکشان‌ها چیست؟

خدا این همه مواد ب و این همه نعمت‌ها و خلاصه این سفره رنگین طبیعت را به خاطر چه کسانی گسترده است؟

به خاطر چه کسانی خورشید می‌تابد؟ ماه روشنی می‌دهد؟ باران می‌بارد؟ کرات در گردش و حرکتند؟ زمین در مدار خود درست می‌چرخد؟ و تصادفی پیش نمی‌آید؛ همه چیز منظم و مرتب است، این‌ها برای چیست؟ و برای چیست؟

آیا این همه تشکیلات، و این همه برنامه‌ها، و این همه نظم و انضباط، و این همه قدرت‌نمایی‌ها و این همه نعمت‌ها، و این همه محبت‌ها، و این همه رحمت و عطوفت و مهربانی‌ها، به خاطر دژخیمان و جنایتکاران و ستمگران و ابرقدرتان خونخوار است، که بخورند و بیاشامند، فربه و فربه‌تر شوند،

آنگاه خدا و فرستادگانش را به باد استهزاء گرفته بر ابدان مستضعفین جهان بتازند، و آن‌ها را زیر چکمه‌های خود له کرده و نابود سازند؟!!

آیا این باور کردنی است که این علف هرزه‌های جنایتکار (هدف) آفرینش باشند؟! اگر پاسخ مثبت است (نعوذ بالله) خدا شریک جرم است.

هیچ انسان عاقلی هدف آفرینش را، جنایت و خیانت نمی‌داند!

هدف از آفرینش جهان هستی این نیست که، مستی جنایتکار خون آشام به جان هم افتاده، خون هم دیگر را بکشد، بلکه این جهان با تمامی نعمات و مواهب آن، به خاطر پاکان و بندگان صالح و نیکوکارانی است، که در رأس آن، پاکانی چون پیامبران و ائمه دین، و اینک وجود ذی جود حضرت بقیه الله الاعظم مهدی روحی فدا، قرار گرفته است.

و این است معنی «بِیْمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى» که در نیایش‌ها می‌خوانیم و به آن معترفیم.

و اگر می‌شنویم که خدای متعال در شب معراج به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» این سخن عین حقیقت و واقعیت است نه تعارف و اغراق.

به نظر شما مگر شرط امامت حضور نیست، اگر هست
بفرمایید امامت امام غایب برای کیست؟ و کارش
چیست؟

□ از نظر اندیشمندان، شناخت امام در ابعاد مختلف ضروری است و تنها این نوع شناخت جوابگوی روایت معروف «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» خواهد بود.^۱

قشریون و ظاهر بینان، متأسفانه تنها به بُعد امامت امام توجه کرده و انتظارشان از امام این است که، وی همانند امام جماعت مسجد، امامت کرده و ارشاد کند! این گروه، بدبختانه اصلاً به بُعد ولایتی امام توجهی نکرده و شاید هم فرق بین امامت و ولایت را ندانند!

امام، تنها امام جماعت نیست. بلکه:

امام، قلب عالم امکان است.

امام، خلیفه الله است.

امام، واسطه بین خدا و خلق است.

امام، (وِعاءِ مشیتِ) خداست.

امام، سرچشمه فیضان جود و وجود است.

امام، هسته مرکزی در بطن هستی است.

امام، واسطه فیض تشریح و تکوین است.

به هر حال لازم است که در پاسخ این سؤال عرض کنم که امام از نظر و جنبه امامتی چنان که نوشتید بستگی تام به حضور دارد، و اما از نظر و جنبه ولایتی که عبارت از تصرف در امور کوتیه است، به گونه‌ای است که باید همه مقدرات تکوینی و آنچه در جهان به وقوع می‌پیوندد، از نظر امام بگذرد و آیات سوره قدر شاهد زنده‌ای بر این مدعاست، که فرمود:

«تَنْزَلُ الْمَلَكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ، سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»،
 در شب قدر ملائکه و روح اعظم به اذن پروردگار عالم، بر وجود امام زمان روحی فداه نازل شده و تمام امور و مقدرات را تسلیم امام علیه السلام می‌کنند و تا طلوع فجر سلام و تحیت می‌فرستند. این آیات اشاره به جنبه ولایتی امام دارد که موقوف به حضور امام در میان مردم نیست و امام هر کجا باشد برای او یکسان است، و فایده او از این نظر عاید همه مردم می‌گردد و این همان است که می‌فرماید:

«قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ»^۱؛ «قلب ما ظرف مشیت الهی است».

استاد لطفاً بفرمایید، چگونه مردم با امام علیه السلام بیعت

می‌کنند و مفاد بیعت چیست؟ ۱۵۲

□ بیعت به معنی عهد و پیمان و نیز به معنی پیمان دوستی و وفاداری است و در زمان ظهور، امام علیه السلام، پس از اتمام حجّت از یارانش بین رکن و مقام، بیعت می‌گیرد و یاران امام با امام زمان روحی فدا، پیمان دوستی و وفاداری می‌بندند و تعهد می‌کنند که بر سر پیمان تا پای جان ایستاده و خلاف نکنند.

مولا امیر المؤمنین علیه السلام، ضمن حدیثی طولانی مواد بیعت یاران حضرت را بیان فرموده که با هم می‌خوانیم:

۱. دزدی نکنند.
۲. زنا نکنند.
۳. مسلمانی را دشنام ندهند.
۴. خون کسی را به ناحق نریزند.
۵. به آبروی کسی لطمه نزنند.
۶. به خانه کسی هجوم نبرند.
۷. کسی را به ناحق نزنند.
۸. طلا، نقره، ذخیره نکنند.
۹. مال یتیم را نخورند.
۱۰. در مورد چیزی که یقین ندارند، گواهی ندهند.
۱۱. مسجدی را خراب نکنند.
۱۲. مشروب نخورند.

۱۳. حریر و خز نپوشند.
 ۱۴. در برابر سیم و زر سر فرود نیاورند.
 ۱۵. راه را بر کسی نبندند.
 ۱۶. راه را ناامن نکنند.
 ۱۷. گرد هم جنس بازی نگیرند.
 ۱۸. گندم و جو را احتکار نکنند.
 ۱۹. به کم قناعت کنند.
 ۲۰. طرفدار پاکی باشند.
 ۲۱. از پلیدی گریزان باشند.
 ۲۲. به نیکی فرمان دهند.
 ۲۳. از زشتی‌ها باز دارند.
 ۲۴. جامه‌های خشن بپوشند.
 ۲۵. خاک را متکای خود سازند.
 ۲۶. در راه خدا حقّ جهاد را ادا کنند.
- و...

او نیز در حقّ خود تعهّد می‌کند که:

۱. از راه آن‌ها برود.
۲. جامه‌ای مثل جامه آن‌ها بپوشد.
۳. مرکبی همانند مرکب آن‌ها سوار شود.
۴. آن چنان که آن‌ها می‌خواهند باشد.
۵. به کم راضی و قانع باشد.

۶. زمین را به یاری خدا پراز عدالت کند، آن چنان که پراز ستم شده است

۷. خدا را آن چنان که شایسته است بپرستند.

۸. برای خود دربان و نگهبان اختیار نکند.^۱

نکته: به فرموده ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۲؛ «روز قیامت خداوند هر گروهی را با امام و رهبرشان می خواند»، هر کسی در قیامت در خط همان رهبری قرار دارد که در این جهان خط او را انتخاب و با او بیعت کرده است.

اصبغ بن نباته کاتب مولا امیر المؤمنین علیه السلام گفت: حضرت فرمان داد که از کوفه تا مدائن با وی برویم. ما روز یکشنبه با حضرت راه افتادیم. اما عمرو بن حُرَیث با هفت نفر دیگر نیامدند و به جایی در حیره رفتند و گفتند: ما در این جا گردش کرده و روز چهارشنبه حرکت و جمعه برای نماز جمعه در مدائن حاضر می شویم، این هشت نفر در آن جا به گردش پرداخته و ظهر، هنگام غذا خوردن سوسماری دیدند، عمرو بن حُرَیث سوسمار را در کف دست گرفت و گفت: با این بیعت کنید این امیر المؤمنین علیه السلام است، آن‌ها همگی بیعت کردند و عمرو بن حُرَیث هشتمین آنان بود. اینان روز جمعه در حالی وارد مسجد شدند که حضرت در حال خواندن خطبه بود، حضرت چون این‌ها را دید نظری به آنان افکند و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدای عزوجل می فرماید روز قیامت هر گروهی از مردم با امامشان فرا خوانده شوند و من سوگند یاد می کنم که هشت نفر در قیامت با سوسمار که امامشان است محشور می شوند و اگر بنخواهم آنان را معرفی خواهم کرد. حُرَیث از ترس و شرمندگی بر زمین افتاد.^۳



۱. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۶۶.

۲. اسراء / ۷۱.

۳. ینابیع الموده، باب چهاردهم، ص ۷۱.



من تشنه شنیدن فضایل و مقامات والای امام زمانم علیه السلام

۱۵۳ لطفاً سیرابم کنید.

□ من به شنیدن آن از شما تشنه ترم ولی چه کنم که دستم خالی است و چون مراجرات قلم فرسایی درباره فضایل قطب عالم امکان و عصارة انبیا و اولیا نیست، به مانند دیگر ارادتمندان و عاشقان امام روحی فداه از اعماق قلب و با تمام وجود عرض می‌کنم که:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کند سر انگشت و صفحه بشمارند

اوصاف و فضایل امام عصر حضرت بقیة الله الاعظم روحی فداه را باید از پیامبر و امام شنید زیرا اینان اهل البیت‌اند و «أَهْلُ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ».

شخصیتی که عصارة انبیا و ائمه هدی و آئینه تمام نمای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است آن قدر عظیم و والا مقام است که بیان اوصافش کار هر کسی نیست پس چه بهتر آن را از زبان مبارک مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام بشنویم که در پاسخ مردی که می‌گفت مهدی علیه السلام از چه طایفه‌ای است فرمود:

مهدی علیه السلام از بنی هاشم، اوج قلۀ شامخ نژاد عرب، اقیانوس بیکران و مصب نهرهای فضیلت و پناه پناهندگان است، او معدن صفات است، هنگامی که همه آلوده شوند، در مقابل هیولای مرگ کمترین هراسی نداشته و اگر مؤمنین در محاصره دشمن قرار گیرند، ضعف و زبونی به خود راه ندهد، به هنگام پیکار شجاعان عقب نشینی نمی‌کند، سلحشور همیشه پیروز و شجاع و شیر ژبانی است که ریشه ستمگران را درو کرده، زخمهای گران بر پیکر آنان وارد می‌سازد، شمشیر برنده‌ای از شمشیرهای خدا است، دست

بخشنده خدا، و اوج قلّه شرافت است، بزرگواری او بر بهترین اصول استوار است، هیچ فتنه انگیزی تو را از پیروی او منصرف نکند، فتنه جویانی که اگر سخن بگویند بدترین گوینده و اگر ساکت نشینند حامل همه پلیدیهایند.^۱

مولا آنگاه به ذکر او صاف حضرت مهدی علیه السلام پرداخت و فرمود:

دژی محکم و پناه گاهی وسیع و دانشش از همه افزونتر و جهدش در صلّه ارحام از همه بیشتر است، بارالها! بیعتش را پایان بخش همه دردها قرار بده، به وسیله او پراکندگی و شکافها را بر طرف بفرما، و اگر خدا خیر چنین روزی را نصیبت کرده به او رسیدی از او روی متاب، آه چقدر مشتاق دیدار اویم.^۲

و همچنین از لسان مبارک حضرت امام باقر علیه السلام می شنویم که در بزرگداشت مقام والای امام عصر روحی فداه فرمود:

«أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبَقِيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ».^۳

قطعاً اگر من آن روز را درک می کردم می خواستم زنده بمانم تا جانم را برای صاحب الامر فدا کنم.

حضرت امام صادق علیه السلام نیز عشق و علاقه شدید خویش را نسبت به امام عصر حضرت بقیّة الله الاعظم روحی فداه به حدّ اعلی رسانیده می فرماید:

اگر من زمان او را درک می کردم تمام عمر خود را در خدمت او سپری می کردم.

«لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي».^۴

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۵؛ و بشارة الاسلام، ص ۵۲.

۲. همان.

۳. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۲۶۹؛ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

۴. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۳۸۵؛ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸؛ و عقد الدرر،

ص ۱۶۰.

آن حضرت از طولانی شدن غیبت امام زمان روحی فداه چنان به خاک افتاده می‌نالد تو گویی عزیزان خود را از دست داده است.


ملاحظه کنید:

از سُدیر صیرفی نقل شده که گفت من و مفضل بن عمر و ابو نصیر و ابان ابن تغلب به خدمت حضرت امام صادق علیه السلام رسیدیم، دیدیم آن حضرت با جامه خبیری طوقدار و بدون یقه و با آستین کوتاه بر روی خاک نشسته و با حالتی پریشان و دلی سوزان می‌گرید. غم و اندوه در چهره‌اش نمایان و دگرگونی در سیمایش هویدا و اشک در دیدگان مبارکش حلقه زده و می‌فرماید:

ای سرور من غیبت تو خواب را از من ربوده و بستر زمین را بر من تنگ نموده و آرامش قلبم را از بین برده است.

سرور من غیبت تو گرفتاری و مصیبت مرا به مصائب ابدی پیوند زده که از دست دادن یکی پس از دیگری موجب نابودی جمع و تعداد ما می‌گردد، احساس نمی‌کنم اشکهای چشمم خشک شود و ناله سینه‌ام فرو نشیند و آرام گیرد!

سُدیر گفت: با مشاهده این حالت هولناک و حادثه ناگوار عقل از سرمان پرید و قلبمان بی‌قرار و پریشان شد و گمان بردیم که آن حالت نشانه ناخوشی و بلای خطرناکی است و یا آفتی از روزگار به او رسیده است!

عرض کردیم ای فرزند بهترین خلق خدا، خداوند دیدگان شما را هرگز اشکبار نگرداند، به خاطر کدام حادثه این گونه گریان هستید؟ و چه پیش آمدی شما را بدین ماتم نشانده است؟! 

سُدیر می‌گوید: آنگاه امام علیه السلام آهی دردناک از سینه بر آورد به گونه‌ای که

نشانگر شدت خوف و ترس وی بود و فرمود:

وای بر شما صبح امروز در کتاب جفر دیدم و آن کتابی است مشتمل بر آگاهی بر مرگ‌ها و بلاها و مصیبت‌ها و دانش گذشته و آینده تا روز قیامت. و خداوند این کتاب را به محمد ﷺ و امامان بعد از او اختصاص داده است، در این کتاب درباره ولادت قائم ما اهل بیت و غیبت او و طولانی شدن آن و طول عمر وی و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و پیدایش شک و تردید در دل‌هایشان از طولانی شدن غیبت قائم و برگشتن بیشتر آنان از دین و دست کشیدن از دیانت اسلام که خداوند سبحان می‌فرماید: (و ما مقدرات و نتیجه کردار نیک و بد هر انسانی را به گردنش افکنندیم) ملاحظه می‌کردم که دلم سوخت و غم و اندوه بر من چیره شد!

جای مخصوص خدا در اصل جای حضرتست

سرمه چشم ملائک جای پای حضرتست

سخت پابندند نوح و آدم و موسی به او

صد چو ابراهیم و عیسی مبتلای حضرتست

خلق عالم جملگی از بدو خلقت تا ابد

میهمان بر سفره جود و عطای حضرتست

پهنه هستی به آن وسعت که دارد بی دریغ

گوشه‌ای از گوشه صحن و سرای حضرتست

رحمت بی انتها یک رشحه‌ای از رحمتش

خوان نعمت سفره‌ای از سفره‌های حضرتست

عشق را پرسیدم از میزان عقل و علم گفت

قطره‌ای از قلم بی انتهای حضرتست

عارفی می‌گفت خاک پاک فردوس برین
 مشتی از خاک در دولت سرای حضرتست
 کهکشان‌ها خشتی از خاک جلال و رفعتش
 آسمان‌ها طاقی از مهمان سرای حضرتست
 معدن علم خداوند تعالی سینه‌اش
 مظهر قدرت، ید قدرت نمای حضرتست
 حضرت مولا امیرالمؤمنین یعسوب دین
 شائق دیدار روی دلربای حضرتست^۱
 ورد هر عارف بُود صبح و مسا اسماء او
 نای هر عاشق پُر از شور و نوای حضرتست
 وا اگر شد عقده سر در گم هجران او
 خود رهین پنجه مشکل گشای حضرتست
 گرچه رد پای او مخفی است از انظار خلق
 صد هزاران دل روان اندر قفای حضرتست
 کی توان شکر خدا کردن که از الطاف او
 بر لب ناقابل مدح و ثنای حضرتست
 هر کسی شد مست چیزی اندرین عالم ولی
 شکر لله (ملتجی) مست ولای حضرتست



ببخشید شما در صفحه ۳۱۰ جلد ۲، کتاب
(مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب) حدیثی از امام
صادق علیه السلام آوردید، خلاصه اش این است که: «دنیا در نظر
امام زمان علیه السلام به منزله کف دستش است، همه جا را
می بیند»، مگر با چشم غیر مسلح می توان همه جا و
دورترین نقاط عالم را دید؟!

□ ما این سؤال را در صفحه ۱۸۹، ج ۱، کتاب (گفت و شنود پیرامون
موعود علیه السلام) پاسخ دادیم، در این جا فقط به مطلب آخر سؤالتان که به چشم غیر
مسلح اشاره کردید، پاسخ داده، می گویم: تا بیننده که باشد! اگر بیننده من و شما
باشیم، خیر، ما با چشم غیر مسلح حتی زیر پای خودمان را هم درست
نمی بینیم، ولی این تصوّر درباره پیامبر و امام درست نیست. زیرا پیامبر و امام
علاوه بر این که پشت سر را همانند جلو می بینند،^۱ در دورنگری هم کوه و
دشت و بیابان و خلاصه (در و دیوار) مانع دید آنان نیست.

برای آشنایی و شناخت بیشتر و بهتر با پیامبر و امام علیه السلام، داستان های
واقعی زیر را با هم می خوانیم:

هنگامی که سلطان حبشه از دنیا رفت، جبرئیل خبر مرگ او را به رسول
خدا صلی الله علیه و آله رسانید. پیغمبر به شنیدن این خبر ناراحت شده و گریه شدید کرد و
به مسلمانان فرمود: یکی از برادران شما در خارج از سرزمین حجاز از دنیا
رفته است، حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است، بر

جنازه او نماز گذاریم. بعضی گفتند: او کیست؟ حضرت فرمود: او پادشاه حبشه است، آنگاه به اتفاق مسلمانان به قبرستان بقیع آمد، و خداوند همه پستی و بلندی‌ها را در نظر او هموار کرد و از مدینه، سرزمین حبشه در مقابل چشمش نمایان شد و حضرت تابوت نجاشی را دید و بر آن نماز خواند و برای او طلب آمرزش کرد.^۱

و هم چنین در داستان جنگ (مؤته)، جنگی که میان مسلمانان و لشکر روم شرقی در شمال شبه جزیره در گرفت. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مسلمانان به فرماندهی جعفر بن ابی طالب برای جنگ با سپاه روم به (مؤته) رفته بودند، روزی پیامبر در مسجد بود، ناگهان پستی‌ها و بلندی‌ها در برابر دید پیغمبر مسطح گشت؛ چنان که جعفر را در (میدان مؤته) مشاهده کرد که با کفار مشغول پیکار است، ناگهان فرمود: جعفر کشته شد.^۲

و اما درباره ائمه علیهم السلام داستان‌های فراوانی در کتب روایی و تاریخی ما است که نقل آن‌ها به کتاب مستقلی نیازمند است و ما به عنوان نمونه داستان زیر را می‌آوریم، قطب راوندی جریان زیر را از ابو الصباح کنانی آورده، می‌گوید:

روزی به در سرای حضرت امام باقر علیه السلام آمده، در را کوبیدم، کنیز خدمتکار آن حضرت که پستان برجسته‌ای داشت، بر در سرا آمد و در را گشود، من دست خود را بر پستان او زده، گفتم: برو به آقای خود بگو من بر در سرا هستم (اجازه بفرمایید شرفیاب شوم).

ناگهان صدای مبارک امام از پشت حجاب‌ها از انتهای خانه بلند شده

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۹؛ و پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۶۹؛ و تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۳۰.

۲. پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۶۹ به نقل از بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۵۸.

فرمود: «أَدْخُلْ لَأُمَّ لَكَ»، داخل شو مادر تو را مبادا! وارد خانهٔ امام شده عرض کردم به خدا سوگند این حرکت از روی ریبه نبود و من در این کار قصدی جز زیاد شدن یقینم نداشتم!

امام فرمود: راست گفتی، اگر گمان برید که این دیوارها حاجب و حائل می‌شود، دیدگان ما را، هم چنان که حاجب می‌شود دیدگان شما را، پس چه فرقی بین من و شما خواهد بود، پرهیز از این که دیگر مثل این عمل را به جای آری.^۱



۱. منتهی الامال، ج ۲، باب ۷، فصل ۳، ص ۶۸

◇ اگر توّسل به غیر خدا جایز نیست، پس دعای توّسل
 ۱۵۵ برای چیست؟

□ توّسل یعنی وسیله قرار دادن، دست به دامن شدن، در دعای توّسل امامان را وسیله قرار می‌دهیم تا از خدا بخواهند که از ما بگذرد، و قلم عفو بر جرائم اعمال ما بکشد، و یا حاجات ما را برآورد، پیامبر و امامان علیهم‌السلام چون نزد خدا مقامی بس ارجمند و والا دارند، خداوند هم به خاطر این انوار پاک خواسته‌های ما را برآورده به خیر می‌فرماید.

گناه نابخشودنی آن جا است که ما به کلی خدا را فراموش کرده، مستقیماً از اینان بخواهیم که دعای ما را مستجاب کنند! در حالی که خواسته‌های ما چنین نیست و ما پیامبر و امام را واسطهٔ بین خود و خدا قرار می‌دهیم تا وساطت کنند و اگر در جایی هم رسماً از پیامبر و امام فرمان می‌بریم و طبق دستور آنها عمل کرده گوش به فرمانیم، این هم به خاطر این است که اطاعت خدا از اطاعت پیغمبر جدا نیست و پیامبر هیچ گامی بر خلاف خواست خدا بر نداشته، سخنان و کردار و رفتار پیغمبر، همه مطابق فرمان خداست. بنابراین اطاعت از پیامبر همان اطاعت خداست که فرمود:

﴿وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۱

در برابر خدا هیچ کس و هیچ صاحب مقامی کاره‌ای نیست، همگی عاجز و ضعیف و زبون و ناتوانند و تنها خداست که: ﴿عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ و این که می‌گوییم «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» حقیقت و اعتقاد قلبی است،

نه تعارف و مزاح.

توصیه حقیر به برادران و خواهران ایمانی این است که در خواسته‌های مادی و معنوی خود خیلی مواظب باشند، زیرا کمترین اشتباه و غفلت، عواقب نابخشودنی فراوانی خواهد داشت. توحید تنها به یکتایی خدا اعتقاد داشتن نیست، بلکه باید در تمام شؤون زندگی انسان پیاده شود و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد. البته این به آن معنا نیست که عالم اسباب را نادیده گرفته و در زندگی دنبال وسیله و سبب نرود، بلکه می‌گوییم تأثیر واقعی را در سبب نبیند و سر نخ همه اسباب را به دست مسبب الاسباب دیده و برای اسباب، استقلال قائل نبوده و همه آن‌ها را پرتوی از ذات پاک پروردگار بداند؛ ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزنی بی توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است. هر چند ترک اولایی بی‌ش نباشد، و دیدیم چگونه حضرت یوسف علیه السلام، بر اثر یک لحظه بی توجهی به این مسأله حیاتی سال‌ها زندانش تمدید شد! تا باز هم در کوره حوادث پخته‌تر و آبدیده‌تر شود و آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان پیدا کند، و بداند در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستمیده‌ای که در راه الله گام بر می‌دارند تکیه نماید.

حضرت یوسف علیه السلام، برای این که روزنه‌ای به آزادی پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند، تبرئه نماید به یکی از آن دو رفیق زندانی خود که می‌دانست آزاد خواهد شد، سفارش کرده که نزد مالک و صاحب اختیار خود از من سخن بگو تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت گردد، اما این غلام فراموشکار سفارش را به کلی از یاد برد و به دنبال آن، حضرت

یوسف علیه السلام چند سال دیگر در زندان بماند!

حضرت امام صادق علیه السلام در این ماجرا فرمود:

جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟
گفت: پروردگار من.

جبرئیل: چه کسی مهر تو را آنچنان در دل پدر افکند؟
یوسف: پروردگار من.

جبرئیل: چه کسی کاروان را به سراغ تو فرستاد، تا تو را از چاه نجات دهند؟

یوسف: پروردگار من.

جبرئیل: چه کسی سنگ را (که از بالای چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟
یوسف: پروردگار من.

جبرئیل: چه کسی تو را از چاه نجات داد؟
یوسف: پروردگار من.

جبرئیل: چه کسی مکر و حيلة زنان مصر را از تو دور کرد؟
یوسف: پروردگار من.

جبرئیل گفت: پروردگارت می فرماید چه چیز سبب شد که حاجت را نزد مخلوق من بُردی و نزد من نیاوردی؟

به همین جهت باید چند سال دیگر در زندان بمانی!

دلت را خانه ما کن، مصفا کردنش با من

به ما دردِ دل افشا کن، مداوا کردنش با من

۱. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، صفحه ۵۲۹؛ و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۵۵.

اگر گم کرده‌ای، ای دل کلید استجابت را
 بیا یک لحظه با ما باش، پیدا کردنش با من
 بیفشان قطره اشکی که من هستم خریدارش
 بیاور قطره‌ای اخلاص، دریا کردنش با من
 اگر درها برویت بسته شد، دل بر مکن بازآ
 در این خانه دق الباب کن واکردنش با من
 به من گو حاجت خود را اجابت می‌کنم آنی
 طلب کن آنچه می‌خواهی مهیا کردنش با من
 بیا قبل از وقوع مرگ روشن کن حسابت را
 بیاور نیک و بد را، جمع و منها کردنش با من
 چو خوردی روزی امروز ما را شکر نعمت کن
 غم فردا مخور تأمین فردا کردنش با من
 به قرآن آیه رحمت فراوان است ای انسان
 بخوان این آیه را، تفسیر و معنا کردنش با من
 اگر عمری گنه کردی، مشو نومید از رحمت
 تو نامه توبه را بنویس، امضا کردنش با من



۱۵۶

در آرزوی دیدار امام زمان علیه السلام بارها به جمکران و قم
رفتم و اغلب شب‌های جمعه بیتوته کردم، تمام دعاهای
مفاتیح را هم خواندم، ولی به زیارت آقا موفق نشدم،
شما بفرمایید چه کنم؟

□ اگر واقعاً همین طور است که نوشتید، احساس من این است که شما در
این آرزوی مقدس خیلی افراط و تفریط کردید. افراط کردید یعنی زیاده روی
کردید و زیاده روی شما این بود که تمام دعاهای مفاتیح را خواندید! بسیاری
از دعاها در مفاتیح است که ارتباطی با آرزوی شما ندارد، از قبیل:

۱. دعا برای رام شدن اسب سرکش

۲. دعا برای رؤیت جنازه

۳. دعا برای خون دماغ شدن

۴. دعای خنازیر

۵. دعای درد ناف

۶. دعای عقیقه

۷. دعای ختنه

۸. دعای قولنج

۹. دعا برای پسر شدن حمل

۱۰. دعای قرقره شکم

۱۱. دعا به جهت دفع دشوار زاییدن

باید به ما پاسخ دهید که این دعاها چه ارتباطی با آرزوی شما داشت که



می خواندید؟

و اما تفریط یعنی کوتاهی کردن و وقت تلف نمودن، شما خوب بود اول خودتان را تصفیه و تزکیه می کردید و در وادی شناخت و معرفت امام وارد می شدید، پس از آن در آرزوی دیدار می نشستید! لقمه را از پشت سر هم می توان به دهان گذاشت، اما آدم عاقل راه مستقیم و نزدیک را انتخاب کرده و لقمه را به دهان می نهد و شما متأسفانه در این آرزو طغیان کردید، صلاح شما این است که با سلاح تقوا و معرفت بیشتر در این آرزو قدم برداشته، پس از احراز صلاحیت و قابلیت انشاء الله خیلی زود به آرزوی خویش خواهی رسید.

آرزو بد نیست طغیانش بد است	هست دریا خوب و طوفانش بد است
گر چه هر میلی همایون مرکبی است	خارج از اندازه جولانش بد است
مایه آبادی و هستی است آب	سهمگین سیل خروشانش بد است
سردی و گرمی، جهان را لازم است	شدت بیجا و بحرانش بد است
تا بود اندازه هر چیز است خوب	چون که شد خارج ز میزانش بد است

سرانجام برای این که آرزوی پاکت متزلزل نشود عرض می کنم که رسول خدا ﷺ، فرمود:

«مَنْ تَأْتِي أَدْرَكَ مَا تَمَنَّى»^۱؛ «هر که صبوری کند به آرزوی خویش می رسد».



۱. نهج الفصاحه، ج ۲، ص ۵۷۳، شماره ۲۷۷۳.



آقایان اهل علم غالباً از راه تفسیر آیات در باره امام
 زمان علیه السلام، حرف می‌زنند، شما بفرمایید چرا از ظواهر
 آیات بهره نمی‌گیرند؟

□ آیات قرآن دارای ابعادی مختلف است و یک بُعدش همان ظاهر است که
 مورد سؤال شماست. ابعاد دیگر قرآن علاوه بر بطن و بطون سبعة، تفسیر و
 تأویل و... است که دست یابی به آن مفاهیم بدون کمک پیامبر و ائمه
 معصومین علیهم السلام، ممکن نیست.

بیان مفاهیم و شرح و تفسیر آیات به عهده پیغمبر و امام است که فرمود:

﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱؛

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای
 آن‌ها بیان کنی، شاید اندیشه کنند». در واقع دعوت و برنامه رسالت از نظر
 اصولی چیز نو ظهور و بی سابقه‌ای نیست، همان گونه که بر رسولان پیشین،
 کتب آسمانی نازل شده تا مردم به وظایفشان در برابر خدا و خلق و خویشتن
 آشنا شوند، بر پیامبر نیز قرآن نازل شده تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن پرداخته
 و اندیشه انسان‌ها را بیدار سازد تا با احساس تعهد و مسؤولیت در راه حق گام
 برداشته و به سوی تکامل پیش بروند. بسیاری از آیات است که اگر به همان
 معنای ظاهری اکتفا شود درست نیست و قطعاً باید به راهنمایی تفسیر به
 معنی حقیقی آن دست یابیم. مثلاً در قرآن است که:

﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱

در این آیه اگر به صورت ظاهر آن بسنده کنیم، این است که خدا دست دارد و دستش بالای همه دستهاست. این برداشت، برداشت غلطی است زیرا خدا جسم نیست تا دست داشته باشد.

اما تفسیر چه خوب رفع ابهام کرده و می گوید: مراد از دست، قدرت است و معنی درست آیه این است که قدرت خدا فوق همه قدرتهاست. با این مثال کوچک به این نتیجه می رسیم که نباید همه جا به ظاهر آیات اکتفا کنیم.

به یاد دارم سال ۱۳۴۸ شمسی، سفر دوم من به مکه معظمه بود، پس از اتمام مناسک حج خبر دار شدم که حضرت آیه الله العظمی حکیم مشرف شدند، خبر تشرف ایشان به گوش همه رسید، شیعه و سنی به زیارت ایشان آمدند، در یکی از این روزها که منزل موقت ایشان مملو از جمعیت بود، ناگهان آقای (بن باز) رهبر و مفتی فرقه وهابی به همراه عده ای از وهابی ها به دیدن آیه الله حکیم آمدند. آقای (بن باز) سر و صدای مردمی که از سر و دوش هم بالا رفته و برای دست بوسی هجوم می آوردند، می شنید، وی چند بار دهان نامبارک خود را باز کرد که چیزی بگوید، نشد!

اما سرانجام پس از ساعتی انتظار مجالی یافت و لب به سخن گشود و گفت: حضرت آیه الله اجازه می فرمایند سؤالی بکنم؟ آقا هم اجازه داد! (بن باز) گفت: آقا می خواهم عرض کنم، چرا اجازه می دهید که با قرآن بازی کنند؟!

و قرآن مانند کتاب درسی طلاب شود تا هر که هر طور دلش خواست آن را تفسیر کند؟! قرآن کتاب آسمانی ما است، معانیش هم معلوم است! قرآن

مطابق فهم همه هست، مشکلی نداریم تا تفسیر کنیم! قرآن را همه می فهمند و جایی برای سؤال نیست! مفسر قرآن این حرف ها را از کجا آورده، از چه کسی نقل می کند! قرآن باید به ظاهرش عمل شود، نه به باطن! ظاهر قرآن هر چه هست، همان دستور العمل ما است! ظاهر قرآن معجزه است؟ ما از شما انتظار داریم دستور بفرمایید، علمای شما از ظاهر قرآن تجاوز نکرده و تفسیر را رها کنند!

و خلاصه آقای (بن باز) راجع به ظاهر قرآن مطالب زیادی گفت. حضرت آیه الله حکیم همچنان ساکت و آرام نشسته و چیزی نمی گفت. (بن باز) وقتی دید که آقای حکیم چیزی نمی گوید، به گمانش که آقا قبول کرده و یا جوابی ندارد! بَر رَجَزِ خَوَانِیْشِ افزود و بنا به مثل معروف (دور برداشت) اما غافل از این که (فواره چون بلند شود سرنگون شود) وقتی رَجَزِ خَوَانِی و یگه تازی (بن باز) به اوج خود رسید و فکر می کرد که پیروز است، ناگاه حضرت آیه الله حکیم سر بلند کرد و فرمود: آقای (بن باز) این قدر اصرار نکن که به ظاهر عمل شود، درست نیست. (بن باز) گفت: آقا این چه حرفی است که می زنید، چرا درست نباشد؟

مجدداً حضرت آیه الله حکیم فرمود: عرض کردم درست نیست و شما هم اصرار نکنید!

(بن باز) خیلی بلند گفت: چرا اصرار نکنم، ظاهر قرآن حق است! آقای حکیم هم خیلی بلند فرمود: باز هم عرض می کنم، پافشاری نکن، به ضرر شما تمام می شود.

(بن باز) به لکنت زبان افتاد. این پا و آن پا کرد، روی دو زانو محکم نشست، گفت: (چه، چه، چه فرمودید؟! به ضرر من تمام می شود؟!)

آقا فرمودند: بلی اگر قرآن به ظاهر عمل شود به ضرر شما است، نمی شود همه جا ظاهر قرآن مراد باشد!

بن باز گفت: ببخشید من عرض می کنم همه جا ظاهر قرآن مراد است، چرا ظاهرش مراد نباشد؟! خواهشمندم بفرمایید چرا؟!^۱

آیه الله حکیم فرمود: آن چرا را گفتم، گفتم به ضرر شما است، مجدداً اصرار دارم که اصرار نکنی، اگر بگویم برای شما خیلی بد می شود، پافشاری نکن!

بن باز بشنیدن این حرف مانند اسپند از جا پرید و گفت: آقا بگو، چرا به ضرر ماست؟! بگو به ضرر ما هم باشد، بگو، عیبی ندارد!

این جا بود که آیه الله حکیم هم مجبور شد که پرده را کنار زده در مقابل صدها مردمی که این صحنه را تماشا می کردند، حقیقت را بگوید. و فرمود:

آقای بن باز اگر به قول شما ما باشیم و ظاهر آیات، نگاه کنید، قرآن شما را این چنین معرفی کرده می فرماید:

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۱

و شما آقای (بن باز) این کوری را کوری چشم سر می دانید که ظاهر آیه است و همین است که گفتم به ضرر شما است.

ولی ما می گوئیم: شَرُّ الْعَمَىٰ عَمَى الْقَلْبِ^۲

آقای حکیم وقتی لب باز کرد و این آیه را تلاوت کرد (بن باز بیچاره) از خجالت ذوب شد.^۳ سرخ شد، خیس عرق شده^۴، سر به زیر افکند از میان

۱. اسراء / ۷۲.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۹۷.

۳. توجه: آقای (بن باز) از هر دو چشم کور است.

۴. به (۲۵) خوردن افتاد و پشیمان شد!

انبوه جمعیت عقب عقب رفت، و از کدام سوراخ در رفت نمی دانیم! و مجلس
یک پارچه خنده، خنده و قهقهه شد و قطعاً اگر آقا نبودند، بشکن هم به راه
می افتاد!

عروس حضرت قرآن، نقاب آنگه براندازد

که دارالملک ایمان را مجرّد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نایینا



□ ظاهراً اولین حمله به کشور ترکیه است. حضرت امام باقر علیه السلام، در این باره می فرماید:

نخستین پرچمی را که حضرت مهدی علیه السلام، ترتیب می دهد به سوی ترک ها می فرستد و آن ها را شکست می دهد و تمام اسیران و اندوخته های آن ها را بر می دارد و به سوی شام حرکت می کند و آن جا را هم فتح می کند، آنگاه همه بردگان را آزاد می کند و قیمت آن ها را به یارانش پرداخت می کند.^۱



۱. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۵۱۹، به نقل از بشارة الاسلام، ص ۱۸۵.



من یک دانشجو هستم، اشتغال زیاد به دعا و مناجات و رفت و آمد به جمکران، دروس دانشکده‌ام را تحت الشعاع قرار داده، نمی‌دانم چه کنم، شما بفرمایید چه کنم؟

□ در تمام کارهای خیر حتی عبادت هم باید معتدل باشید و راه اعتدال را فراموش نکنید. افراط و تفریط چنانچه از پیش گفتم غلط است!

مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام، به فرزندش امام مجتبی علیه السلام، می‌فرماید:

«وَاقْتَصِدْ يَا بُنَيَّ فِي مَعِيشَتِكَ وَاقْتَصِدْ فِي عِبَادَتِكَ وَ عَلَيْكَ بِالْأَمْرِ الدُّنْيِيِّ

تُطِيقُهُ»^۱.

یعنی «فرزندم، هم در زندگی و هم در عبادت میانه رو باش و بر تو باد انجام کاری که بتوانی آن را ادامه دهی».

با این حساب معلوم شد که حجم عبادت مطلوب نیست، آنچه مطلوب و ممدوح است، عبادتی است که در سایه توان و با عرفان حاصل شود، نه ناتوانی و رنج.

حضرت امام صادق علیه السلام هم فرمود:

«اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ وَ أَنَا شَابٌّ فَقَالَ لِي أَبِي يَا بُنَيَّ دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ فَإِنَّ اللَّهَ

عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ»^۲.

یعنی «من در نوجوانی بیش از اندازه عبادت می‌کردم، پدرم به من فرمود:

۱. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، طبع اول، ص ۴۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۷.

پسرم، بیش از توان خود عبادت می‌کنی. خداوند عزوجل اگر بنده‌ای را دوست بدارد با عبادتِ اندک هم از او خشنود می‌شود».

با توجه به این دستور العمل‌های صریح و روشن که از مصادر وحی شنیدیم، تکلیف شما تقلیل در عبادت و پر کردن اوقات تحصیل دانشگاهی و عمل به فرموده حضرت امام باقر علیه السلام است که فرمود:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ»^۱.

یعنی «محبوب‌ترین کار نزد خدای عزوجل آن است که انسان بر آن مداومت کند، هر چند اندک و ناچیز باشد».





اینکه می‌گویند، پیامبر و امام علیه السلام را مرده می‌پندارید،

اینان زنده‌اند ما را دیده و حرف‌هایمان را هم می‌شنوند،

۱۶۰

درست است یا نه؟

□ آری درست است و جزء معتقدات ماست. این بزرگواران اگر مرده باشند

و حرف‌های ما را نشنوند پس با ما چه فرقی دارند؟!

شاهد زنده این اعتقاد سخنانی است که زائر هنگام ورود به حرم شریف بر

زبان آورده و می‌گوید:

«أَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَكَ وَ خُلَفَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يُرْزَقُونَ يَرَوْنَ مَقَامِي وَ

يَسْمَعُونَ كَلَامِي وَ يَرُدُّونَ سَلَامِي»^۱

یعنی: «می‌دانم که رسول و خلفای تو زندگانند، در پیشت روزی داده

می‌شوند، جای ایستادنم را می‌بینند و سخنم را می‌شنوند و جواب سلامم را

هم می‌دهند».

این‌ها اعتقاد راستین ما است که در حین تشرّف به حرم پیامبر و ائمه

معصومین علیهم السلام بر زبان می‌آوریم.

اینک در این رابطه برای این که پیامبر عظیم الشان اسلام را بهتر بشناسیم،

عین گفتار پیامبر را که در آخرین دقایق حیات با مولا علی علیه السلام، در میان

گذاشت، با هم می‌خوانیم:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لِعَلِيِّ علیه السلام فَإِذَا فَرَعْتَ مِنْ غُسْلِي وَ كَفَنِي فَخُذْ

بِجَوَامِعِ كَفَنِي وَ اجْلِسْ نِي ثُمَّ سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَبْتُكَ فِيهِ»^۲

۱. قسمتی از اذن دخول حرم‌های شریفه (مفاتیح الجنان).

۲. اصول کافی، کتاب الحجة، ج ۱، ص ۲۹۶.



فرمود: «ای علی چون از غسل و کفتم فارغ شدی، اطراف کفتم را بگیر و مرا بنشان و آنگاه هر چه می خواهی از من بپرس. به خدا سوگند از هر چه بپرسی، پاسخت گویم».

تمامی کرامات و معجزاتی که از پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام، متواتراً به گوش می رسد در رابطه با همین سؤال است و داستان متواتر زیر یک نمونه کوچکی از این کرامات است، ملاحظه کنید:

گویند مردی از اخیار هندوستان پس از انجام مناسک حج به عراق آمد و یک راست به نجف اشرف در حرم مولا علی علیه السلام، رفت و به راز و نیاز با حضرت مشغول شد و پیوسته به حضرت می گفت: آقایم، مولایم، به این ذره بی مقدار نظر لطفی کن، محبتی کن، دستی به سر و صورت من بکش و خلاصه از این ناله ها فراوان داشت، و چون طبع شعر خوبی هم داشت، روزی دست به کار ساختن شعری در وصف و مدح مولا شد و خطاب به حضرت گفت: **(به ذره گر نظر لطف، بو تراب کند...)** و برای مصرع دوم هر چه کوشش کرد، نتوانست چیزی بگوید، و بیش از صد بار همین مصرع را تکرار کرد که شاید مصرع دومی که تناسب با مصرع اول داشته باشد، پیدا کند نشد! به ناچار پس از هفته ها معطلی در عراق مایوسانه به شهر و دیار خود برگشت و هم چنان تمام روز و شب ها در فکر یافتن و ساختن دنباله مصرع اول است! خواننده محترم، این داستان را تا همین جا داشته باشید و حالا نوبت داستان متواتر دیگری است. قدری صبر کنید تا موقع پیوند این دو داستان برسد:

در حوزه علمیه نجف اشرف یک طلبه فاضل فقیری بود که از فقر مالی رنج می برد. شبی در حرم مطهر دست به دامان مولا شد و از حضرت تقاضای

کمک کرد تا با دلگرمی بیشتر به تحصیل علوم دینی بپردازد، گریه و زاری فراوانی کرد، اما چیزی نفهمید، این برنامه چند شبی تکرار شد، تا این که شبی پس از ناله‌های فراوان و تو سئالات سرش را به ضریح کوبید و پای ضریح امام به حالت اغماء به خواب رفت، در عالم خواب مولا را دید، مولا فرمود چه می‌خواهی؟ طلبه گفت: آقا جان تو خودت همه چیز را می‌دانی، من چه بگویم.

مولا فرمود: این آدرس را بنویس و برو هندوستان وقتی به این خانه رسیدی در خانه را بکوب، صاحبخانه آقای فلان است، وقتی او را دیدی سلام کن و بگو: **(به آسمان رُود و کار آفتاب کند)** طلبه از اغماء در آمد آدرس و این مصرع را روی کاغذ نوشت، به حجره آمد و تمام شب در تعجب و شگفتی فراوانی بود با خود می‌گفت: این که بود که در خواب به من گفت به هندوستان برو به این آدرس به آن آقا بگو: **(به آسمان رود و کار آفتاب کند)** و چون نمی‌دانست چه کند، اعتنائی نکرده تو سئالاتش را تعقیب کرد و مجدداً در یکی از شب‌ها مولا را در خواب دید، به تندی به وی گفت: چرا به هند نرفتی، آدرس دادم و نام آن آقا را هم گفتم، برو معطل نشو، به آن جا حواله کردم، این آقای طلبه پس از این واقعه دیگر یقینش شد که آقا به آن جا حواله داده است، این بود که برای هزینه رفت و آمد خود چند جلد کتاب و شاید هم فرش زیر پایش را فروخت و با در دست داشتن آدرس و مشخصات طرف، به هندوستان رفت و طبق نشانی‌هایی که داشت، آمد و آمد و به در خانه آن شخص رسید، اما جرأت نکرد که زنگ بزند و صاحب خانه را بطلبد، ساعتی متحیرانه دم در خانه نشست و مرتب فکر می‌کرد چگونه با صاحبخانه رو به رو شوم. آنگاه گفت: حالا فرض کنید در زدم، حاج آقا آمد، خوب وقتی آمد

اولین برخوردها سلام است، پس از سلام بگویم (به آسمان رود و کار آفتاب کند؟) آخر اگر از من پرسید، آقای عزیز (کی به آسمان رود؟) من در جواب چه بگویم؟ وی می گوید: این فکر و خیالات، مشکل بزرگی بر سر راهم بود واقعاً نمی دانستم چه کنم، چند بار تصمیم گرفتم برگردم، ناگهان به دلم افتاد که اگر پرسید چه؟ و چه کسی به آسمان برود؟ من در مقابل سؤال او فقط بگویم من اصلاً چیزی نمی دانم، شاید سِرّی است و نباید من بدانم فقط باید بگویم: (مأمورم)، مأموریت من همین است که از عراق به هند آمده به شما بگویم (به آسمان رود و کار آفتاب کند) حالا، که به آسمان می رود و چه جور می رود و چرا می رود به من مربوط نیست، خوشبختانه این فکر زود در من قوت گرفت و اگر هم پرسید از طرف چه کسی این مأموریت را پیدا کردی؟ آن وقت است که من ماجرا را شرح می دهم و چشم انتظار حواله ای باشم که آقا فرمودند.

با این تصمیم موفق که شبیه الهام بود، در خانه را محکم کوبیدم. از قضا همان حاج آقا، همان ناعر، همان عاشق بی قرار مولا، در را باز کرد و وقتی مرا با سر و وضع نامطلوب دید، مثل این که بی میل نبود که کمکی به من کرده و در را ببندد، اما من پیش دستی کرده جلو رفتم و دست در دست حاج آقا گذاشته به اصطلاح با ایشان مصافحه کرده حال و احوال پرسیدم. حاج آقا گفت: مسافری؟ گفتم: آری. گفت از کجا می آیی؟ گفتم: از عراق. گفت: با من فرمایشی داری؟ گفتم: آری. گفت: بگو من بگو شم. من دیگر معطلش نکرده، بلند گفتم: (به آسمان رود و کار آفتاب کند) حاج آقا تا این مصرع را از من شنید، زیر و رو شد، کوچک شد، کوچک شد، اول دهانم را بوسید. سپس مرا بغل کرد و سرپای مرا غرق در بوسه کرد و مرا به اندرون خانه برد و گفت: این از اسرار است، هیچ کس حتی خانواده من هم از جریان آن مطلع نیست، تو یا

علم غیب داری و یا از اولیاء اللہ هستی که از این سر با خبر شدی. گفتم: من نه از اولیاء اللہ هستم و نه علم غیب دارم من یک طلبه ساده هستم و مشغول به تحصیلم، گفت: پس از کجا دانستی؟ من ماههاست معطل دنباله این شعرم. گفتم: من مأموریت داشتم که بیایم و دنباله شعر را به عرض شما برسانم. الحمد للہ آمدم و چه خوب مأموریت خود را انجام دادم، حاج آقا گفت: شما را به مقام مقدس مولا قسم می‌دهم به من بگو از طرف چه کسی مأموریت داشتی؟

من تمام ماجرا را مشروحاً برای ایشان باز گو کردم، حاج آقا غرق در شغف و شادی شد و گفت: اینک که دانستم مولا این همه به من لطف دارد و شما را هم برای رساندن این پیام انتخاب کرده، من هم شما را برای دامادی خودم انتخاب می‌کنم و خلاصه آقای طلبه به برکت مولا علی علیه السلام و به پاس رساندن این پیام داماد شد و حاج آقا هم بسیاری از دارایی‌های خود را به وی تملیک کرده و وی غرق در رفاه شده دست همسر خود را گرفت، سالمأ و غانماً برای ادامه تحصیل به نجف برگشت. گفتنی است که تمام شعر این است:

به ذره گر نظر لطف بو تراب کند به آسمان زود و کار آفتاب کند

آری. این است بیداری و حیات.

شنیدم وقتی پرچم امام زمان علیه السلام بلند می شود، تمام مردم آن را لعنت می کنند! ممکن است بفرمایید چرا؟

□ این خبر درست است و اتفاقاً چرا را هم خود حدیث شرح داده است. ملاحظه کنید:

«إِذَا ظَهَرَتْ زَايَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ أَتَدْرِي لِمَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ لَا، قَالَ لِذِي يَلْقَى النَّاسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَبْلَ خُرُوجِهِ»^۱

ابان بن تغلب می گوید: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی پرچم حق آشکار شود، مردم شرق و غرب آن را لعنت می کنند! وی می گوید، حضرت فرمود: می دانی چرا؟ گفتم نه، فرمود: برای ناراحتی هایی که مردم قبل از ظهور حضرت، از سادات خاندان او می بینند! و به خاطر صدماتی که از بنی هاشم می بینند»، که بنی عباس هم جزو بنی هاشمند!

البته این بدگویی ها به خاطر ذهنیت بدی است که از این طایفه دارند، که به دیدن بسط عدالت منتفی است و دیدیم که منتظر الوکاله ها و منتظر الوزاره ها و کسانی که آرزوی حکومت و بسط عدالت در سر داشتند، چه نویدهای خوشی به مردم داده و می گفتند: اگر ما مصدر کار شویم، چنین و چنان کرده زیر پای همه گل می کاریم، و چون مصدر کار شوند اگر از آنان بدتر نباشند، بهتر نخواهند بود.

و نیز حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۳؛ و معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۵۰۰.

«لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ اثْنِي عَشَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كُلُّهُمْ يَدْعُوا إِلَى نَفْسِهِ»^۱
یعنی «قائم علیه السلام قیام نمی‌کند تا مگر پیش از آمدن او دوازده نفر از بنی هاشم
بیایند و مردم را به پیروی از خود بخوانند!»

در نامه‌ای که امام زمان علیه السلام، به نایب چهارم نوشتند می‌فرماید: اگر کسی در آینده ادعای دیدارم کند دروغگو است، این مطلب اگر راست است، پس نجم الثاقب چه می‌گوید؟! □

□ امام عصر روحی فداه، در قسمتی از نامه‌اش به علی بن محمد سمري نایب چهارم فرمود:

«وَسَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ الْأَمَنَ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِي وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ»^۱

یعنی «به زودی برای شیعیانم کسانی پیدا می‌شوند که ادعای دیدارم را (به قصد نیابت خاصه) می‌کنند، آگاه باشید هر که قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی چنین ادعایی کند، بی شک دروغگو و مفتری است. این توقیع شریف در آستانه شروع غیبت کبری به افتخار نایب چهارم صادر شده و در اول نامه حضرت اکیداً فرمودند که کسی را به عنوان نایب انتخاب نکن، زیرا دوران نیابت خاصه و غیبت صغری به پایان رسیده و اینک آغاز غیبت کبری است. پس از آن امام برای جلوگیری از هر گونه سوء استفاده از دعوی نیابت خاصه فرمود: هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده (یعنی ادعای دیدار به قصد نیابت خاصه) کند دروغگو است. با دقت در این فرمان مبارک معلوم می‌شود که:

۱. در این توقیع نفی مطلق شرفیابی مراد نیست.

۲. دیدار هست، اما اگر این دیدارها به خواست دیدار کننده باشد دروغ و اگر به خواست امام روحی فداه، باشد درست است.

۳. اگر کسی در غیبت کبری ادعا کند که هر وقت بخواهد می‌تواند شرفیاب شود، دروغ است.

۴. این توقیع، اشاره به نفی هر گونه ارتباط و ادعای اختیاری است.

۵. این توقیع، رد بر کسانی است که در غیبت کبری ادعای سفارت و نیابت خاصه دارند.

۶. این توقیع، اعلام پایان یافتن غیبت صغری و آغاز غیبت کبری است.

۷. در این توقیع به نایب چهارم امر شده که به احدی وصیت نکند که بعد از او قائم مقام او و نایب خاص باشد.

اما این پیش‌گویی‌ها چنانچه امام روحی فداه، فرمودند، به حقیقت نشست و شیادانی مزدور و مارکدار در گوشه و کنار جهان پیدا شده نه فقط ادعای دیدار و نیابت خاصه بلکه ادعای نبوت و مهدویت هم کردند.

به هر حال با این توضیحات به نوشتهٔ نجم الثاقب دیدار و تشرّف آن سعادت‌مندان چون به خواست امام روحی فداه، بود منافاتی با توقیع ندارد.

□ عصر غیبت، عصر آزمایش و امتحان برای همه به ویژه برای مؤمنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیان گوشه‌ای از حالات مؤمن می‌فرماید:

در آن ایام قلب مؤمن در درون خود آب می‌شود، همان طور که نمک در آب ذوب می‌شود، زیرا مؤمن منکرات را می‌بیند اما قدرت جلوگیری و تغییر آن را ندارد، مؤمن در میان مردم با ترس و لرز راه می‌رود که اگر حرف بزند او را می‌خورند و اگر ساکت بماند، غصه مرگ می‌شود.^۱

با توجه به بیان شیوای رسول خدا صلی الله علیه و آله که آینه سرآپانمای عصر غیبت و آن جو مسموم بود از ذکر روایات دیگر صرف نظر کرده، در پایان کلام گهر بار مولا علی علیه السلام، را می‌شنویم که می‌فرماید:

نصرت و یاری خدا نمی‌رسد مگر بعد از این که شما در میان مردم از مردار هم پست‌تر و خوارتر شوید.^۲

و در مقامی دیگر فرمودند:

سوگند به پروردگاری که جانم در دست اوست، آنچه دوست می‌دارید پیدا نمی‌کنید، مگر بعد از این که بعضی از شما به صورت بعضی دیگر، آب دهان (تُف) بیندازید.^۳

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل.



۱. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲. منتخب الاثر، ص ۳۱۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۶.

□ همان طوری که در سؤال گذشته ملاحظه فرمودید، نه فقط مردان بلکه زنان نیز در معرض آزمایش و امتحانند و پیشگویی‌های کتب روایی ما درباره پاره‌ای از زنان تأسف بار است! ملاحظه کنید:

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: به زودی در آخر امت من، مردانی پیدا می‌شوند که زنهایشان همچون مردها بر روی زین‌ها سوار می‌شوند، در آن عصر بر فراز تشک‌ها سوار می‌شوند و تا در مساجد می‌روند.

نِسَائُهُمْ كَأَسِيَاتٍ عَارِيَاتٍ عَلَىٰ رُؤُوسِهِنَّ كَأَسْمِنَةِ الْبُخْتِ الْعِجَافِ لَا يَجِدْنَ رِيحَ الْجَنَّةِ فَالْعَنُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ مَلْعُونَاتٌ.^۱

زنانشان در عین (لباس پوشیدن) لخت و عور هستند و بر سرشان چیزی همانند کوهان شتران لاغر است، آنها عطر و بوی بهشت را استشمام نخواهند کرد! آنها را لعنت کنید که آنها از رحمت خدا به دور هستند!
و هم چنین می‌فرماید:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ تَظْهَرَ ثِيَابٌ تَلْبَسُهَا نِسَاءُ كَأَسِيَاتٍ عَارِيَاتٍ وَ تَعْلُوا التَّحُوتُ الْوَعُولَ.^۲

یعنی قیامت برپا نمی‌شود جز هنگامی که لباسی دوخته شود و زن‌ها آن را بپوشند، که در عین لباس پوشیدن لخت و عور باشند! و اراذل و اوباش بر

۱. روزگار رهایی، ج ۲، ص ۷۵۳، به نقل از صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۶۸.

۲. همان، ص ۷۵۴.

مردم شریف و آزاده برتری پیدا کنند!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در وصف زنان عصر غیبت به نکاتی جالب اشاره فرمودند که واقعاً اعجاب‌انگیز و معجزه آفرین است و آن عبارت:

(کاسیات عاریات) است که در دو روایت قبل دیدید.

(کاسیات) به معنی زنان پوشیده و جامه پوشیدگان و (عاریات) هم به معنی زنان برهنه و عریان است.

مشکل این است که چگونه ممکن است زنی هم لباس پوشیده و هم عریان باشد؟! این دو صفت با هم یک جا جمع نمی‌شود، زن یا کاسیات است و یا عاریات و (کاسیات عاریات) با هم متضادند. در گذشته مثلاً صد سال قبل، کسی جرأت خواندن این نوع احادیث را نداشت، زیرا توجیه و تفسیرش مشکل بود، در عوض احادیثی خوانده می‌شد که به جای واژه (کاسیات) در آن (کاشفات) بود مانند حدیث صفحه ۴۲۶، منتخب الاثر، اما امروز با به بازار آمدن لباس‌های توری و نایلون‌های بدن‌نما که از آن لباس می‌دوزند چه خوب معنی حدیث روشن گردیده است.



لطفاً اگر ممکن است بفرمایید امام زمان علیه السلام، بیشترین اوقات در کجا تشریف دارند؟ ۱۶۵

□ سه آدرس معتبر از جایگاه امام زمان روحی فدا، در کتاب مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب^۱ و یک آدرس هم در جلد اول گفت و شنود دادیم^۲ و اینک با بهره گیری از متون اخبار و روایات چنین بر می آید که امام عصر روحی فدا، در غیبت کبری در مکان خاصی و یا در شهر معینی استقرار دائم ندارند، و هرگز نمی توان گفت که امام در شهری ساکن است و از آنجا خارج نمی شود و چون امام زمان روحی فدا، حوزه مأموریتش تمام کره زمین است، بنابراین باید گفت که امام همه جا رفت و آمد داشته و همان طوری که در سؤال ۴۷، صفحه ۱۰۴، (گفت و شنود، ج ۱) گفتیم، می توان گفت که حضرت دائم السفر است و در اماکن مقدسه مکه معظمه، مدینه منوره، نجف اشرف، کوفه، کربلا، کاظمین، سامرا، مشهد مقدس، قم، مسجد کوفه، مسجد جمکران و مسجد سهله تشریف فرما شده و پاره ای از سعادت مندان نیز در این اماکن حضرت را زیارت کرده اند، و اما در مورد سؤال شما که امام علیه السلام، بیشترین اوقات در کجا تشریف دارند، من تنها برای این سؤال یک سند دیدم و آن مدینه منوره کنار قبر و تربت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله، است که تقدیم داشتم.^۳



۱. مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب، ج ۲، ص ۳۴.

۲. گفت و شنود، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳-۱۵۷.

گاهی پاره‌ای از وعظ، هنگام وعظ هشدار داده می‌گویند مواظب باشید، آقا امام زمان حضور دارند! در مجلس ما تشریف آوردند! درست است یا نه؟

□ اگر به طور قطع چنین ادعایی داشته باشند دروغ است! اما اگر بگویند مواظب باشید (ممکن است) آقا امام زمان علیه السلام، تشریف داشته باشند صحیح است، چون امکان حضور هست، زیرا سراسر کره زمین حوزه مأموریت امام عصر روحی فداه است، هر مأموری موظف است حوزه مأموریتش را زیر نظر گرفته، رفت و آمد کرده و از حال مردمش باخبر باشد و در صورت امکان ارشاد و هدایت کند با این حساب قطعاً اگر آن مکان و آن مجلس سوگواری یا جشن، مورد نظر آقا باشد، آقا امام عصر روحی فداه، در آن مجلس به طور ناشناس سلام کرده وارد می‌شود.

در این خصوص، اسناد فراوانی در کتب روایی ماست و ما با رعایت اختصار تنها به سند زیر اکتفا می‌کنیم: مولای متقیان علی علیه السلام، فرمود: هنگامی که امام غایب از نسل من از دیده‌ها پنهان شود و مردم با غیبت او از حدود شرع بیرون روند و توده مردم خیال کنند که حجّت خدا از بین رفته و امامت باطل شده است.

فَوَرَبِّ عَلِيٍّ إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَا شَيْئَةٌ فِي طُرُقَاتِهَا شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ تُسَلِّمُ عَلَى الْجَمَاعَةِ تَرَى وَ لَا تُرَى إِلَى الْوَقْتِ وَ الْوَعْدِ وَ نِدَاءِ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ^۱

۱. یوم الخلاص، ط ۴، ص ۱۳۹؛ و روزگار رهایی، ج ۱، ص ۲۲۳، به نقل از بشاره الاسلام، ص ۳۷؛ و

غیبت نعمانی، ص ۷۲.

یعنی سوگند به خدای علی علیه السلام، در چنین روزی حجّت خدا در میان آنها است، در کوچه و بازار آنها گام بر می‌دارد و در خانه‌های آنها وارد می‌شود و در شرق و غرب جهان به سیاحت می‌پردازد و گفتار مردم را می‌شنود و بر اجتماعات آنها وارد می‌شود و سلام می‌کند، او مردمان را می‌بیند ولی مردم تا روز معین و وقت مقرر او را نمی‌بینند، تا جبرئیل میان آسمان و زمین بانگ برآورده و ظهور را اعلام کند.

سوگند علی علیه السلام، برای باور داران نیست، آن‌هایی که امام شناسند نیازمند به سوگند نیستند، تا به کمک سوگند باور کنند. معمولاً برای افراد دیر باور سوگند یاد می‌کنند تا به شنیدن قسم، باور کرده و پذیرا شوند! یک بار دیگر محتوای این سوگند را مرور کرده، ببینید حضرت چگونه قاطعانه می‌فرماید:

۱. امام در میان شما است.
۲. در کوچه و بازار شما گام بر می‌دارد.
۳. در خانه‌های شما وارد می‌شود.
۴. در شرق و غرب عالم سیاحت می‌کند.
۵. گفتار مردم را می‌شنود.
۶. در اجتماعات شما وارد می‌شود.
۷. به شما سلام می‌کند.
۸. او مردم را می‌بیند.
۹. ولی مردم تا روز موعود او را نمی‌بینند.

دائم به جهان در سفری، می‌دانم
ناظر به همه بحر و بری، می‌دانم
آرامش ما به خاطر لطف شماست
از حال همه با خبری، می‌دانم^۱



باور کردنی نیست کسی در میان مردم در خانه‌های آن‌ها رفت و آمد کند و دیده نشود؟! ۱۶۷

□ خوب است قدری با احتیاط حرف بزنید و این طور قاطعانه نگویید (باور کردنی نیست!) چرا باور کردنی نباشد، در حالی که شواهد تاریخی فراوانی در این باره هست که جریانات زیر نمونه‌ای از باور کردنی هاست. ملاحظه کنید:

۱. ماجرای صدای قرآن از سرداب خانه امام زمان علیه السلام؛ در خرایج راوندی از (رشیق) نقل شد که:

لشکری بسیار زیاد را برای دستگیری حضرت مهدی روحی فداه، به سامرا اعزام داشتند! این لشکر وقتی به خانه امام علیه السلام وارد شدند، ناگهان صدای قرائت قرآن را از سرداب خانه شنیدند! به شنیدن صدای قرآن از سرداب، تمام سربازان و نظامیان جلو در سرداب جمع شدند و در را محافظت کردند، تا از بالا رفتن و بیرون آمدن خواننده قرآن جلوگیری کنند! امیر و فرمانده لشکر هم ایستاد، تا همه لشکر به خانه وارد شوند، (و آن گاه حمله به سرداب آغاز شود) و امام را دستگیر نمایند! اما حضرت مهدی روحی فداه، از راهی که پهلوی در سرداب بود بیرون آمد، و از جلو دیدگان سربازان گذشت، وقتی حضرت ناپدید شد، حمله آغاز گردید. امیر لشکر رو به سربازان کرد و گفت:

ای سربازان حمله را آغاز کنید و همگی برای دستگیری امام وارد سرداب شوید! سربازان رو به فرمانده لشکر کرده گفتند:

آن کسی را که می‌خواهیم دستگیر کنیم مگر هم او نبود که الان از پهلوی تو

گذشت! فرمانده لشکر در حالی که خشمناک به نظر می‌رسید، و از این حرف مات و مبهوت مانده بود گفت: چی؟ از پهلوی من گذشت؟! من که او را ندیدم! اگر شما دیدید چرا گذاشتید برود؟! دستگیرش می‌کردید! سربازان گفتند: وقتی ما دیدیم تو او را می‌بینی که، آرام با خیال راحت از جلو چشمانت عبور می‌کند و چیزی نمی‌گویی! ما هم خیال کردیم نباید متعرض او شویم، لذا ما هم چیزی نگفتیم!^۱

چه خوشست صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رُخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن

۲. در ماجرای لیلۃ المبیت، وقتی کفار و مشرکین قصد جان پیغمبر ﷺ،

را کردند و با شمشیرهای برهنه در خانه پیغمبر اجتماع کردند، رسول اکرم ﷺ با خواندن آیه شریفه:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۲

یعنی در پیش روی آنها سدّی قرار دادیم و در پشت سرشان سدّی، و چشمان آنها را پوشانده‌ایم، لذا چیزی نمی‌بینند. و ریختن مستی خاک بر سر و روی آنان، قدرت بینایی را از آنان گرفت، و به راحتی از جلو چشم ستمگران خون آشام گذشت، او همه را می‌دید اما هیچ یک از آنان پیغمبر ﷺ را ندیدند، و حضرت جان به سلامت برد.

۳. حضرت امام رضا علیه السلام، می‌فرماید:

إِنَّ الْخِضْرَ عليه السلام شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ، وَإِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيَسْلَمُ فَتَسْمَعُ صَوْتَهُ وَلَا تَرَى شَخْصَهُ، وَإِنَّهُ لَيَخْضُرُ مَا ذَكَرَ، فَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْكُمْ

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۲.

۲. یس / ۹.

فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَقْضِي جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ، وَ يَقِفُ بِعَرَفَةَ فَيُؤَمِّنُ عَلَى دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَيُؤَنِّسُ اللَّهُ بِهِ وَحْشَةً قَائِمًا فِي غَيْبَتِهِ وَ يَصِلُ بِهِ وَحَدَّثَهُ.^۱

حضرت خضر عليه السلام از آب حیات نوشید، به همین مناسبت تا نفخ صور زنده خواهد بود، او همواره پیش ما می آید بر ما سلام می کند، صدایش شنیده می شود، اما خودش دیده نمی شود، هر کجا نامش ببرند حاضر می شود، پس هر کس او را یاد کند، خضر بر او سلام می کند، او همه ساله در مراسم حج شرکت می کند و مراسم حج را انجام داده و در عرفات وقوف کرده و در جمع مؤمنین حاضر گشته، دعایی که می کنند آمین می گوید، خداوند خضر عليه السلام را یار و مونس قائم ما قرار خواهد داد، و به وسیله او وحشت و تنهایی قائم ما را برطرف می سازد. یک بار دیگر این حدیث را بخوانید و به عبارت (فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَلَا نَرَى شَخْصَهُ) دقیق شوید که چه می گوید:

امام رضا عليه السلام می فرماید: ما صدایش را می شنویم، اما خودش را نمی بینیم! آری خضر دیدنی و هم سفر موسی عليه السلام، گاه مصلحتش در آن است که نامرئی باشد.

۱. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۱۶۷؛ و کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۰؛ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۲؛ و منتخب الاثر، ص ۲۶۲.



استاد لطفاً قدری بیشتر توضیح دهید که چگونه امام

۱۶۸

مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند؟ متشکرم.

□ ابتدا لازم است متن حدیث را در این باره ملاحظه کنید: حضرت امام

صادق علیه السلام می فرماید:

يَقْدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ. ^۱ یعنی مردم امامشان را (به

علت غیبت) از دست می دهند، او در موسم حج شرکت می کند، مردم را

می بیند، اما مردم او را نمی بینند.

و این متن حدیثی بود که مورد سؤال شماست. اما قبل از این که پاسخ

تفصیلی سؤال شما داده شود، به این روایت هم توجه کنید که به دیدن آن

بسیاری از مشکلات شما حل می شود:

خُمیری می گوید: از محمد بن عثمان، دومین نایب خاص امام زمان علیه السلام

شنیدم می گفت:

وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرِ النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ وَ

لَا يَعْرِفُونَهُ. ^۲

یعنی: «قسم به خدا که صاحب الامر همه ساله در مراسم حج شرکت

می کند و مردم را دیده و می شناسد، اما مردم آن حضرت را می بینند و

نمی شناسند!»

ملاحظه کنید، مگر می توان باور داشت که کسی در میان مردم باشد و ادعا

۱. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۷۴؛ و کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۲.



کند من شما را می بینم و شما مرا نمی بینید، البته این ادعا در یک صورت درست است، و آن این که بیننده در مخفیگاه باشد و از روزنه در و دیوار مردم را تماشا کند، در این صورت می توان گفت: (او مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند) بدیهی است که این تصوّر درباره امام زمان روحی فدا، مردود است، زیرا تمام کتب روایی مادر مسألة حضور امام علیه السلام، در موسم حج حاکی از این است که امام در میان مردم و جلساتشان در معابر و منابرشان در سعی و طوافشان، عملاً شرکت کرده و دست محبتشان را به سر و روی مستضعفان و دردمندان می کشند، با این بیان حل این مشکل نیازمند به توضیح دیگری است که ذیلاً ملاحظه می فرمایید. ندیدن بر دو نوع است:

نوع اول ندیدن با چشم سر.

نوع دوم دیدن منهای شناخت.

نوع اول: که ندیدن با چشم سر است به این معنا است که فرد یا شیئی وجود دارد، اما ما توان دیدن او را با چشم سر نداریم و این نیز بر دو قسم است: اول این که آن فرد یا آن شیء را نمی توان با چشم سر دید بلکه باید آن را با چشم دل و بینایی علم و چشم دل مشاهده کرد مانند:

۱. وجود اقدس پروردگار عالم (خدا) ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾^۱

به بینندگان آفریننده را

نه بینی، مَرَنجان دو بیننده را

- | | | |
|--------------|--------------|------------------------------|
| ۲. وجود روح | ۳. قوه جاذبه | ۴. رنگ های نامرئی |
| ۵. امواج صوت | ۶. امواج نور | ۷. میکروب ها - باکتری ها |
| ۸. اتم | ۹. حرکت زمین | ۱۰. توانایی نهان در اکسیژن و |

نیدروژن.

گفتیم که ندیدن با چشم سر دو قسم است: قسم اول را در ده شماره اجمالاً آوردیم.^۱ و اینک قسم دوم.

نوع دوم: این که آن فرد یا شیئی دیدنی و قابل رؤیت است که می توان آن را با چشم سر مشاهده کرد اما وجود مانع، آن را غیر مقدور ساخته است!

چنانچه خدای متعال خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

﴿وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾.^۲

یعنی: «وقتی تو قرآن می خوانی ما میان تو و آنها که ایمان به آخرت

ندارند حجاب نا پیدایی قرار می دهیم».

در شأن نزول این آیه شریفه سخنان گوناگونی در تفاسیر است از آن جمله

این که: هنگامی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرآن می خواند دو نفر از مشرکین طرف

راست و دو نفر دیگر در طرف چپ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار می گرفتند، و کف

می زدند و سوت می کشیدند و با صدای بلند شعار می دادند تا صدای

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به گوش مردم نرسد! و در بعضی از روایات نیز می خوانیم که:

گاهی دشمنان سر سخت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سراغ او می آمدند، در حالی که او با

یاران خود مشغول تلاوت قرآن بود، اما او را نمی دیدند، گویی عظمت خیره

کننده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مانع می شد که این کوردلان او را ببینند و بشناسند و آزار

دهند!^۳

در این آیه به طوری که ملاحظه فرمودید (حجاب مستور) صفت و

موصوفند، آنچه مانع دیدار است حجاب است، و شگفت آور این که خود

۱. تفصیل آن در صفحات ۴۳ تا ۴۵، ج ۲، کتاب مهدی عَلَيْهِ السَّلَام آخرین سفیر انقلاب.

۲. اسراء / ۴۵.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۲، صفحات ۱۴۲ - ۱۴۸.

حجاب هم دیدنی نیست! و مراد از این (حجاب) پرده یا ورق آهن، و دیوار نیست، بلکه این حجاب مانع، کینه و عداوت‌های غیر مرئی است که پرده ضخیمی برابر دیدگان مشرکین گشته و مانع دیدار آن مهر تابان است!

حمله دژخیمان متوکل برای دستگیری حضرت مهدی روحی فدا، و (صدای قرآن از سرداب) را در گذشته دیدید، یک بار دیگر آن را مطالعه بفرمایید و ببینید امام علیه السلام از جلو چشمان نحس و تا به دندان مسلح سربازان متوکل گذشت، اما این جلادان حضرت را ندیدند!

و اما نوع دوم، که (منظور و هدف ما است). دیدن منهای شناخت است و آن به این معناست که انسان فرد یا افراد و یا چیزی را می بیند، ولی شناخت ندارد و نمی شناسد، اگر دیدار بیننده بی معرفت را تکذیب کرده و بگوییم ندیده‌اید اشتباه نکرده‌ایم!

بسیار اتفاق افتاده که ما فرد یا افرادی را می بینیم، و چون شناخت کاملی از او نداریم بی تفاوت از کنار او می گذریم، و حتی ممکن است سالیانی دراز با او باشیم و باز هم او را نشناسیم!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می دیدند، اما نمی شناختند! نمی شناختند که می گفتند:

﴿مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ، لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا، أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا﴾^۱

چرا این رسول غذا می خورد؟ و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انداز کند؟ یا گنجی از آسمان برای او فرستاده شود یا باغی داشته باشد که از میوه آن بخورد؟!

اگر مادر او ایل کتاب (مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب) زیاد روی حدیث: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً تَكِيه کرده و حرف زدیم، هدف ما بیدار کردن خواب رفتگان بود که بگوییم، نقطه اتکای حدیث و پافشاری ائمه دین روی شناخت است نه نام!

دیدن امام وقت و امام زمان، و دانستن نام و خصوصیات و شناسنامه او کافی نیست! بلکه معرفت و شناخت، شرط اصلی ایمان است!

این جا در مسأله (فَإِذَا هُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ) همین مطلب مورد نظر است، یعنی وجود مبارک حضرت مهدی روحی فداه، را می بینند اما نمی شناسند، چنانچه آن را از بیان محمد بن عثمان، نایب خاص حضرت آوردیم که گفت:

حضرت در موسم حج، مردم را می بیند و همه آنها را می شناسد. (يَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ) اما مردم امام را می بینند ولی نمی شناسند! (يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ).

ملاحظه کنید: دو دیدار، متناقض و متباین و متضاد! و آن:

الف - دیدار اول، دیدار امام علیه السلام که توأم است با شناخت.

ب - دیدار دوم، دیدار مردم است، منهای شناخت!

مسأله شناخت و عدم شناخت، اختصاصی به موسم حج ندارد، بلکه در سطح جهان جریان برخوردار حضرت با مردم چنین بوده و هست.

این که در گذشته از گفتار مولا علی علیه السلام، آوردیم که فرمود: سوگند به خدای علی، که حضرت در میان شما در اجتماع شما، در بازارهای شما، در خانه های شما رفت و آمد دارد، این آمده و شدها همان دیدار منهای شناخت است! که مولا هم به آن اشاره کرده فرمودند: (ثَرَى وَ لَا تُرَى) او مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند!

شگفت آورتر این که مولا علی علیه السلام فرمود:

حتی به شما سلام می کند! انشاء الله می دانیم که: ۶۹ حسنه، به آغاز کننده سلام اختصاص داشته و تنها یک حسنه متعلق به پاسخ دهنده است! مولا علی علیه السلام در این مورد می فرماید:

لِلسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تِسْعَةٌ وَسِتُّونَ لِلْمُبْتَدِي وَوَاحِدَةٌ لِلرَّادِ.^۱ در این جا با این که پاداش پاسخ دهنده سلام خیلی ناچیز است! باید توجه داشت که: جواب سلام واجب است، و به علاوه دستور اسلام است که بلند جواب دهد تا گوینده بشنود.^۲

خدا کند که ما انشاء الله جواب سلام حضرت را داده باشیم! و ای بر ما اگر بی اعتنائی کرده و جواب سلام امام علیه السلام، را نداده باشیم! چنان که رسم و روش پاره ای از افراد از خود راضی و متکبران و... است، سلام نمی کنند که هیچ، حتی عارشان می آید که جواب دهند!

به هر حال معنی همه این ها این است که: گوینده سلام را که امام علیه السلام، است می بینیم، و صدای مبارک او را هم که سلام کرد می شنویم، انشاء الله جواب سلام را هم داده و می دهیم، اما بدبختانه او را نمی شناسیم!

امام صادق علیه السلام در تأیید این نظر می فرماید:

برای صاحب این امر نشانه هایی از پیامبر است...

اما نشانه ای که امام زمان علیه السلام، از حضرت یوسف دارد، این است که خدا میان او و مردم حجابی قرار داد که می بینندش ولی او را نمی شناسند!

وَ أَمَّا سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، فَالسُّرُّ، يَجْعَلُ اللهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَاباً يَرَوْنَهُ وَلَا

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۵.

يَعْرِفُونَهُ ۱

از روضه تو گلی بچینم چه شود
درمان کنی این قلب حزینم چه شود^۲

یک بار اگر تو را ببینم چه شود
دستی بکش ای سحاب رحمت به دلم

۱. منتخب الاثر، ص ۳۰۱.

۲. از مؤلف.

می‌گویند، هر که ردّ پای امام علیه السلام، را بگیرد می‌تواند

جایگاه امام علیه السلام را پیدا کند، درست است یا نه؟! ۱۶۹

□ اولاً تا حال کسی چنین دیداری نداشت که ببیند امام زمان روحی فداه، از جلو او رد شده و همچنان می‌رود تا او را (پی‌کند) بلکه اغلب سعادت‌مندان که تشرف حاصل کردند، پس از لحظاتی کوتاه، دیدند حضرت مجدداً غایب شد و ندانستند از کجا و به کجا رفته است!

ثانیاً آنچه که دانستن آن ضروری است این است که بدانیم و باور کنیم که امام عصر حضرت بقیه الله الاعظم روحی فداه، صاحب ولایت کبری است و تصرف دارد و چون به میان مردم بیاید، تصرف در ابصار می‌کند که او را ببینند، و اگر هم بعضی او را ببینند، تصرف در قلوب می‌کند که او را شناسند و معنی تصرف همین است.

و ثالثاً حضرت همانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در کنف حمایت پروردگار عالم است، هیچ (قائف) و (پی‌زن) و (پی‌گیر) توان چنین کاری را نداشته و نخواهد داشت. ملاحظه کنید:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، پس از فرار و پناهنده شدن به (غار ثور) جان به سلامت برد و سرانجام با تجلیلی فراوان به مدینه منوره وارد گشت. اما مشرکین و منافقین و دیگر دشمنان سر سخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امید (ردّ پا) پیدا کردن، دلخوش کرده، به دنبال (قائف) رفتند تا به کمک او ردّ پای پیغمبر را گرفته او را بیابند و به قتل برسانند! در میان قریش مردی ملقب به (ابوگرز) از قبیله خزاعه بود که در شناختن ردّ پای افراد، مهارتی به سزا داشت! چند

نفری به دنبال او رفته و از او خواستند رد پای پیغمبر را گرفته او را بیابد!

(ابو کُرز) اثر قدم‌های رسول خدا ﷺ، را از درِ خانهٔ آن حضرت نشان داد و به دنبال آن همچنان پیش رفت، تا جایی که ابوبکر به آن حضرت ملحق شده بود گفت: در این جا ابی قحافه یا پسرش نیز به او ملحق شده! اینان به دنبال جای پاها همچنان تا غار پیش آمدند. از آن سو رسول خدا ﷺ و ابوبکر در غار آرمیده و از شکافی که وارد شده بود بیابان و صحرا را می‌نگریستند. خدای بزرگ و توانا برای گم شدن رد پای رسول خدا ﷺ، عنکبوتی را مأمور کرده بود، تا بر درِ غار تار بپند، و کبک‌هایی را فرستاد تا آن جا تخم بگذارند و به هر ترتیبی بود وقتی مشرکین به در غار رسیدند (ابو کُرز) نگاه کرد دید رد پاها قطع شده، از این رو همانجا ایستاد و گفت: محمد و رفیقش از این جا نگذشته و داخل این غار هم نشده‌اند، زیرا اگر به درون آن رفته بودند، این تارها پاره می‌شد، و این تخم کبک‌ها می‌شکست، دیگر نمی‌دانم در این جا، یا به زمین فرو رفته‌اند، و یا به آسمان صعود کرده‌اند.^۱

این داستان واقعی و حیرت‌زا را کراً بخوانید و به بی‌پایگی و سستی حرف کسروی خواهان بخنندید!

این بیچاره‌ها چون همه چیز را از دریچهٔ چشم طبیعت می‌بینند، از این جهت آن را دو دستی گرفته و امیدوارند! خدا و خالق طبیعت در این میان به فراموشی رفته و یا باز نشسته شده است! در حالی که طبیعت و آنچه در آن است کلاً در یدِ قدرت قادر متعال است، اگر بخواهد آتش می‌سوزاند و کارد می‌برد، و اگر نخواهد نسوزانیده و نخواهد برید!

۱. تاریخ انبیاء، ج ۳، ص ۲۶۰.

(پی زن) و مشرکین چون حرکتشان به خلاف مسیر خدا بود، از این جهت به نتیجه نرسیدند! و دیدید که خدا چه کرد: پیش از رسیدن (ابو کرز) به غار، به عنکبوت مأموریت داد، که هر چه زودتر به محلّ مأموریت شتافته و به در غار لانه سازی کند. دوم به کبک‌هایی چند، امر فرمود تا سریعاً به در غار رفته پس از ساختن لانه، در آن تخم گذاری کنند!

این مأموریت‌ها به خوبی و طبیعی انجام شد، و مسیر فکر ابو کرز و مشرکین را عوض کرد! که گفت: اینان یا به زمین فرو رفتند و یا به آسمان پرواز نمودند!

لانه سازی عنکبوت و تخم گذاری کبک‌ها به قدری طبیعی و عادی و معمولی بود، که اینان کمترین شبهه‌ای در طبیعی بودن آن نداشتند، و گرنه اگر ذره‌ای وضع تخم گذاری و لانه سازی غیر طبیعی می‌بود، ورود آنان به غار قطعی بود! فکر دشمن فقط روی لانه عنکبوت و تخم کبک‌ها و (قوانین طبیعی!) متمرکز است! (نه خدا) که این‌گونه قاطعانه قضاوت کرده، و غار را خالی از سکنه دانسته است! در حالی که بین این جلادان شمشیر به دست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله، که در غار نشسته و آن‌ها را تماشا می‌کرد، فاصله چندانی نبود! ردّ پا طلبان فکر نمی‌کنند که خدا چرا این کارها را انجام داده است؟!

یعنی واقعاً نمی‌فهمند؟! که رسول خدا بیمه خداست؟!

باید بماند، و این خواست خدا است و خواست خدا شدنی است؟!

اگر واقعاً نمی‌فهمند، و لامپ شعور باطنشان ضعیف شده، کشش مغزی و شمّ معنوی ندارند! توصیه می‌کنیم که حداقل یک بار هم که شده (چکاپ) بفرمایند! آن هم از گردن به بالا!

دشمن باید بداند که در مقابل خواست و اراده‌ی قادر متعال از (پی زن) کاری ساخته نیست! و از این رهگذر ضرری متوجه کسی نخواهد شد!

گر نگهدار من آن است، که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد
بازمل و اسطرلاب، و احضار روح، و تسخیر جن، و توسل به طلسمات و
اجرام سماوی و فال‌بین و کف‌شناس، و موهوماتی از این قبیل، و بالاخره با
کمک (پی زن) و (قائف) و کامپیوتر و... دست‌یابی به قطب عالم امکان امام
زمان علیه السلام، غیر مقدور است!

حضرت مهدی روحی فدا، همانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در کنف حمایت
خدا است، و اگر هزاران بار در مجامع ما، و مجالس ما، و خانه‌های ما رفت و
آمد کند، (که می‌کند)، هیچ (قائف) و رمالی توان پی‌گیری و تعقیب او را
نداشته و به او دسترسی پیدا نخواهد کرد!

در همین مورد به خصوص، اتفاقاً مولای متقیان علی علیه السلام فرمود: **فِي سُتْرَةِ
عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ آثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ!**^۱

یعنی حضرت در زمان غیبت در میان مردم پوشیده از انظار زندگی کرده،
تا آن جایی که، قائف (پی زن) و اثر شناس جای پای حضرت را نمی‌بیند، اگر
چه در آن دقت فراوان به کار برد!

تو را امام، ز اعدا خدا نگهدارد
فرشته‌ات به دو دست دعا نگهدارد
ز دیده خواه نهان باش و خواه عیان
خداات در همه حال از بلا نگهدارد



۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۳، خطبه ۱۵۰، ص ۴۴۹.

استاد لطفاً بفرمایید در عصر غیبت تکلیف ما
دانشجویان چیست؟ ۱۷۰

□ تکلیف شما و دیگر دانشجویان عزیز را در عصر غیبت کبری کتاب‌های مربوطه از جمله: مکیال المکارم و نجم الثاقب به تفصیل نوشته‌اند، که نقل آن‌ها در این مجموعه مغایر با روش اختصاری ماست.

و اما آنچه به نظر می‌رسد و شایان توجه است، این است که با استنصار از پروردگار جهان و امام عصر روحی فدا، سعی کنید که بر باورهای دینی خود تکیه کرده و بر عرفان خود در مسأله شناخت امام عجل الله بیفزایید. از خود محوری (اومانیسم) و برتری جویی خارج شوید. درخت علم و دانش ما هر قدر بارور و بارورتر شود، خاضع و خاشع‌تر باید باشد، به عقیده من خود محوری یک بیماری است! و افراد خود بین و خود محور نابینا و نابالغند.

می‌گویند از بهلول پرسیدند بلوغ چیست؟ فَقَالَ الْبُلُوغُ نَوْعَانِ. بُلُوغُ الْأَطْفَالِ وَ بُلُوغُ الرِّجَالِ. أَمَّا الْبُلُوغُ الْأَطْفَالُ خُرُوجُ الْمَنِيِّ، وَ أَمَّا الْبُلُوغُ الرِّجَالُ خُرُوجُ عَنِ الْمَنِيِّ. بهلول گفت: بلوغ بر دو نوع است: ۱. بلوغ اطفال. ۲. بلوغ رجال.

بلوغ اطفال همان احتلام و خروج منی است. اما بلوغ رجال وقتی است که از منیت و خود محوری خارج شوند.

پیش از انقلاب شکوهمند ایران، دانشجویی خودبین به همراه دوستش از خارج به ایران آمده و برای گذراندن ایام مرخصی به زادگاه خود، دهات گرگان رفت، کدخدا و کشاورزان و اقوام روزی به دیدن وی آمده و به پدرش به داشتن چنین فرزندی تبریک می‌گفتند، آقا پسر هم پاپیون زده و خیلی

شیک با سگش بازی می‌کرد! و گاهی هم به عنوان تعارف سری تکان می‌داد! مهمانان آنچه می‌پرسیدند، آقا پسر جواب‌های سر بالا می‌داد و کسی نمی‌دانست که ایشان چه می‌گویند! و چون نمی‌فهمیدند آن را بر بی‌سوادی خود حمل می‌کردند. این دیدارها ساعتی به طول انجامید، که ناگهان آقا پسر احساس دردی از ناحیه شکم کرد، به یادش آمد شاید به خاطر خوردن کالباس و نوشابه گازدار دیشب باشد، اعتنایی نکرد پپی دود کرد، قدری به خود پیچید و کمی راه رفت و دوباره نشست. اما متأسفانه درد شدیدتر شد، آقا پسر ناخودآگاه جلو مهمانان، روی فرش اطاق غلطید، پدر و مادر و کدخداهر چه می‌گفتند: آقای مهندس، آقای ...، کجات درد می‌کند، وی چیزی نمی‌گفت، عاقبت دیدند آهسته می‌گویند: (آخ بطنم) (وای بطنم)، بیچاره‌ها گیج و واج شده نمی‌دانستند (بطن) چیست؟ تا عرق نعنائی، قند داغی چیزی به وی بخورانند، هر چه از او می‌پرسیدند (بطن) کجا است، وی چیزی نمی‌گفت! آقا پسر فکر می‌کرد. اگر به جای (شکم) بطن بگوید صاحب کمالات است و بالاخره به اتفاق گفتند: اینک که ما زبان آقای مهندس را نمی‌فهمیم، چه بهتر هر چه زودتر برویم آقا فرهاد هم کلاسی ایشان را از ده بالا بیاوریم تا او ترجمان ایشان باشد! چابک سواری پیدا شد، اسب زین کرده را سوار شد و به سرعت به ده بالا رفت و جریان را به آقا فرهاد گفت، آقا فرهاد هم فوری سوار شده به پیش دوستش آمد و گفت چه شده کجات درد می‌کند؟ او هم چنان همان حرف‌های اول را تکرار کرد! فرهاد به شنیدن آن وقتی فهمید که وی به منظور اظهار معلومات، دست به چنین کاری زده، حس خودخواهی او نیز جَوَلان کرد و با خود گفت: باید کاری کنم که نه فقط آن‌ها مرا هم صاحب کمالات بخوانند، بلکه دوست من هم در مقابل من زانو زده تحسینم کند، این

بود که در تفسیر (بطن) گفت: شما عجب آدمهای بی سوادى هستید؟ چگونه نفهمیدید کجاش درد می کند؟ آن ها گفتند: آقا ما دهاتی هستیم، سواد درست و حسابی نداریم، شما بفرمایید (بطن) چیست تا ما چاره ای بکنیم! آقا فرهاد هم که مست غرور بود گفت: خوب گوش کنید و تمام حواستان با من باشد تا بگویم کجاش درد می کند، این دوست من (مصدرش) درد می کند می فهمید یا نه؟ بیچاره ها حیران و سرگردان شده دیدند هنوز (بطن) را نفهمیده (مصدر) آمد به اصطلاح قوز بالای قوز شد، گفتند: آقا فرهاد شما را به خدا اگر به ما رحم نمی کنید به دوستان رحم کنید و زودتر بگویید (بطن) یعنی چه؟ آقا فرهاد گفت: مگر نشنیدید که گفتم (بطن) یعنی (مصدر)، گفتند: آخر به ما بگویید (مصدر) چیست؟ و از کجا پیدا شده؟! آقا فرهاد گفت: باز هم گوش هاتان را باز کنید تا بگویم (مصدر) از کجا آمده، ببینید بَطْنٌ يَبْطُنُ بَطْنًا حالا فهمیدید از کجا در آمده یا نه؟ آری (بطن) مصدر است و این دوست بیچاره من مصدرش درد می کند، به دادش برسید و خلاصه آنقدر (بطن) و (مصدر) بار مهمانان کرد که سرانجام آقا پسر قولنج کرده، روده هایش به هم پیچیده و به سرعت وی را به اطاق عمل بیمارستان گرگان انتقال دادند! این است عاقبت خود محوری و غرور کاذب! آنچه آوردم واقعیت بود نه جوک!

رسول اکرم ﷺ می فرماید: جَاهِدُوا أَهْوَانَكُمْ تَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ^۱

یعنی با هوس های خود مبارزه کنید تا به نفس خود تسلط یابید.

ز دست غیر ننالم چرا که همچو حباب

همیشه خانه خرابِ هوایِ خویشتم!



۱. نهج الفصاحه، طبع دهم، ص ۲۷۵.

کراراً از وعاظ شنیدم که می‌گویند: خدا کار آقا امام
 زمان علیه السلام را یک شب اصلاح می‌کند یعنی چه؟ و اصولاً
 این حرف درست است یا نه؟

□ ما در بحث بداء در همین کتاب به مناسبتی اجمالاً به این مطلب اشاره
 کردیم، اما چون بحث بیشتر آن دلگرمی خاصی به عاشقان حضرت و
 منتظرین ظهور می‌دهد به شرح بیشتر آن می‌پردازیم:
 اولاً گفتار وعاظ محترم درست است و آن برگرفته از این روایت است که
 حضرت امام جواد علیه السلام فرمود:

خداوند امر ظهور حضرت را در یک شب اصلاح می‌فرماید، همان
 طوری که کار حضرت موسی علیه السلام را در یک شب اصلاح فرمود. آن گاه که
 برای به دست آوردن آتش برای اهل خویش رفت، پس در حالی که پیامبر و
 فرستاده خدا بود بازگشت.^۱

و اما این که گفتید (یک شب اصلاح می‌کند یعنی چه؟) یعنی بدون مقدمه،
 بدون ظهور علائم، بدون پیش شرط، ناگهانی، بَغْتَةً، بی خبر، امر ظهور درست
 می‌شود.

از باب مثال ملاحظه کنید: باران گاهی با مقدمه می‌بارد و گاهی هم
 بی مقدمه، آن جایی که با مقدمه می‌بارد، علائم و نشانی‌هایی دارد و آن‌ها رعد
 و برق و طوفان و ابرهای سیاه است و اما آن جایی که بی مقدمه می‌بارد گاه
 دیدیم هوا آفتابی و صاف بوده، اثری از رعد و برق و طوفان نیست، ولی

۱. کمال الدین، ج ۲، باب ۳۶، ح ۱.

ناگهان می بینیم با این که خورشید با تمام وجود می تابد، میان همین تابش و درخشندگی، باران بی خبر شروع به باریدن می کند، این باران و این رگبار در این شرایط غیر منتظره است، هرگز تصور نمی کردیم در این هوای آفتابی و صاف، بارانی بیارد.

حدیث می گوید: جریان ظهور آقا امام عصر روحی فدا، هم همین طور است، ناگهانی و بی خبر و بی مقدمه و به شکل انقلابی است. که به داستان حضرت موسی علیه السلام تشبیه فرموده است.

حضرت موسی علیه السلام در آن شب هولناک بارانی در آن بیابان، تمام سعیش این بود آتشی بیابد و آبی برای وضع حمل همسرش در آن لحظات سخت گرم کند، اما ناگهان از آن درخت نورانی فریاد *إِنِّي أَنَا اللَّهُ شَنِيد* و فرمان نبوت گرفت و مأمور به ارشاد و هدایت فرعون و نجات بنی اسرائیل شد. مسیر فکرش به کلی عوض شده، زن و فرزند را به خدای چاره ساز داد و به دنبال مأموریت خویش رفت، این است معنی اصلاح یک شب و ناگهانی.

قدری روی این جریان فکر کنید و در آن جو و شرایط سخت خانوادگی آن هم در آن بیابان تاریک قرار بگیرید و ببینید حضرت موسی دنبال چه بود و چه شد؟ آن وقت است که همه چیز برای شما روشن می شود. ظهور ناگهانی یعنی مثلاً مردم جهان طبق معمول همه روزه بر سر کارند و شب که به خانه برگشتند، هر کس به دنبال برنامه از پیش تعیین شده زندگی خویش است و کارهای شخصی خود را ردیف می کند که صبح آن را دنبال کند، اما صبح که از خواب بر می خیزد، می بیند دنیا عوض شده، مؤمنین شادی کرده به هم تبریک می گویند. مرغان هوا و ماهیان دریا می رقصند، غریو شادی از در و دیوار بلند است. عاشقان حضرت غرق در شادی و سرورند، فریاد *بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن*

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، اَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ از پای دیوار کعبه به گوش می‌رسد. آقا امام
عصر روحی و روح العالمین له الفداء، از پس پرده غیبت به فرمان الهی قدم
بیرون نهاده، جهان ظلمانی را یکپارچه تبدیل به نور فرموده است.

بی مقدمه، بی خبر، بدون شرط، ناگهان و بَغْتَةً و این همان است که حضرت
امام باقر علیه السلام فرمودند: تَوَقَّعُوا هَذَا الْأَمْرَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً^۱

هر صبح و شام منتظر ظهور باشید.

و چه نیک امام صادق علیه السلام فرموده است که:

كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو.^۲

یعنی: به چیزی که امید وقوعش را نداری، از آنچه امید وقوعش را داری
امیدوارتر باش.

آری همه علائم آخر الزمان قطعی و غیر قطعی، شدنی و ناشدنی و...

۱. از دجال گرفته تا توقف خورشید وسط آسمان هنگام زوال.

۲. از سفیانی گرفته تا صیحه آسمانی.

۳. از خسوف گرفته تا کسوف.

۴. از خرابی ارمنستان گرفته تا خرابی ترکستان.

۵. از ظهور جنیان گرفته تا ظهور فرشتگان.

۶. از خرابی سیند گرفته تا خرابی هند.

۷. از خشک شدن رود نیل گرفته تا فریاد جبرئیل.

۸. از باد سیاه گرفته تا خسف بیداء.

۹. از ستاره دنباله دار گرفته تا خروج اصحاب کهف از غار.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۵.

۲. کمال الدین، باب ۶ ج ۱۳، ص ۱۵۱.

۱۰. از ظهور کف دستی در آسمان گرفته تا منادی کیهان.

۱۱. از مرگ سرخ و سفید گرفته تا ظهور بدنی در کرانه خورشید.^۱

تماماً تعطیل و یا بخشوده شد، آن وقت معنی (اصلاح یک شبه) را می فهمیم و خواهیم دانست که امر فرج امام عصر حضرت بقیه الله الاعظم روحی فدا، متوقف بر وجود نشانی ها و زمینه ای نیست و اگر غیر از این بود انتظار فرج در هر صبح و شام بی معنی می بود و خلاصه باید بدانیم و باور کنیم همه چیز دست خداست و هیچ کس حتی پیامبر و امام هم در مقابل مشیت و اراده خدا کاره ای نیستند و این خداست که: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۲ خداوند هر چه را بخواهد (محو) و هر چه را بخواهد (اثبات) می کند و (امم الكتاب) نزد اوست. ملاحظه فرمایید:

تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله قطعیت که هیچ گونه دگرگونی در آن راه ندارد و در آیه فوق از آن اشاره به (امم الكتاب) (کتاب مادر) شده است و دیگری مرحله غیر قطعی به تعبیر دیگر (مشروط) است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد و از آن تعبیر به مرحله (محو و اثبات) می شود. و گاهی نیز از این دو تعبیر به (لوح محفوظ) و لوح محو و اثبات می شود. گویی در یکی از این دو لوح آنچه نوشته شده است، به هیچ وجه دگرگونی در آن راه ندارد و کاملاً محفوظ است و اما دیگری ممکن است چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و به جای آن چیز دیگری نوشته شود. و اما حقیقت امر این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می گیریم. مثلاً سم کشنده ای را که مقتضای

۱. شرح این علائم را در صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۳، ج ۲، مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب مطالعه فرمایید.

۲. رعد / ۳۹.

طبیعتش نابود کردن یک انسان است، مورد توجه قرار می‌دهیم و می‌گوییم هر کس آن را بخورد، می‌میرد. بی‌خبر از این که این سمّ یک (ضدّ سمّ) هم دارد، که اگر پشت سر آن بخورند، اثرش را خنثی می‌کند. (البته ممکن است بی‌خبر هم نباشیم، اما نخواهیم یا موقعیت اقتضا نکند که سخنی از ضدّ سمّ بگوییم.)

ملاحظه کنید در این جا این حادثه یعنی (مرگ) به خاطر خوردن سمّ جنبهٔ قطعی ندارد و به اصطلاح جای آن (لوح محو اثبات) است که تغییر و دگرگونی با توجه به حوادث دیگر در آن راه دارد. ولی اگر حادث را با علت تامه‌اش یعنی وجود مقتضی و اجتماع همهٔ شرایط و از میان رفتن همهٔ موانع، در نظر بگیریم (در مثال بالا سمّ را با نخوردن ضد سمّ توأم در نظر بگیریم) در این جا دیگر حادث قطعی است و به اصطلاح جایش در (لوح محفوظ) و (امّ الكتاب) است و هیچ‌گونه دگرگونی در آن راه ندارد. این سخن را به نوع دیگر می‌توان بیان کرد و آن این که علم خداوندی دارای دو مرحله است (علم به مقتضیات و علل ناقصه) و علم به علل تامه؛ آنچه مربوط به مرحلهٔ دوم است، تعبیر از آن (امّ الكتاب) و لوح محفوظ می‌شود و آنچه مربوط به مراحل اول است، تعبیر به لوح محو و اثبات می‌گردد و گرنه لوحی در گوشه‌ای از آسمان گذارده نشده است که چیزی روی آن بنویسند یا محو کنند و چیز دیگری در آن ثبت نمایند.^۱

حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرماید: **مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَّخْتُومَةٌ كَائِنَتْ لَأَمْحَالَةٍ. وَ مِنْ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَوْقُوفَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يُقَدِّمُ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ.**

یعنی: قسمتی از حوادث حتمی است که حتماً تحقق می‌پذیرد و قسمت دیگری مشروط به شرایطی است در نزد خدا که هر کدام را صلاح بداند، مقدم

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۴۱.

می‌دارد و هر کدام را اراده کند محو می‌کند و هر کدام را اراده کند اثبات می‌نماید.^۱

و هم چنین حضرت امام سجاده علیه السلام فرمود: لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقُلْتُ لَهُ آيَةٌ آيَةٌ؟ فَقَالَ: قَالَ اللَّهُ ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ یعنی: اگر یک آیه در قرآن نبود من از حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت به شما خبر می‌دادم. روایت کننده حدیث می‌گوید عرض کردم کدام آیه؟ حضرت فرمود: خداوند می‌فرماید: (خداوند هر چه را بخواهد «محو» و هر چه را بخواهد «اثبات» می‌کند و «امم الكتاب» نزد اوست)^۲ این حدیث دلیل بر آن است که حداقل قسمتی از علوم پیشوایان بزرگ دین نسبت به حوادث مختلف مربوط به لوح محو و اثبات است و لوح محفوظ با تمام خصوصیاتش مخصوص به خدا است و تنها قسمتی از آن را که صلاح بدانند به بندگان خاصش تعلیم می‌کند. در دعای شب‌های ماه رمضان نیز کراراً می‌خوانیم: وَ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَامْحُنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَ اَكْتُبْنِي مِنَ السُّعْدَاءِ؛ گر من از شقاوتمندانم، مرا از آنها حذف کن و در سعادت‌مندان بنویس. (یعنی توفیق این کار را به من مرحمت بفرما. به هر حال (محو و اثبات) به ترتیبی که گفته شد معنی جامعی دارد که هر دگرگونی را بر اثر تغییر شرایط یا وجود موانع شامل می‌شود.^۳

خوش آن روزی که برخیزد ز کعبه بانگ جاء الحق

خوش آن ساعت که برگیرد حجاب از چهره زیبا

۱. همان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۴۴.

۳. همان.

ضعیفان را کند یاری، پلیدان را دهد خواری
ستمگر را دهد کیفر، منافق را کند رسوا
چه دل‌ها خون شد از عشقت، چه تنها سوخت در هجرت
تفقد کن از این دل‌ها، ترحم کن بر این تنها
خوش آن صبحی که از بستان ندای مرغ حق آید
چو بلبل در ثنای گل سُرایم خامه‌ای شیوا
سَرِ سودایی خود را به پیش پات اندازم
قدم بگذار بر چشمم اگر داری سَرِ سودا
تویی فرمانده مطلق، امام و حجت بر حق
تویی بر شیعیان سرور، تویی بر بندگان مولا

شما در صفحه ۱۲۴، کتاب (گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام) گفتید: شیعیان جزیره خضرا زیدیه هستند، ممکن است در این باره توضیح بیشتری داده بفرمایید شیعه زیدیه چه کسانی و دارای چه عقیده‌ای بوده و نیز این انشعاب از چه زمانی بوده است؟

□ هر مذهبی یک رشته مسائلی (کم یا زیاد) دارد که اصول اولیه آن مذهب است و مسائلی دیگر که در درجه دوم واقعند و اختلاف اهل مذهب در چگونگی مسائل اصلی وقوع آنها با حفظ اصل مشترک انشعاب نامیده می‌شود.

«انشعاب در همه مذاهب خاصه در چهار دین آسمانی، کلیمی و مسیحی و مجوسی و اسلام و حتی در شعب آنها نیز وجود دارد. مذهب شیعه در زمان سه پیشوای اول از پیشوایان اهل بیت (حضرت امیر المؤمنین علی و حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام) هیچ گونه انشعابی نپذیرفت، ولی پس از شهادت امام سوم اکثریت شیعه به امامت حضرت علی بن حسین سجاده علیه السلام قائل شدند و اقلیتی معروف به کیسانیه پسر سوم علی علیه السلام، محمد بن حنفیه را امام دانستند و معتقد شدند که محمد بن حنفیه پیشوای چهارم و همان مهدی موعود است که در کوه رضوی غایب شده و روزی ظاهر خواهد شد.

پس از رحلت امام سجاده علیه السلام، اکثریت شیعه به امامت فرزندش امام محمد باقر علیه السلام، معتقد شدند و اقلیتی به زید شهید که پسر دیگر امام سجاده علیه السلام، بود گرویدند و به زیدیه موسوم شدند.

پس از رحلت امام محمد باقر علیه السلام، شیعیان وی به فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام، ایمان آوردند و پس از درگذشت آن حضرت، اکثریت فرزندش امام موسی کاظم علیه السلام، را امام هفتم دانستند و جمعی اسماعیل پسر بزرگ امام ششم را که در حال حیات پدر بزرگوار خود در گذشته بود امام گرفتند و از اکثریت شیعه جدا شده به نام اسماعیلیه معروف شدند و بعضی پسر دیگر آن حضرت، عبدالله افطح و بعضی فرزند دیگرش محمد را پیشوا گرفتند و بعضی در خود آن حضرت توقف کرده آخرین امامش پنداشتند.

پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام، اکثریت شیعه فرزندش امام رضا علیه السلام را امام هشتم دانستند و برخی در امام هفتم توقف کردند که به واقفیه معروفند. دیگر پس از امام هشتم تا امام دوازدهم که پیش اکثریت شیعه مهدی موعود است انشعاب قابل توجهی بوجود نیامد و اگر وقایعی نیز در شکل انشعاب پیش آمده، چند روز پیش نپاییده و خود به خود منحل شده است، مانند این که جعفر فرزند امام دهم پس از رحلت برادر خود (امام یازدهم) دعوی امامت کرد و گروهی به وی گرویدند ولی پس از چند روزی متفرق شدند و جعفر نیز دعوی خود را تعقیب نکرد و همچنین اختلافات دیگری در میان رجال شیعه در مسائل علمی کلامی و فقهی وجود دارد که آنها را انشعاب مذهبی نباید شمرد. فرقه‌های نامبرده که منشعب شده و در برابر اکثریت شیعه قرار گرفته‌اند، در اندک زمانی منقرض شدند جز دو فرقه زیدیه و اسماعیلیه که پایدار مانده‌اند و هم اکنون گروهی از ایشان در مناطق مختلف زمین مانند یمن و هند و لبنان و جاهای دیگر زندگی می‌کنند. از این روی تنها این دو طائفه با اکثریت شیعه که دوازده امامی هستند ذکر می‌شوند.

و اما زیدیه: پیروان زید شهید، فرزند امام سجاده علیه السلام می‌باشند. زید سال

۱۲۱ هجری بر خلیفهٔ اموی هشام ابن عبدالملک قیام کرد و گروهی بیعتش کردند و در جنگی که در شهر کوفه میان او و کسان خلیفه در گرفت کشته شد. وی پیش پیروان خود امام پنجم از امامان اهل بیت شمرده می‌شود و پس از وی فرزندش یحیی بن زید که بر خلیفه اموی ولید بن یزید قیام کرده و کشته شد، به جای وی نشست و پس از وی محمد بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله که بر خلیفه عباسی منصور دوانقی شوریده و کشته گردیدند، برای امامت برگزیده شدند. پس از آن تا زمانی امور زیدیّه غیر منظم بود تا ناصر اطروش که از اعقاب برادر زید بود در خراسان ظهور کرد و در اثر تعقیب حکومت محل از آنجا فرار کرده به سوی مازندران که هنوز اهالی آن اسلام نپذیرفته بودند رفت و پس از سیزده سال دعوت جمع کثیری را مسلمان کرده به مذهب زیدیّه درآورد سپس به دستگیری آنان ناحیه طبرستان را مسخر ساخته و به امامت پرداخت و پس از وی اعقاب او تا مدتی در آن سامان امامت کردند. به عقیدهٔ زیدیّه هر فاطمی نژاد، عالم زاهد شجاع، سخی به عنوان قیام به حق خروج کند می‌تواند امام باشد. زیدیّه در ابتداء، مانند خود زید، دو خلیفه را (ابوبکر و عمر) جزء ائمه می‌شمردند ولی پس از چندی جمعی از ایشان نام دو خلیفه را از فهرست ائمه برداشتند، از علی علیه السلام شروع کردند.

بنا به آنچه گفته‌اند زیدیّه در اصول اسلام، مذاق معتزله و در فروع، فقه ابی حنفیه رئیس یکی از چهار مذهب اهل سنت را دارند. اختلافات مختصری نیز در پاره‌ای از مسائل در میانشان هست.^۱



۱. شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۳۵ - ۳۲.

استاد لطفاً بفرمایید این که قرآن می فرماید: ﴿نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ - نحل ۸۹ - (چون بیان همه چیز در قرآن هست) آیا می شود از طریق قرآن لزوم امام را در هر زمان تا قیامت ثابت کنیم؟

□ آری، به خوبی و روشنی می توان از طریق قرآن به ویژه از طریق سوره قدر و آیاتی دیگر ثابت کرد که در هر زمانی (خلیفة الله) و ولی مطلق الهی تا قیامت هست و هیچ گاه زمین خالی از حجت نیست. و اینک هم وجود مقدس حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه، در جهان حضور داشته و همه چیز جهان زیر نظر مبارک او است. این راه و طریق استدلال را حضرت امام جواد علیه السلام، به ما آموخته است که فرمود: **يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصِمُوا بِسُورَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ تَقْلِبُوا، فَوَ اللَّهُ إِنَّهَا لِحُجَّةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ وَ إِنَّهَا لَغَايَةُ عِلْمِنَا. يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصِمُوا بِحُجْمِ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.**

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فَإِنَّهَا لَوْلَاةِ الْأَمْرِ خَاصَّةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

یعنی ای گروه شیعه با سوره انا انزلناه با مخالفان امامت (اهل سنت) استدلال کنید تا پیروز شوید. به خدا قسم که آن سوره پس از پیغمبر حجت خدای تبارک و تعالی است بر مردم، و آن سوره سرور دین شما است و بزرگترین دلیل مذهب شما است و نهایت دانش ما است، زیرا کاشف از شب

قدر است و در آن شب مکنونات علمی برای ما آشکار می شود. ای گروه شیعه با آیات خم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا مُنذِرین با مخالفان مباحثه کنید، زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت است بعد از پیغمبر ﷺ.

و اینک به فرموده حضرت امام جواد علیه السلام، به سوره قدر باز می گردیم و محتوای آن را پس از ترجمه بررسی می کنیم.

و اما ترجمه خدای تبارک و تعالی می فرماید:

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم و تو چه می دانی شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و (روح) در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کار نازل می شوند.

شبی است مملو از سلامت و (برکت و رحمت) تا طلوع صبح.

۱- چرا به آن، شب قدر می گویند؟

الف: شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است و هزار ماه بیش از هشتاد سال است و این تعبیر نشان می دهد که عظمت این شب به قدری است که حتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با آن علم وسیع و گسترده اش قبل از نزول این آیات به آن واقف نبود.^۱

ب: آن شب را از این جهت شب قدر نامیده اند که دارای قدر و شرافت عظیمی است.^۲

ج: و به خاطر آن است که قرآن با تمام قدر و منزلتش بر رسول والا قدر به وسیله فرشته صاحب قدر نازل گردید و شبی است که مقدر شده قرآن در آن

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۸۸.

نازل گردد.^۱

د: شبی است آکنده از سلامت و خیر و رحمت تا طلوع صبح و طبق پاره‌ای از روایات در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.^۲

ه: و شبی است سراسر نور و رحمت و خیر و برکت و سلامت و سعادت بی نظیر از هر جهت.^۳

۲- فرشتگان برای چه کاری نازل می‌شوند؟

الف: فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر کار نازل می‌شوند.^۴

ب: فرشتگان با وحی الهی در زمینه تعیین مقدرات در آن شب نازل می‌شوند.^۵

ج: شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نزول قرآن مجید نبوده بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در هر سال تکرار می‌شود.^۶

د: منظور از (من کل امر) این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت‌ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می‌شوند و هدف از نزول آنها انجام این امور است و یا این که هر امر و خیر و هر سرنوشت و تقدیر را با خود می‌آورند.^۷

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۶.

۴. همان، ص ۱۸۴.

۵ و ۶. همان.

۷. همان، ص ۱۸۵.

هز به هر حال شبی سراسر نور و رحمت و خیر و برکت و سلامت و سعادت و بی نظیر از هر جهت.^۱

و: شب قدر به این جهت (قدر) نامیده می شود که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود، شاهد این معنی سوره دخان است که می فرماید: (ما این کتاب مبین را در شبی پر برکت نازل کردیم و ما همواره انذار کننده بوده ایم، در آن شب هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم و تعیین می گردد).^۲

در آن شب مقدرات یک سال انسان ها تعیین می گردد و ارزاق و سرآمد عمرها و امور دیگر در آن لیلۀ مبارکه تفریق و تبیین می شود.^۳

ز: البته این امر هیچ گونه تضادی با آزادی اراده انسان و مسأله اختیار ندارد. چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگی ها و لیاقت های افراد و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آنها است، یعنی برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است و به تعبیر دیگر زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد بلکه تأکیدی بر آن است.^۴

و خلاصه باید گفت در شب قدر:

در گنجینه حق را گشودند **به هر کس هر چه لایق بود دادند**

در آن شب، آن قدر فرشتگان نازل می شوند که عرصه زمین بر آنها تنگ می شود چون تقدیر به معنی تنگ گرفتن نیز آمده است.^۵

۱. همان، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۸۷.

۳ و ۴. همان.

۵. همان، ص ۱۸۸.

۳ - فرشتگان بر چه کسی نازل می‌شوند؟

پیش از آن که این موضوع را بررسی کنیم، به سخنان ارزشمند حضرت امام جواد علیه السلام گوش می‌کنیم که فرمودند:

به خدا قسم کسی که شب قدر را باور دارد می‌داند که آن شب مخصوص ماست، زیرا چون وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، درباره علی علیه السلام، به امتش فرمود: ولی و سرپرست شما پس از من علی است، اگر از او اطاعت کنید به هدایت می‌رسید، اما کسی که به شب قدر ایمان ندارد، امامت ما و اختصاص شب قدر به ما را منکر است! و کسی که به شب قدر ایمان دارد ولی با ما هم رأی نیست، یعنی (آن را مختص ما نمی‌داند) در راستگویی راهی ندارد جز این که بگوید آن شب مختص به ما است و هر که نگوید، دروغگو است. زیرا خدای عزوجل بزرگتر از آن است که آن امر بزرگ را توسط جبرئیل و فرشتگان به سوی کافر فاسقی بفرستد و اگر بگوید به خلیفه و پیشوای گمراهی نازل می‌کند، گفتارشان یاوه و بی ارزش است و اگر گویند به هیچ کس نازل نمی‌شود، ممکن نیست که چیزی به سوی هیچ چیز نازل شود و اگر بگویند و خواهند گفت: شب قدر حقیقت ندارد به گمراهی دوری افتاده‌اند!^۱

از این بیان به خوبی آشکار می‌شود که فرشتگان همه ساله در شب قدر بر امام همان زمان فرود آمده و همه برنامه‌ها و دستور العمل‌ها را تقدیم می‌دارند، که گفته‌اند اطلاق سلام بر آن شب به خاطر این است که فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤمنان و یا به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین معصومش می‌رسند و سلام عرضه می‌دارند.^۲

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ و فارسی، ص ۳۷۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۸۶.

در روایت دیگری آمده است که شخصی از حضرت امام باقر علیه السلام سؤال کرد، آیا شما می دانید شب قدر کدام شب است؟ حضرت فرمود: **كَيْفَ لَا نَعْرِفُ وَالْمَلَكَةُ تَطُوفُ بِنَا فِيهَا**^۱.

یعنی چگونه نمی دانیم در حالی که فرشتگان در آن شب گرد ما دور می زنند!

با این شرح معلوم شد که فرشتگان هر سال بر چه کسی فرود آمده عرض ادب می کنند. پس چون شب قدر در هر سال هست از این نظر معلوم می شود که امام هم همیشه هست و زمین هیچ گاه از امام خالی نیست که اینک نیز وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان ارواحنا فداه، است که در شب قدر، تمام فرشتگان آسمان بر وجود مقدس او نازل شده و مقدرات امور را تقدیم می دارند، در پایان سند زیر را به خاطر سرور بیشتر عاشقان حضرت مهدی روحی فداه، تقدیم داشته به این بحث خاتمه می دهیم. حضرت امام باقر علیه السلام می فرماید:

تَنْزَلُ الْمَلَكَةُ وَرُوحُ الْقُدُسِ عَلَى إِمَامِ الزَّمَانِ وَ يَدْفَعُونَ إِلَيْهِ مَا قَدْ كَتَبُوهُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ^۲.

فرشتگان و روح القدس برای تقدیم همه امور بر امام زمان علیه السلام، فرود می آیند.

هرگز جهان خالی نشد از رهبر شایسته‌ای

جز این اگر باشد جهان سرتاسرش ویران شود

۱. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۸۸.

۲. همان، ج ۲۹.

قرآن به این من امة الا خلافيها نذير

تأیید مطلب می‌کند پیوسته پشتیبان شود

بر گیر لو لا الحجة را بنگر لساخت ارض را

تا دیده دل روشن از اخبار معصومان شود

تا بود هستی بود او، تا هست هستی هست او

هستی هر چیزی یقین با هست او گردان شود

هستی نبود او نبود، بودش سبب شد هست را

(لولاك) بر خوان تا تو را دور این همه نقصان شود

پیش از خلاق بود او بعد از خلاق هست او

با جمله خلق خدا هستش که تا میزان شود

هستی چوتن، رهبر چه جان، پیوند دارد در جهان

گر جان نباشد در بدن، مرده تن بی جان شود

افلاک می‌گردد اگر، خورشید اگر دارد اثر

ذرات عالم سر به سر فرمانبر از اینان شود

در دست او لوح و قلم، در مشت او کسری و جم

صاحب حشم، صاحب علم، شاهنشاه و سلطان شود

و بيئنه رزق الوري، بوجوده ثبت سماء

بر خوان نعمت‌های او عالم همه مهمان شود^۱



شما در صفحه ۲۲، کتاب (گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام) نوشتید که امام رضا علیه السلام، هم بقیة الله هستند، خواستم بینم چرا میان تمام ائمه علیهم السلام، فقط امام زمان علیه السلام و امام رضا علیه السلام بقیة الله هستند؟ لطفاً ضمن پاسخ لازم، درباره واژه بقیة الله نیز توضیح بیشتری مرقوم دارید، سپاسگزارم؟

□ ما در آن جا نگفتیم تنها این دو نفر بقیة الله هستند. بلکه گفتیم (واژه بقیة الله درباره حضرت رضا علیه السلام هم به کار رفته است) اما هم اینک عرض می کنیم نه فقط این دو نفر بلکه تمام ائمه معصومین علیهم السلام بقیة الله هستند. در زیارت جامعه کبیره خطاب به آنان می گوئیم: **السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الدُّعَاةِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَالسَّادَةِ الْوَلَاةِ وَالذَّادَةِ الْحَيَاةِ وَأَهْلِ الذُّكْرِ وَأَوْلِي الْأَمْرِ وَبَقِيَّةِ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ...** که خطاب به همه ائمه اثنی عشر است. اما بعضی می گویند: (مگر خدا مجموعه ای است که این خاندان بقیة او هستند!) می گوئیم: ظاهراً این ابهام از ناحیه انس ذهنی است که ما با معنای کلمه بقیه در زبان فارسی داریم که بازمانده از مجموعه ای را بقیه می گوئیم و همان معنی را به این کلمه در زبان عرب و آیات و روایات سرایت داده و موجبات ابهام فراهم آمده است، در حالی که ماده (بقی) در زبان عرب به طور کلی و کلمه بقیه که ظاهراً اسم مصدر است به معنای دوام و ثبات است. بنابراین بقیة الله در این جمله زیارت جامعه یعنی جمعی که خداوند آنها را ثابت و پایبرجا قرار داده و دوام و بقا بخشیده است؛ هم چنین در لغت آمده:

فَلَانَ بَقِيَّةُ قَوْمِهِ: أَي مِنْ خِيَارِهِمْ بِنَابِرِائِن مَعْنَاي جَمَلَه چنين مي شود، جمعِي كه خوبان خدائي هستند و خدا آنان را اخيار و خوب شمرده است... مرحوم مجلسي اين جمله را طوري معني كرده كه خود به خود آن ابهامي كه اشاره كرديم از بين مي رود. گوید:

مقصود از بقية الله اين است كه اين خاندان بقية بازماندگان خلفاي خدا از انبياء و اوصيائند در زمين.^۱

«در روايات متعددي مي خوانيم كه بقية الله تفسير به وجود مقدس حضرت مهدي عليه السلام يا بعضي از امامان ديگر شده است. از جمله در كتاب كمال الدين از حضرت امام باقر عليه السلام چنين نقل شده:

أَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ إِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؛ يعنى نخستين سخني كه حضرت مهدي عليه السلام پس از قيام خود مي گويد اين آيه است: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾، سپس مي گويد: منم بقية الله و حجّت و خليفه او در ميان شما، آن گاه هيچ كس بر او سلام نمي كند مگر اين كه مي گويد: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؛ بارها گفته ايم آيات قرآن هر چند در مورد خاصي نازل شده باشد مفاهيم جامعي دارد كه مي تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداق هاي كلي تر و وسيع تر تطبيق شود. درست است كه در آيه مورد بحث مخاطب قوم شعيبند و منظور از بقية الله سود و سرمايه حال و يا پاداش الهي است، ولي هر موجود نافع كه از طرف خداوند براي بشر باقي مانده و مائه خير و سعادت او گردد (بقية الله) محسوب مي شود. تمام پيامبران الهي و پيشوايان بزرگ بقية الله اند.

۱. جامعه در حرم، ص ۲۲۷.

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت باقی می‌مانند، از این نظر بقیة الله اند.

هم چنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ باز می‌گردند، آنها نیز بقیة الله اند.

و از آن جا که حضرت مهدی موعود علیه السلام، آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، است یکی از روشترین مصادیق بقیة الله می‌باشد و از همه به این لقب شایسته‌تر است و به خصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است.^۱

محبت کرده توضیح بفرمایید چگونه امام زمان علیه السلام

روز ظهور از اعمال ما با خبر است و ما را دیده و

۱۷۵

حرف‌های ما را می‌شنود؟

□ صرف نظر از علوم لدنی امام روحی فداه، و روایاتی که می‌گوید:

علم امام ارادی است و أَنَّ الْأِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ أَعْلِمَ، یعنی امام هرگاه

بخواهد بداند به وی اعلام می‌شود.^۱

خوب است با سازمان اطلاعاتی زمان ظهور آشنا شویم و کیفیت آن را در

مقایسه با فرآورده‌های روز ارزیابی کنیم و قدرت و تسلط و احاطه و اشراف

امام روحی فداه، را در پهنه گیتی با چشم سر ببینیم. آنچه مسلم است این است

که زمان ظهور که عصر ترقی و عصر جهش و علم و صنعت و تکنولوژی

است با نصب افراد موثق اگر چه به هزاران فرد مؤمن و کار آمد هم باشد،

نمی‌توان اطلاعات لازم روز را از شرق به غرب عالم داده و فوراً درباره آن

برنامه ریزی کرد و چون موفقیت دولت و حکومت‌ها هم مرهون احاطه و

اشرافی است که در حوزه حکومتی دارند، بنابراین بدیهی است که سلطه

اطلاعاتی بر کره زمین بدون داشتن یک سیستم نیرومند و مجهز اطلاعاتی

برای انتقال صدا و سیما و گزارش‌های سری و غیرممکن نیست و آن سیستم

نیرومند اطلاعاتی هم باید آن قدر پیشرفته و مدرن باشد تا بتواند کمترین

حرکتی را در شرق و غرب عالم کنترل کند.

خوشبختانه پیش از آن که این مشکل در مخیله ما خطور کرده و باناتوانی

توان ما برخورد کند، مسأله سازمان اطلاعاتی زمان ظهور همانند دیگر برنامه‌های مقدس و موفق امام علیه السلام، چنانچه ملاحظه فرمودید، در قاموس الهی جزو ابزارهای ضروری و اساسی قلمداد شده و برای آن برنامه ریزی‌های قابلی صورت گرفته است که گوشه‌هایی از آن را ائمه معصومین علیهم السلام، با الهام از مصادر وحی با جملاتی بسیار شیوا و شیرین بیان فرمودند که با هم می‌خوانیم:

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

هنگامی که کارها به صاحب اصلی ولایت مهدی علیه السلام، برسد خداوند تبارک و تعالی هر نقطه فرو رفته‌ای از زمین را برای او مرتفع، و هر نقطه مرتفعی را پایین می‌برد، به طوری که تمام دنیا نزد او به منزله کف دستش خواهد بود!

کدام یک از شما اگر مویی در کف دستش باشد، می‌شود که آن را نبیند؟! پیشرفت علوم مادی و معنوی در همه زمینه‌ها با ظهور حضرت مهدی روحی فدا، که زیر نظر خدای متعال به دست حضرت پیاده می‌شود، آن چنان محیر العقول و تحسین آفرین است، که صنایع و تکنولوژی‌های روز در مقابل آن بسیار ناتوان و ضعیف و در حکم (اسباب بازی) است.^۱

ملاحظه بفرمایید:

ارتباطات بر دو نوع است:

نوع اول: ارسال و انتقال صدا و سیما از نقطه‌ای به تمام نقاط دیگر جهان.

نوع دوم: به عکس یعنی ارسال و انتقال صدا و سیما از تمام نقاط جهان به یک نقطه.

در مورد اول که، انتقال صدا و سیما از نقطه‌ای به نقاط دیگر است، مخترعین و دانشمندان جهان با نصب رادار و آنتن و دکل‌های بزرگ و ماهواره‌ها و... موفقیت ناچیزی پیدا کرده و صدا و سیما را به پاره‌ای از نقاط جهان رساندند، اما متأسفانه تنها کسانی را زیر پوشش دارند که دارای گیرنده‌اند، و آن‌هایی که گیرنده ندارند از همه چیز و همه جایی خبرند و محروم!

خوشبختانه این قسمت در زمان ظهور آن چنان جهان شمول و فراگیر است که، برای انتقال صدا و سیما به سراسر عالم به ماهواره و گیرنده نیازی نبوده و چنانچه در گذشته آوردیم، به قدرت ولایت نه فقط سراسر عالم صدای امام علیه السلام، را به لغت خود می‌شنوند، بلکه در تمام نقاط جهان همگان آن چنان حضرت را می‌بینند که تو گویی امام علیه السلام در شهر و خانه آن‌ها تشریف آورده‌اند.

و اما نوع دوم: این که کاری بکنند که، صدا و سیما از تمام نقاط جهان، مثلاً با فشار دکمه‌ای فوری به یک نقطه انتقال یافته و کسی که در مرکز دریافت، نشسته با یک نظر تمام جهان را دیده و صدا و سیمای همه را دریافت دارد؟

متأسفانه یا خوشبختانه این برنامه و فرمول تاکنون پیاده نشده و شاید هم غیر ممکن باشد. بنابراین آنچه در این قسمت از روایت شایان توجه است، همین مورد است، که تنها آن را باید در (سازمان اطلاعاتی) امام علیه السلام جستجو کرد، و آن امکان انتقال صدا و سیما از تمام دنیا به یک نقطه معین است که فقط در زمان ظهور تحقق یافته و عملی است، و چه زیبا است مژده این خبر که فرمود: (دنیا نزد او به منزله کف دستش خواهد بود.) و برای توضیح و تفهیم بیشتر هم فرمودند:

کدام یک از شما اگر مویی در کف دستش باشد، می شود که آن را نبیند؟! گفتنی است که: در این بخش از روایت دو نکته بسیار دقیق و اعجاب آور دیگری نهفته است که، سزاوار است از آن نیز پرده برداری شود، و آن دو عبارتند از:

نکته اول - واژه (تمام دنیا).

نکته دوم - نام بردن از (مویی در کف دست)

در مورد نکته اول که واژه (تمام دنیا) است، ملاحظه بفرمایید فرمود:

(تمام دنیا نزد او به منزله کف دستش خواهد بود) یعنی سازمان اطلاعاتی امام علیه السلام فقط روی (زمین ما) کاربرد ندارد بلکه این سیستم اطلاعاتی نوپا به قدری قدرتمند و قوی است که اشرف و احاطه اش بر (تمام دنیا) است، بدیهی است، زمین و کره ای که ما در آن زندگی می کنیم بخش کوچکی از (دنیا) است و اگر عمیق تر فکر کنیم و شعاع دید خود را دو چندان کرده، وسعت دهیم و بدخواهان و کوته نظران هم نرنجند، می گوئیم که: آسمان و زمین هفتگانه، و همه افلاک و کهکشان هایی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج زیر پا گذاشت، نامش (دنیا) است. تا کور شود هر آن که نتواند دید!

در مورد نکته دوم، مسأله ظرافت و دقت و سرعت انتقال است که می فرماید: سیستم اطلاعاتی امام علیه السلام به قدری دقیق و باریک و تیز بین است که حتی از (ذره مویی) هم غافل نیست، یعنی کمترین حرکت و کوچکترین جهش از نظر حضرت پنهان نخواهد بود، که فرمود:

کدام یک از شما اگر مویی در کف دستش باشد، می شود که آن را نبیند؟! با این حساب اگر بگوئیم که:

در حکومت واحد جهانی امام علیه السلام، حجاب ها برداشته شده و حتی

دیوارها هم برای امام علیه السلام حجاب نیست، رمی به غلو نشده و سخن به گزاف نرفته است، اجازه بفرمایید قدرت ولایت را به آوردن شاهد دیگری از کلام گهربار امام باقر علیه السلام تفسیر کنیم، حضرت امام باقر علیه السلام می فرماید:

از این جهت او مهدی نامیده شده است که بر امور مخفی و پنهان هدایت می گردد، تا آن جا که مردی را که مردم از گناه او بی خبرند (و او را بی گناه می دانند) دستگیر کرده به قتل می رسانند؟

وسعت این اطلاعات تا آن جایی است که مردم در درون خانه های خود آنچه می گویند، می ترسند که در و دیوار بر ضد آنها شهادت دهد^۱ (و حکومت را از توطئه آنان با خبر سازد)، آری در همین راستا است که امام عصر علیه السلام به شیخ مفید علیه الرّحمة می نویسد:

قَاتَا يُحِيطُ عَلِمْنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْئٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ.^۲

قطعاً علم ما بر اوضاع شما احاطه دارد و هیچ چیز از احوال شما بر ما پوشیده نیست.

افزون بر این خدای متعال به منظور سهولت امر ارتباطات، و سرعت در دریافت اطلاعات، مدرن ترین و عظیم ترین دستگاه های اطلاعاتی به نامهای: (عمود) و (منار) و (مصباح نور) که کیفیت آنها بر ما مجهول است، برای امام علیه السلام نصب فرموده و امام علیه السلام از این ابزارهای مدرن اطلاعاتی و صنایع خداوندی بهره ها برده و همه رویدادهای جهان را در آنها می بیند، و از این کانال کمترین حرکتی را کاملاً زیر نظر داشته و برای پیشبرد اهداف مقدّس حکومت واحد جهانی برنامه ریزی می کند.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

وَ يُنْصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ.^۱

برای امام علیه السلام عمودی از نور از زمین تا آسمان نصب می شود که اعمال بندگان را در آن می بیند، و در بیانی دیگر فرمودند:

آسمان ها و زمین در نزد امام علیه السلام همانند کف دست او است، ظاهر و باطن آن ها را می فهمد، نیک و بد آنان را می شناسد و تر و خشک آن ها را می داند.^۲

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

و چون امر امامت به آن حضرت برسد، خدا برایش عمودی از نور مقرر می دارد، که به وسیله آن آنچه اهل هر شهری انجام دهند، خواهد دید.^۳
و در بیانی دیگر فرمود:

فَإِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مِئْرًا يَنْظُرُ مِنْهُ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ.^۴

هنگامی که امام علیه السلام به فرمان خدا قیام کند، در هر شهری برای او مناری از نور بر افراشته شود که به وسیله آن اعمال مردم را می بیند.

و افزون بر این ها: امام باقر علیه السلام می فرماید:

امام علیه السلام پشت سرش را همانند روبرویش می بیند.^۵

و نیز امام صادق علیه السلام فرمودند:

الف - همه دنیا همانند یک گردو در برابر امام علیه السلام نمایان می شود.^۶

۱. الزام الناصب، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۷، ح ۴.

۴. همان، ص ۳۸۸، ح ۶.

۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۸.

۶. روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۲۹.

ب- خداوند قدرت شناخت دشمنان ما را به او می دهد.^۱

ج- احدی در جلوی او قرار نمی گیرد، جز این که امام علیه السلام او را می شناسد.^۲



۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۹۶.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵ و ۳۸۹.

استاد لطفاً بفرمایید در حکومت امام زمان علیه السلام، چه

کسانی محکوم به مرگ هستند؟ و چرا؟! ◆

۱۷۶

□ فرستادگان الهی مأمورند که اول با دلایل روشن و منطقی با مردم رو به رو شوند و در راه به ثمر رساندن این منطق، دست از تلاش برندارند، چنانچه زورگویانی بی خرد پیدا شده و حق را زیر پا گذاشته و مانع اجرای عدالت شوند، آن وقت است که به حکم کتاب به زور متوسل شده، متجاوز را بر سر جای خود می نشانند، قرآن در این راستا می فرماید:

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و منافی برای مردم». ^۱ این آیه که از پر محتواترین آیات الهی است، اهداف انبیا را دقیقاً بیان داشته می فرماید: انبیا با در دست داشتن این سه وسیله:

الف - بیّنات (دلایل روشن، معجزات)

ب - کتاب (قرآن، کتب و صحف آسمانی)

ج - میزان (معیار سنجش حق از باطل)

و این تجهیزات کامل برای اجرای اوامر الهی آمدند تا در مسائل فرهنگی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و... برنامه ریزی کرده و جامعه‌ای عدالتخواه و عدالت گستر داشته باشند، نکته جالب توجه آیه شریفه، جمله ﴿لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ است که از خود جوشی مردم حرف زده، نمی فرماید هدف این بود

که انبیا انسان‌ها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می‌گویند: هدف این بوده که مردم خود مجری قسط و عدل شوند،^۱ آری مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند و این راه را با پای خویش بیابند، ولی از آن جا که به هر حال در یک جامعه انسانی هر قدر سطح اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد، باز افرادی پیدا می‌شوند که سر به طغیان و گردنکشی بر می‌دارند و مانع اجرای قسط و عدل خواهند بود، لذا در ادامه آیه می‌فرماید:

ما آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است و نیز منافی برای مردم، آری تجهیزات سه گانه انبیای الهی برای اجرای عدالت وقتی می‌تواند به هدف نهایی برسد که از ضمانت اجرایی آهن و (بأس شدید) آن برخوردار باشد.

ملاحظه کنید: نخست از (بیّنات) و دلایل روشن و (کتب آسمانی) و (معیار سنجش ارزش‌ها، و بیان احکام و قوانین) کمک می‌گیرد، یعنی پایه را بر انقلاب فکری و فرهنگی می‌گذارد، و از عقل و منطق استمداد می‌جوید. اما اگر این‌ها مؤثر نیفتاد و کار به بن بست کشید، یعنی زورمندان قلدری پیدا شدند که نه در برابر بیّنات سر تسلیم فرود می‌آورند و نه برای کتاب و میزان ارزشی قائلند، در این جا نوبت به (حدید) که در آن (بأس شدید) است می‌رسد، و با سلاح بر مغز این گردنکشان می‌کوبند تا در برابر قسط و عدل تسلیم شوند.

در حقیقت رهبران الهی در یک دست کتب آسمانی، و در دست دیگر شمشیر دارند، نخست مردم را با منطق به سوی حق و عدل دعوت می‌کنند، هر گاه زور گویانی تسلیم منطق نشوند، در برابر آن‌ها به زور متوسل

۱. لطافت آیه در (لِیَقُومَ) است، اگر (لِیُقِیْمَ) بود، این لطافت را نداشت.

می شوند.^۱

در متون ادعیه ما جایگاه (رحمت) و (نقمت) مشخص است، آن جایی که جای رحمت و مرحمت است (محبّت) اعمال و آن جایی که جای حدّت و شدّت است (نقمت) اعمال خواهد شد، و این فرازی از دعای افتتاح است که با پروردگار عالم چنین راز و نیاز می شود:

وَ أَيَقْنَتُ أَنْكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ التَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ.

یعنی یقین دارم که تو مهربان‌ترین مهربانان عالمی در موضع عفو و بخشش و سخت‌ترین منتقمی در مقام عقاب و انتقام!

اشتباه نشود امام زمان علیه السلام، نماینده همین خداست و به فرموده این خدا کار می‌کند، برنامه او عیناً برنامه همین خدا است، و او هم چون خدا ارحم الراحمین است، اما در جایی که جای عفو و رحمت است، و اشد المعاقبین است، در موضعی که سخن از نافرمانی و مجازات و انتقام است!

در طول تاریخ همه جا مستکبرین و معاندین مانع ترقی و تعالی بشر بوده و نمی‌گذاشتند برنامه‌های اصلاحی و عدالتخواهی رهبران الهی آفتابی شده و به مرحله اجرا در آید! متأسفانه این کارشکنی‌ها در زمان ظهور بیش از هر زمان دیگر خودنمایی می‌کند، همه کسانی که منافعشان در خطر است و همه چهره‌هایی که زیر ماسک ریا بازار گرمی داشتند و خلاصه همه استکبار و استثمار با حضرت به مقابله بر می‌خیزند!

کثرت و شدت مخالفین به قدری است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا ظَهَرَتْ زَايَةُ الْحَقِّ لَعَنَّا أَهْلَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ^۲

۱. تلخیص از صفحات ۳۷۲ تا ۳۷۶ تفسیر نمونه، ج ۲۳.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۳.

یعنی: وقتی پرچم حق ظاهر می شود مردم شرق و غرب عالم، آن را لعنت می کنند و بدبختانه (فقهای) آن زمان هم از مخالفین سر سخت آن حضرتند! تا آن جایی که در متن روایت آمده است که:

لَوْ لَا أَنَّ السَّيْفَ بِيَدِهِ لَأَفْتَى الْفُقَهَاءُ بِقَتْلِهِ! ^۱

یعنی: اگر شمشیر حضرت نبود، فقها فتوای قتل حضرت را صادر می کردند!

اما اینان در آن روزگاران و در آن حکومت قهریّه، کاری از پیش نمی برند، منطق و ذوالفقار حضرت مهدی روحی له الفداء، یا آنان را به راه می آورد و یا از سر راه بر می دارد!

هر کس به طریقی دل ما می شکند بیگانه جدا، دوست جدا می شکند

بیگانه اگر می شکند، حرفی نیست من در عجبم دوست چرا می شکند

با این حساب، شما می فرمایید باز هم صبر، و باز هم سکوت مرگبار، و باز هم خون دل خوردن و دم نزدن، و یا تقیه کردن و چیزی نگفتن!

پس کی و چه روزی این وعده حتمی و قطعی الهی که فرمود: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ ^۲؛ قطعاً زمین را بندگان صالح من به ارث می برند، تحقق پیدا می کند؟

حضرت مهدی روحی فدا، برنامه دارد، برنامه ای توأم با روح حیات، برنامه ای توأم با نور و روشنایی، برنامه ای با نیرو و قوّت، برنامه ای با سعادت و عدالت، برنامه ای با ترقی و تعالی، برنامه ای از نعمت و رحمت، برنامه ای مملوّ از شرف و شادی و عزّت و مرحمت و رفاه و آسایش و خلاصه ایده آل و...

۱. الزام الناصب، ص ۱۹۲ و ۱۷۳.

۲. انبیاء / ۱۰۵.

اجازه بفرمایید گوشه‌ای از برنامه‌های درخشان حضرت را فهرست‌وار اشاره کنم:

۱. پیامبران دو شاخه از علوم را آوردند، اما حضرت مهدی روحی فداه، ۲۵ شاخه از علوم را می‌آورد.^۱
۲. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، کشش مغزی (عقل‌ها) کامل می‌شود.^۲
۳. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، مؤمن شرقی بی‌واسطه دوستش را در غرب عالم می‌بیند و بالعکس.^۳
۴. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، شیعیان قادرند از هر کجای عالم بدون واسطه امام را دیده و با او حرف بزنند.^۴
۵. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، قدرت هر مردی برابر قدرت چهل مرد خواهد بود.^۵
۶. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، زنان به مسند قضا و داوری می‌نشینند.^۶
۷. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، از عراق تا شام همه زمین سبز و خرم می‌شود.^۷
۸. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، در پهنه گیتی به احدی ظلم نمی‌شود.^۸

۱ و ۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۲. همان، ص ۳۲۸.

۳. همان، ص ۳۹۱.

۵. همان، ص ۳۷۲.

۶. همان، ص ۳۵۲.

۷. همان، ص ۳۱۶.

۸. همان، ص ۳۲۲.

۹. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، پای مؤمن به هر زمینی برسد، آن زمین بر خود می‌بالد.^۱
۱۰. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، تمامی برکات زمین نمایان می‌شود.^۲
۱۱. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، تمام ثروت‌های ظاهری و باطنی دنیا (معادن) در اختیار حضرت قرار می‌گیرد.^۳
۱۲. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، هر گونه نقاهتی از مؤمنین رفع می‌شود.^۴
۱۳. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، گرگ و میش با هم می‌چرند.^۵
۱۴. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، اطفال با مار و عقرب بازی می‌کنند.^۶
۱۵. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، محصولات کشاورزی هفت برابر می‌شود.^۷
۱۶. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، عمرها طولانی می‌گردد.^۸
۱۷. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، اشجار بیش از حد بارور می‌شوند.^۹
۱۸. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، تمامی برکات و نعمات مضاعف می‌گردد.^{۱۰}

۱. همان، ص ۳۲۷.
 ۲. همان، ص ۳۳۸.
 ۳. همان، ص ۳۵۱.
 ۴. همان، ص ۳۶۴.
 ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰. منتخب الاثر، ص ۴۷۴.

۱۹. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، همه معادن و گنج‌ها برایش ظاهر می‌شود.^۱

۲۰. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، در کره زمین خرابه‌ای نماند جز این که آباد می‌شود.^۲

۲۱. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، اهل آسمان و زمین حتی پرندگان از این حکومت راضی‌اند.^۳

۲۲. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، به خواهان مال آن قدر می‌دهند که توان بردن نداشته باشد.^۴

۲۳. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، اهل آسمان و زمین و پرندگان و جانواران حتی ماهیان دریا خوشحالند.^۵

۲۴. به برکت حضرت مهدی روحی فداه، فراوانی نعمت به حدی است که زنده‌ها می‌گویند کاش رفتگان بودند و می‌دیدند.^۶

این بود مجملی از برنامه‌های حیات بخش حضرت مهدی ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء، ملاحظه کنید از بدو خلقت تا کنون مردم ستم‌دیده دنیا نفس راحتی نکشیدند و در هر زمان استکبار و استثمار بر گرده ملت مستضعف سوار شده، دست ناپاکشان تا مرفق به خون مظلومان جهان آغشته بود!

اینک حضرت مهدی روحی فداه، این ابر مرد الهی به امر خدا قدم در پهنه

۱ و ۲. منتخب الاثر، ص ۳۹۲.

۳. همان، ص ۱۸۵.

۴. همان، ص ۳۱۱.

۵. همان، ص ۴۷۲.

۶. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۵.

گیتی گذاشته و می‌خواهد عالم را از همه آلودگی‌های مادی و معنوی نجات داده، جهان بشریت را از حسیض ذلت به اوج عزت رساند، با این حساب باز هم سنگ اندازی و یابه قول مثل معروف چوب لای چرخ گذاشتن؟ و صبر و سکوت اختیار کردن، و در اسارت بودن؟

خیر، این جاست که به جرأت باید گفت:

ظهور یعنی پایان صبر و سکون، و پایان رنج و دردها

ظهور یعنی پایان یأس و نومیدی و پایان بی‌تفاوتی‌ها و بی‌پناهی‌ها

ظهور یعنی پایان بدبختی و پایان بی‌عدالتی‌ها

ظهور یعنی پایان زور و قلدری و پایان اسارت و بردگی‌ها

و بالاخره ظهور یعنی پایان سکوت و پایان استعمار و استکبار!

صبر و تحمل و مماشات هم اندازه دارد و هر قدر جایز و لازم بود،

پیامبران الهی و ائمه اطهار انجام دادند، اینک همه چیز تمام شده، نوبت

گسترش عدل و نقطه پایان ستم است، پس از ظهور اگر کسی بیدار نگشته و

سَد راه شود معدوم است، این است برنامه مقدس آن حضرت، تو خود

حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

بسوزند چوبِ درختانِ بی بر سزا خود همین است مر، بی بری را

آری:

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش بر نشانی بباغ بهشت

همان میوه تلخ بار آورد!

و اینک آماری کوتاه از اعدامی‌ها:

اول: امام زمان روحی فدا، آن دو نفر را در مدینه از مکان غصبی بیرون

کشیده و در برابر دیدگان مردم به محاکمه می‌کشد و آنان به تمام جنایات و

خیانت‌ها اعتراف می‌کنند. سپس امام علیه السلام، آنان را به دار مجازات آویخته، به فرمان امام آتشی از زمین برخاسته، آن دو را به همراه درخت می‌سوزاند و خاکسترشان را به باد می‌دهد!

نکته: در کتب روایی ما این ماجرا به همراه عجایبی نقل شده که تمام آن‌ها جنبه آزمایشی دارد و ما از ذکر آن‌ها معذوریم.^۱

دوم: قُنْفُذ و اربابش را آورده و با تازیانه‌هایی از آتش شلاق می‌خورند. و اگر یکی از این شلاق‌ها به دریا زده شود همه اقیانوس‌ها به جوش می‌آیند و اگر به یکی از کوه‌ها بخورد، کوه‌ها ذوب شده و تبدیل به خاکستر می‌شود.^۲

سوم: در کتب روایی ما پرده از نام زنی برداشته شده است، زنی که حضرت زهرا علیها السلام را بسیار آزار می‌داده و به مادر جناب ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، تهمت زده است. وی به خاطر تهمت (حد قذف) شلاق می‌خورد و نام و صفی این زن (حمیرا) است.^۳

چهارم: مرگ شیطان است، اسحاق بن عمار می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام، پرسیدم: این که خداوند به شیطان فرمود: منتظر وقت معلوم باشد، وقت معلوم، کی خواهد بود؟ حضرت فرمود: آن روز، روز قیام قائم ماست. وقتی امام زمان روحی فداه، به مسجد کوفه می‌آید. در آن زمان شیطان، در حالی که بازانوهای خود راه می‌رود به آن جا آمده می‌گوید:

ای وای از خطر امروز، امام علیه السلام، پیشانی او را گرفته، گردنش را می‌زند.^۴

پنجم: یزید و یارانش به دنیا بر می‌گردند و به دست مبارک حضرت امام

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲؛ و مقدمه تفسیر مرآة الانوار، ص ۳۶۱؛ و مهدی موعود، ط دوم، ص ۹۸۰.

۲. رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی، ص ۱۶۲، به نقل از کامل الزیارات، ص ۳۳۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۴؛ و جلد ۵۳، ص ۹۰؛ و نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۶۷.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶؛ و مهدی موعود، ط دوم، ص ۹۵۵.



حسین علیه السلام، کیفر می بینند، ناگفته نماند که جنایات شوم و فجیعی که اینان در کربلا و مدینه انجام دادند، چیزی نیست که در این دنیا کیفر شوند بلکه در جهان آخرت به کیفر می رسند، ولی روی مصالحی در همین دنیا نیز در سطحی که امکانات دنیا اجازه می دهد به کیفر خواهند رسید.^۱

ششم: دست های قبیله بنی شیبه را بریده و بر در کعبه آویزان می کند و منادی امام علیه السلام، اعلام می کند که اینان دزدان خانه خدایند!^۲

هفتم: ذراری قاتلین حضرت امام حسین علیه السلام است، هر وی می گوید: به حضرت امام رضا علیه السلام، گفتم: چه می فرمایید درباره این حدیث که حضرت صادق علیه السلام، فرمود: هرگاه قائم قیام کند، بازماندگان کشتندگان امام حسین علیه السلام به کیفر اعمال پدرانشان کشته می شوند؟

حضرت فرمود: همین طور است، صحیح است، عرض کردم: پس این که خداوند در قرآن می فرماید: گناه کسی را به پای کسی نمی نویسند، یعنی چه؟ حضرت فرمود: آنچه خدا فرموده صحیح است. ولی بازماندگان قاتلین امام حسین علیه السلام، از اعمال پدرانشان راضی هستند! و به آن افتخار می کنند و هر کس از چیزی راضی باشد، مثل این است که آن را انجام داده است.

اگر مردی در مشرق کشته شود و مرد دیگری در مغرب راضی به کشته شدن او باشد، در نزد خدا شریک جرم و قاتل است. علت این که قائم علیه السلام، اولاد قاتلان امام حسین علیه السلام، را هنگام ظهورش به قتل می رساند، این است که آن ها از عمل پدرانشان خشنود هستند!^۳

هشتم: هیچ کافری بر کفر خود باقی نمی ماند جز این که به دست او هلاک

۱. رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی، ص ۴۸.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۱ و ۳۳۸.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۳.

می شود.^۱

نهم: اگر کافر یا مشرکی در دل سنگی مخفی شود، آن سنگ به فرمان خدا فریاد می زند: ای مؤمن در دل من کافری هست، آن را بگیر و بکش.^۲

دهم: حضرت امام صادق علیه السلام، فرمود: کسانی که با ما جنگیدند و به ما ستم کردند و یابه ستم‌هایی که بر ما رفته رضایت دادند، احدی نمی ماند جز این که کشته می شوند.^۳

یازدهم: حضرت امام باقر علیه السلام، در تفسیر آیه شریفه:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ فرمود: هنوز تاویل آن نرسیده است، هنگامی که تاویل آن بیاید، مشرکان کشته می شوند تا به توحید بگرایند، دیگر از شرک اثری نمی ماند و آن به هنگام قیام قائم ما است، که کافران و منافقان را ریشه کن می سازد.^۴

دوازدهم: ابوالجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام، روایت نموده که در ضمن یک حدیث طولانی فرمود: چون قائم قیام کند به کوفه می رود، در آنجا دو هزار مسلح و مخالف نزد وی آمده می گویند: از هر جا آمده‌ای برگرد، ما احتیاجی به اولاد فاطمه نداریم!

حضرت هم شمشیر کشیده تا آخرین نفر را می کشد. آنگاه وارد کوفه می شود و در آنجا تمام منافقین را که یقین به او ندارند به قتل می رساند! قصرهای کوفه را ویران ساخته، با جنگجویان آنها نبرد می کند و آن قدر از آنها می کشد تا خدا خشنود گردد.^۵

۱. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۷۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۴.

۳. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۵۰۷؛ و الزام الناصب، ص ۲۴۲.

۴. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۵۲۳.

۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛ و مهدی موعود، ط دوم، ص ۹۴۰.



و به روایتی دیگر حضرت سه روز آن‌ها را موعظه می‌نماید و دعوت به آرامش و پذیرش می‌کند، ولی آن‌ها چون بر سرکشی و کيفر خود می‌افزایند. حضرت هم ناچار دستور قتل آن‌ها را صادر می‌فرماید.^۱

سیزدهم: بقای قریش دیگر چه سودی دارد؟ هنگامی که حضرت مهدی قائم قیام کند، پانصد نفر از آن‌ها را می‌آورد و گردن می‌زند. سپس پانصد نفر دیگر را می‌آورد و زندانی می‌کند تا گردن بزنند! آن‌گاه پانصد نفر دیگر می‌آورد و گردن می‌زند.^۲

و اما این که گفتید چرا؟ اگر چه در مقدمه این بحث اجمالاً به این (چرا) پاسخ دادیم، ولی باز هم می‌گوییم تا مشکلی نماند!

ملاحظه کنید خدای متعال در فلسفه بعثت پیامبران فرمود:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلْبِغُوا لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۳

یعنی: پیامبرانی فرستادیم که مردم را به نعمت‌های خداوند بشارت دهند و از عذاب وی بترسانند تا مردم حجّتی بر خداوند نداشته باشند و هم چنین می‌فرماید: ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۴ یعنی ما هرگز قومی را عذاب نمی‌کنیم، مگر این که رسولی بفرستیم و (حجّت را بر آنان تمام گردانیم) بنابراین تردیدی نیست که امام عصر روحی فدا، و یاران فداکارش تا حقایق اسلام را برای آنان روشن نکنند، هیچ کافر و منافقی را به قتل نمی‌رسانند. در این صورت اکثر کفار و منافقین به اسلام رو آورده در رکاب آن حضرت خواهند بود. چنانچه حضرت امام صادق علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

۱. مهدی موعود، ط دوم، ص ۹۸۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹.

۳. نساء / ۱۶۵.

۴. اسراء / ۱۵.

لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ يَمُنُّ لَا خَلْقَ لَهُ وَ لَوْ قَدْ جَاءَ أَمْرُنَا لَخَرَجَ مَعَهُ مَنْ هُوَ الْيَوْمَ مُقِيمٌ عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ^۱

یعنی: «خداوند این امر را توسط افراد بی نام و نشان یاری می کند، هنگامی که امر ما واقع شود افرادی به یاری آن می شتابند که امروز در پرستش بُت ها پا بر جا هستند». اما چه کنیم که همیشه پاره ای از افراد قشری و بی محتوا هستند که به هیچ وجه حاضر به قبول حق نبوده و نیستند و سر سختی نشان داده بر روش غلط خود و تقلید از آبا و اجداد خود پافشاری می کنند و خدای متعال درباره اینان فرمود:

﴿وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيٍّ مُّسْتَكْبِرًا كَانَتْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيْ أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابِ الْآلِمِ﴾^۲ یعنی: هنگامی که آیات ما را بر آن ها می خوانی روی بر می گردانند. در حالی که تکبر می ورزند. تو گویی آن آیات را نشنیده اند و در گوش آن ها حالت کری است! اینان هر چه می بینند و هر چه بشنوند برای آن ها بی تفاوت است. تو گویی با حق و حقیقت سر لج دارند. اما باید بدانند که در حکومت عدل امام علیه السلام برای آنان جای پایی نیست و باید از سر راه برداشته شوند. و خلاصه کثرت محکومین به مرگ و کشتار حضرت به جایی می رسد که بعضی از افراد جاهل و قشری می گویند: او از آل محمد صلی الله علیه و آله نیست! زیرا اگر او از ذریه پیغمبر بود رحم می کرد.

لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَجِمَ^۳

مَهْلٍ تَا سَتَمُگَرُ شُوْد چیره دست که دستِ ستم را ببايد شکست

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۹؛ و بشارة الاسلام، ص ۲۴۱.

۲. لقمان / ۷.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

قبولِ ستم، خود ستم گستر است
هر آن کس که با او ستم خو کند
نبودی ستم کش اگر در جهان

ستم بردن از کس، ستم پروری است
چو نیکو بینی ستم او کند
نبود از ستمکاره نام و نشان^۱





استدعا دارد که قدری درباره ولایت تکوینی و تصرف
 که به امام علیه السلام، نسبت می دهند توضیح بفرمایید
 سپاسگزارم؟

□ مقصود از ولایت تکوینی این است که پیامبران و یا امامان به هنگام لزوم و ضرورت تصرفاتی در جهان خلقت و طبیعت به اذن پروردگار عالم نموده و کار خارق العاده‌ای انجام دهند، چنانچه حضرت عیسی علیه السلام، به بنی اسرائیل گفت:

﴿أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَيِّتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

یعنی: من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام، من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم. سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌گردد و کور مادر زاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم و مردگان را زنده می‌کنم به فرمان خدا و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم. مسلماً در این‌ها نشانه‌ای برای شما است اگر ایمان داشته باشید.

فرستادگان الهی و اولیای خدا به (فرمان و اذن) او می‌توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند.

واژه (أَخْلُقُ = می‌سازم) و (أَخِي الْمَوْتَى = مردگان را زنده می‌کنم) و



(اُبْرِيٌّ = بهبودی می‌بخشم) که به صورت متکلم ذکر شده، دلیل روشنی بر صدور این گونه کارها از خود پیامبران است. در این جا قرآن نمی‌گوید که برای اثبات رسالت و نبوت، ما پرنده را آفریدیم و ما کور و پستی را شفا دادیم و یا مردگان را زنده کردیم، بلکه می‌گوید: تو آفریدی و تو شفا دادی و زنده کردی. اما به (اذن ما) آری برای این که کسی خیال نکند که پیامبران و امامان و اولیای خدا، استقلالی از خود دارند و در مقابل دستگاه آفرینش دستگامی برپا کرده‌اند و نیز برای زدودن هر گونه شرک و دو گانه پرستی در خلقت و آفرینش در چند مورد از این آیه و آیات مشابه، روی کلمه (بِإِذْنِ اللَّهِ) تکیه شده است که در این آیه دوبار و در آیه (۱۱۰ سوره مائده) چهار بار کلمه (بِإِذْنِ اللَّهِ) تکرار گردیده است.

مقصود از ولایت تکوینی و تصرف این نیست که بعضی از افراد قشری و بی محتوا پنداشتند که انسانی از انسان‌ها سرپرستی و قیمومت نسبت به جهان پیدا کند و گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق و مُحی و مُمیت از جانب خدا باشد.

از آنچه گفته شد پاسخ کسانی که ولایت تکوینی مردان خدا را منکر می‌شوند و آن را یک نوع شرک می‌دانند به خوبی روشن می‌شود، زیرا هیچ کس برای پیامبران و یا امامان دستگاه مستقلی در مقابل خداوند قائل نیست، آن‌ها همه این کارها را به فرمان و اجازه خدا انجام می‌دهند ولی منکران ولایت تکوینی می‌گویند کار پیغمبران منحصرأ تبلیغ احکام و دعوت به سوی خدا است و احیاناً برای انجام گرفتن پاره‌ای از امور تکوینی از دعا استفاده می‌کنند و بیش از این کاری از آن‌ها ساخته نیست! در حالی که آیه فوق و آیات مشابه آن غیر از این را می‌گوید. ضمناً از آیه بالا استفاده می‌شود که

لا اقل بسیاری از معجزات پیغمبران اعمالی است که به وسیله خود آنها انجام می شود، گر چه به فرمان خدا و استمداد از نیروی الهی است. در واقع می توان گفت: معجزه هم کار پیامبران است. (زیرا به وسیله آنها انجام می شود.) و هم کار خدا است زیرا با استمداد نیروی پروردگار و اذن او انجام می گردد.^۱

امام معصوم همانند پیامبران، نماینده رسمی خدا در روی زمین و جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در میان مردم جهان است.

بسیارند کسانی که امام را به معنی واقعی نمی شناسند، مدعیان شناخت هم متأسفانه شناختشان اغلب در (عصمت و طهارت) است که از آن چیزی می دانند! اینان از قدرت و سطوت امام، از هیبت و شجاعت امام، از اراده و خواست امام، و مخصوصاً از تصرف و ولایت امام بی خبرند! از ولایت تکوینی امام چیزی ندانسته و شاید هم اصلاً این اصطلاحات به گوششان نرسیده باشد.

این بی خبری و تباعد و شکاف، آسیب فراوانی بر پیکر عقاید اینان وارد کرده، که ثمره تلخ آن (نق‌ها) و (دهن کجی‌ها) و (چون و چراها) است! اینان اگر می دانستند که امام صلی الله علیه و آله و سلم، علاوه بر عصمت و طهارت واسطه بین خدا و خلق و نماینده علم و قدرت لایزال خدا است و پیوسته از ذات احدیت مدد می گیرد و با مدد بیکران قادر متعال می تواند در جهان هستی تصرف کرده و همه چیز را جا به جا کند، دیگر مشکلی به نام سلاح‌های هسته‌ای که جزئی از جهان هستی است، باقی نمی ماند! از نظر اندیشمندان ژرف‌بین و اولیای قدرتمند خدا (سلاح‌های هسته‌ای) در برابر قدرت خدا و (تصرف) و ولایت تکوینی امام، اسباب بازی کودکان و از پوچ هم پوچ تر است، آن که با داشتن چنین

خدا و امام از آدمک و مترسک می‌ترسد، راستی خنده دار و تأسف بار است.
 شیخ اشراق می‌گوید: (هرگاه از جهان بالا بر نفس انسانی به طور متوالی
 مدد برسد، جهان مطیع او می‌گردد و دعای او مستجاب می‌شود، چنین نوری
 که از جهان بالا بر نفوس انسانی می‌رسد، اکسیر علم و قدرت است. جهان به
 وسیله‌ای مطیع انسان می‌گردد و نفوس، قدرت خلاقیت پیدا می‌کند.^۱) آری
 در پرتو بندگی و عبادت و قرب به حق، نه تنها کشور و جود بدن زیر فرمان و
 اراده آدمی است بلکه جهان و آن چه در او هست مطیع انسان کامل قرار
 خواهد گرفت. چنین فردی به اذن پروردگار عالم بانیرویی که از تقرّب به خدا
 کسب کرده می‌تواند در جهان طبیعت تصرف کرده و منشأ بسیاری از
 معجزات و کرامات شود و این همان ولایت تکوینی است که اشاره کردیم.

کاری که حضرت یوسف علیه السلام، با انداختن پیراهن خود بر چهره پدر در
 بازگرداندن بینایی انجام داد از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۲

کاری که حضرت موسی علیه السلام، با انداختن عصا نزد فرعون انجام داد و عصا
 ازدها شد و ساخته‌های سحره را بلعید از طریق تصرف و ولایت تکوینی
 بود.^۳ و هم چنین با زدن عصا بر دریا و شکافتن آن برای عبور بنی اسرائیل
 انجام داد، از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۴ و نیز با زدن عصا بر سنگ و
 جاری کردن دوازده چشمه از آن از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۵
 کاری که حضرت داود با انگشتان ظریف خود انجام داده و آهن را نرم کرده و

۱. حکمت اشراق مقاله، ۵.

۲. یوسف / ۹۳.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۴. شعرا / ۶۳.

۵. بقره / ۶۰.

زره می‌بافت از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۱

کاری که حضرت سلیمان علیه السلام، به وسیله باد انجام داده و بر این مرکب سوار شده صبحگاهان و عصر مسیر یک ماه را می‌پیمود از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۲ و نیز کاری که حضرت سلیمان به وسیله چشمه مس انجام می‌داد و آن را چون آب روان به دست گرفته بود از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۳ و هم چنین کاری که سلیمان با در دست کردن انگشتر انجام می‌داد و جمیع جن و شیاطین و مرغان هوا نزدش می‌آمدند از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۴ افزون بر این‌ها آنچه را هم به وسیله جن انجام می‌داد و همه آن‌ها را زیر فرمان خود داشت از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۵

کاری که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می‌کرد، از گِل پرنده‌ای می‌ساخت و در آن می‌دمید، پرنده می‌شد و پرواز می‌کرد، از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۶ و هم چنین کاری که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در شفا دادن کور مادر زاد و پیسی و زنده کردن مردگان انجام می‌داد از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۷

کاری که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، انجام داد و با اشاره دو انگشت ماه را دو نیم کرد از طریق تصرف و ولایت تکوینی بود.^۸ و نیز کاری که

۱. سبا / ۱۰.

۲ و ۳. سبا / ۱۲.

۴. کتاب علم امام، ص ۱۸۴.

۵. سبا / ۱۳.

۶. آل عمران / ۴۹.

۷. مائده / ۱۱۰.

۸. قمر / ۱ و ۲.

پیغمبر ﷺ به وسیله اسم رمز انجام می داد و با آن اسم رمز در جنگ‌های خاص، سلاح‌های دشمن را خنثی می کرد از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۱

کاری که حضرت علی علیه السلام، با کندن درِ قلعه خبیر انجام داد که چهل نفر قادر به تکان دادن آن نشدند. از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۲

کاری که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، انجام داد و جوان دشنام گو به نفرین امام علیه السلام، تغییر جنسیت داد و (زن) شد از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۳

کاری که حضرت امام صادق علیه السلام، انجام داد و هارون مکی به امر امام علیه السلام، در تنوری از آتش نشست و زبانی ندید، از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۴

کاری که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، در مجلس هارون انجام داد و عکس شیر در پرده، شیر درنده شد و شعبده باز را درید و بلعید از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۵

و در مقامی دیگر حضرت موسی بن جعفر برای اثبات امامتش ساعت‌ها در میان شعله‌های آتش نشست از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۶

کاری که حضرت امام رضا علیه السلام، کرد و به دو صورت شیری که در مسند مأمون بود، فرمان داد حمید بن مهران آن جوان گستاخ را دریدند از طریق

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. تاریخ انبیاء، جلد ۳، ص ۵۲۳.

۳. علم امام، ص ۱۴۹.

۴. منتهی الامال، باب هشتم، فصل چهارم، ص ۹۴.

۵. همان، باب نهم، فصل سوم، ص ۱۳۶.

۶. همان، باب هشتم، فصل هفتم، ص ۱۰۷.

تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۱

کاری که حضرت امام جواد علیه السلام، در سن هشت سالگی انجام داد و به طی الارض از مدینه به طوس بر بالین پدر آمد از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۲

کاری که حضرت امام هادی علیه السلام، در داستان (تل مخالی) به منظور ارباب متوکل انجام داد و زمین و آسمان را از جنود مسلح خدا پر کرد از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۳

کاری که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، هنگامی که وی را در میان شیران درنده افکندند، انجام داد و آنها را رام کرد از طریق تصرّف و ولایت تکوینی بود.^۴

کاری که حضرت بقیه الله الاعظم امام عصر روحی فدا، می کند و ۳۱۳ نفر یاران اولیه اش را روز ظهور با یک فرمان و ندا ظرف چند دقیقه از اطراف عالم به مکه نزد خویش می آورد، از طریق تصرّف و ولایت تکوینی است.^۵

مطلب دیگر این که (ولایت تکوینی) و (تصرّف) اگر چه کلاً و به طور کامل ویژه انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام است. اما این طور نیست که دیگران محروم و حتی بندگان صالح خدا هم از آن بی بهره باشند. بلکه در ادوار مختلف دیدیم که پاره‌ای از اولیای خدا در اثر جهاد با نفس به مقام شامخ عبودیت و قرب الهی رسیده و از این خوان نعمت متنعم شده و منشاء خرق

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲. منتهی الامال باب دهم، فصل ششم، ص ۲۰۴.

۳. همان، باب ۱۲، فصل ۲، ص ۲۴۵.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۳.

۵. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷.

عادت‌ها گردیده‌اند.

می‌گویند: «اساساً هر موجودی که قدمی در راه کمال مقدر خویش پیش رود و مرحله‌ای از مراحل کمالات خود را طی کند، راه قرب به حق را می‌پیماید. انسان نیز یکی از موجودات عالم است و راه کمالش تنها این نیست که به اصطلاح در آنچه امروز (تمدن) نامیده می‌شود، یعنی یک سلسله علوم و فنون که برای بهبود این زندگی مؤثر و مفید است و در یک سلسله آداب و مراسم که لازمه بهترین زیستن اجتماعی است پیشرفت حاصل کند، اگر انسان را تنها در این سطح در نظر بگیریم مطلب همین است، ولی انسان راهی و بُعدی دیگر دارد که از طریق تهذیب نفس و با آشنایی آخرین هدف یعنی ذات اقدس احدیت حاصل می‌گردد.

کمال و قدرتی که در اثر عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی نصیب بشر می‌گردد، منازل و مراحلی دارد:

اولین مرحله: این است که الهام بخش و تسلط بخش انسان بر نفس خویشتن است، به عبارت دیگر کمترین نشانه قبولی عمل انسان در نزد پروردگار این است که بینشی نافذ پیدا می‌کند، روشن و بینای خود می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱

اگر تقوای الهی را داشته باشید خداوند مایه تمیزی برای شما قرار می‌دهد و نیز می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۲ آنان که در راه ما بکوشند ما راه‌های

۱. انفال / ۲۹.

۲. عنکبوت / ۶۹.

خویش را به آنها می نمایانیم. دیگر این که آدمی بر نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قاهر می گردد. اراده انسان در برابر خواهش های نفسانی و حیوانی نیرومند می گردد. آدمی حاکم وجود خویش می شود مدیریت لایقی نسبت به دایره وجود خودش کسب می کند.

مرحله دوم: تسلط و ولایت بر اندیشه های پراکنده، یعنی تسلط بر نیروی متخیله است، از عجیب ترین نیروهای ما، قوه متخیله است. به موجب این قوه است که ذهن ما هر لحظه از موضوعی متوجه موضوعی دیگر می شود و به اصطلاح تداعی معانی و تسلسل خواطر صورت می گیرد.

این قوه در اختیار ما نیست. بلکه ما در اختیار این قوه عجیب هستیم و لهذا هر چه بخواهیم ذهن خود را در یک موضوع معین متمرکز کنیم که متوجه چیز دیگر نشود برای ما میسر نیست. بی اختیار قوه خیال، ما را به این و آن سو می کشاند. مثلاً هر چه می خواهیم در نماز (حضور قلب) داشته باشیم، یعنی هر چه می خواهیم این شاگرد را بر سر کلاس نماز حاضر نگهداریم، نمی توانیم، یک وقت متوجه می شویم که نماز به پایان رسیده است و این شاگرد در سراسر این مدت غایب بوده است. سالکان راه عبودیت، در دومین مرحله این نتیجه را می گیرند که بر قوه متخیله خویش ولایت و ربوبیت پیدا می کنند و آن را برده و مطیع خویش می سازند.

مرحله سوم: این است که روح در مراحل قوت و قدرت و ربوبیت و ولایت خود به مرحله ای می رسد که در بسیاری از چیزها از بدن بی نیاز می گردد، در حالی که بدن صد در صد نیازمند به روح است. روح و بدن نیازمند به یکدیگرند، حیات بدن به روح است. روح صورت و حافظ بدن است. سلب علاقه تدبیری روح به بدن مستلزم خرابی و فساد بدن است و از

طرف دیگر روح در فعالیت‌های خود نیازمند به استخدام بدن است. بدون به کار بردن اعضا و جوارح و ابزارهای بدنی قادر به کاری نیست. بی‌نیازی روح از بدن به این است که در برخی از فعالیت‌ها از استخدام بدن بی‌نیاز می‌گردد. این بی‌نیازی گاهی در چند لحظه و گاهی مکرر و گاهی به طور دائم صورت می‌گیرد، و این همان است که به خلع بدن معروف است.

سهروردی حکیم اشراقی معروف گفته است: «ما حکیم را حکیم نمی‌دانیم مگر آن که بتواند خلع بدن کند». میرداماد هم می‌گوید: «ما حکیم را حکیم نمی‌دانیم مگر این که خلع بدن برای او ملکه شده باشد و هر وقت اراده کند عملی گردد».

همان طور که محققان گفته‌اند خلع بدن دلیل بر کمال زیادی نیست یعنی افرادی که هنوز از عالم (مثال) عبور نکرده و قدم به غیب معقول نگذاشته‌اند ممکن است به این مرحله برسند.

مرحله چهارم: این است که خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده شخص درآید، به طوری که در حوزه بدن خود شخص اعمال خارق‌العاده سر می‌زند و این مطلب دامنه بحث زیادی دارد.

مرحله پنجم: که بالاترین مراحل است، این است که حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده انسان قرار می‌گیرد و مطیع انسان می‌شود؛ معجزات و کرامات انبیا و اولیای حق از این مقوله است.

قرآن در کمال صراحت آورنده آیت (معجزه) را خود رسولان می‌داند ولی البته با اذن و رخصت ذات احدیت، بدیهی است که اذن ذات احدیت از نوع اذن اعتباری و انسانی نیست که با لفظ و یا اشاره ممنوعیت اخلاقی یا اجتماعی او را از بین ببرد. اذن پروردگار همان اعطای نوعی کمال است که منشأ

چنین اثری می‌گردد و اگر خداوند نخواهد آن کمال را از او می‌گیرد. در سوره مبارکه مؤمن، آیه ۷۸، می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

یعنی هیچ پیامبری را نرسد که آیت (معجزه) بیاورد، مگر با اذن خداوند، در این آیه کریمه آورنده آیت را پیامبران می‌داند. ولی به اذن پروردگار مخصوصاً کلمه اذن پروردگار اضافه می‌شود که توهم نشود که کسی از خودش در مقابل ذات حق استقلال دارد، و همه بدانند که:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ هر حول و قوه‌ای اعم از اندک یا بسیار کوچک یا بزرگ، متکی به ذات اقدس احدیت است. هر موجودی در هر مرتبه‌ای مجرای اراده و مشیت الهی است و مظهری از مظاهر آن است. پیامبران در هر کار و از جمله در اعجاز خود متکی و مستند از منبع لایزال غیبی هستند. در سوره مبارکه نمل داستان سلیمان و ملکه سبا را نقل می‌کند، سلیمان، ملکه سبا را احضار می‌کند و ملکه به حضور سلیمان روانه می‌شود، سلیمان از حاضران مجلس می‌خواهد که تخت ملکه را پیش از ورود خودش حاضر نمایند برخی داوطلب می‌شوند و سلیمان به نوع کار آن‌ها راضی نمی‌شود تا آن که:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۱ آن که دانشی از لوح محفوظ نزد او بود گفت: من پیش از آن که چشم به هم بزنی، آن را حاضر می‌کنم و حاضر کرد.

تعبیر قرآن این است که آن دانشمند گفت: (من آورنده آن در این مدت کم هستم). پس حول و قوه را به خود نسبت می‌دهد و به علاوه می‌گوید آن که دانشی از لوح محفوظ نزدش بود چنین گفت: اشاره به این که این کار

خارق العاده را به موجب نوعی دانش کرد و آن دانش از نوع علمی که در دفترهای بشری تا کنون ثبت شده نیست، دانشی است که با ارتباط و اتصال به لوح محفوظ یعنی با قرب به ذات حق می توان بدان رسید. همه این مراحل نتیجه قرب به پروردگار است و قرب به حق یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری. در حدیث معروف و مشهور قدسی که شیعه و سنی آن را روایت کرده اند به صورت بسیار زیبایی این حقیقت بیان شده است.

حضرت امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْتَاطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ.^۱

خداوند می فرماید: هیچ بنده ای با هیچ چیزی به من نزدیک نشده است که از فرائض، نزد من محبوب تر باشد، همانا بنده من به وسیله نوافل و مستحبات که من فرض نکرده ام ولی او تنها به خاطر محبوبیت آن ها نزد من انجام می دهد به من نزدیک می شود، تا محبوب من می گردد. همین که محبوب من گشت، من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن حمله می کند. اگر مرا بخواند اجابت می کنم و اگر از من بخواهد می بخشم. در این حدیث جان مطلب ادا شده است. عبادت موجب تقرب و تقرب موجب محبوبیت نزد خدا است».^۲

نکته: در حالات مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی، صاحب کرامات

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. تلخیصی از صفحات، ۳۸۱ تا ۳۹۴ کتاب خلافت و ولایت.

معروف نوشته‌اند که وی در این اواخر عمر می‌گفت: از کثرت مراجعات
خسته شدم، می‌خواهم چیزی به زنجیر درِ خانه بخوانم که هر کس می‌آید
زنجیر را بگیرد و هر چه می‌خواهد بگیرد و برود.^۱

مردان خدا ز خاکدان دگرند مرغان هوا ز آشیان دگرند
منگر تو بدین چشم بدیشان کایشان بیرون ز دو کون و در مکان دگرند



۱. جامعه در حرم، ص ۷۸۷.



لطفاً بفرمایید امام زمان علیه السلام، هنگام ظهور از مواریث

پیامبران چه چیزهایی به همراه دارد؟ ۱۷۸

□ پیشوایان معظم ما به مناسبت‌هایی در بیانات خود از پاره‌ای از مواریث نام بردند و ما نیز به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام، می‌فرماید:

به خدا سوگند گویی او را با چشم خود می‌بینم که وارد مکه شده در حالی که بُرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، را بر تن و عمامه زرد بر سر دارد، کفش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پای او دقیقاً منطبق است و هم چنین نیزه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دست اوست. در پیشاپیش او بزهای لاغری حرکت می‌کنند، آن‌ها را به سوی کعبه سوق می‌دهد که آن‌جا احدی او را نمی‌شناسد.^۱

۲. از امام باقر علیه السلام روایت شده است:

پرچم سیاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، را به اهتزاز در می‌آورد، از جلو، راست و چپ، مسافت یک ماه رارعب آن فرا می‌گیرد. پیراهنی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در أخذ پوشیده بود به تن می‌کند. زره بزرگ و فراخ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم را می‌پوشد و عمامه سحاب آن حضرت را به سر می‌گذارد و ذوالفقار را به دست می‌گیرد و هشت ماه آن را بدون غلاف در دست نگه می‌دارد.^۲

۳. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

آن دست انتقام الهی به جهت خشم خداوند، خشمگین ظهور می‌کند،

۱. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲. همان، ص ۴۶۳.

پیراهن پیامبر ﷺ را که در روز احد پوشیده بود به تن می‌کند و عمامهٔ سحابش را بر سر می‌گذارد، زره فراخ پیامبر ﷺ را می‌پوشد و ذوالفقار را که شمشیر پیامبر است به دست می‌گیرد، هشت ماه شمشیر می‌کشد و دشمنان خدا را بی‌مهابا می‌کشد.^۱

۴. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

گویی قائم علیه السلام را در پشت نجف به چشم خود می‌بینم که زره رسول خدا را پوشیده و دامنش را جمع کرده است. از آن نوری می‌درخشد و اطرافش را فرا می‌گیرد و جامه‌ای از دیباج به تن دارد و بر اسب سبز رنگی متمایل به مشکی سوار است که در بدنش سفیدی هست و در میان دو چشمش سفیدی خیره‌کننده‌ای است که نور آن از شهرهای دور دست دیده می‌شود و اهل هر شهری آن نور را می‌بینند و خیال می‌کنند که آن حضرت در میان آنهاست و این یکی از معجزات اوست.^۲

۵. امام صادق علیه السلام فرمود:

گویی قائم علیه السلام را می‌بینم که در نجف و کوفه است و بر تن او قطعه‌ای دیباج است و زره رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به تن دارد و آن را تکان می‌دهد تا صاف شود. سپس سوار اسب سبز رنگی مایل به مشکی می‌شود که در بدن او سفیدی هست و میان دو چشمش سفیدی درخشانده‌ای دارد. پرچم رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به دست دارد.^۳

۶. عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست او خواهد بود.^۴

۱. همان.

۲. همان، ص ۴۷۳.

۳. همان، ص ۴۷۴.

۴. همان، ص ۴۵۷.



۷. امام باقر علیه السلام می فرماید:

عصای موسی نخست در دست آدم بود، سپس به دست شعیب رسید و سرانجام به دست موسی بن عمران رسید و هم اکنون در دست ماست و آن هم اکنون در دست من سبز است، همانند روزی که از درخت بریده شده، با این عصا هر وقت سخن بگویم سخن می گوید، این عصا برای قائم ما آماده شده که همچون موسی بن عمران آن را به کار می برد!

این عصا اهل باطل را می ترساند و هر چه بیندازند می بلعد و آنچه حجت خدا فرمان دهد، اطاعت می کند. چون دهان بگشاید فاصله دو فک آن از زمین تا سقف می باشد که هر چه بیندازند با زبانش می بلعد!^۱

۸. مولی امیرالمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

چون پرچم او به اهتزاز در آید، میان مشرق و مغرب با نور آن روشن می شود، و خداوند دستش را بر بندگان می گذارد، دیگر مؤمنی روی زمین نمی ماند جز این که قلبش از آهن پاره سخت تر و نیرومندتر می شود و هر مؤمنی نیروی چهل مرد پیدا می کند.^۲

۹. و در مقامی دیگر فرمود:

پرچم او مخمل مشکی چهارگوش کُرک داری است که درازای آن کمی بیشتر از پهنای آن است. از روزی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وفات کرده، این پرچم باز نشده و باز نخواهد شد تا روزی که مهدی علیه السلام ظهور کند. خدایش او را با سه هزار فرشته یاری می کند که به سر و صورت دشمنانش می زنند.^۳

۱۰. از پیشگاه پیشوای ششم سؤال شد: فرج شیعیان شما کی هست؟

۱. همان ص ۴۵۸.

۲. همان، ص ۴۶۲.

۳. همان.

فرمود:

فرج ما هنگامی است که صاحب این امر با میراث‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مدینه خارج شده رهسپار مکه معظمه گردد. راوی پرسید: میراث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیست؟ فرمود: شمشیر، زره، عمامه، بُرد، تازیانه، پرچم، کمان و زین اسب آن حضرت چون وارد مکه شد، شمشیر را از غلافش در می‌آورد، زره، بُرد و عمامه را می‌پوشد، پرچم را برافراشته، تازیانه را به دست می‌گیرد و از خدای تبارک و تعالی اذن ظهور می‌طلبد.^۱

۱۱. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

به راستی شمشیر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نزد من است، زره رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پیش من است، تازیانه و کلاه خود پیامبر در نزد من است. الواح، انگشتر و عصای موسی در پیش من است.^۲

۱۲. قائم به روز ظهور در هفت خیمه از نور فرود می‌آید، که معلوم نمی‌شود در کدام یک می‌باشد، تا در پشت کوفه فرود آید.^۳

۱۳. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام در این زمینه می‌فرماید:

به سوی کوفه عزیمت می‌کند و بر تخت سلیمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌نشیند، که عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَام را در دست می‌گیرد و روح الامین جبرئیل و حضرت عیسی بن مریم عَلَيْهِمَا السَّلَام همنشین او هستند. بُرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به تن دارد و ذوالفقار را حمایل کرده، و صورتش چون قرص قمر در شب بدر می‌درخشد و از میان دندان‌های ثنایایش نوری چون برق ساطع می‌شود و بر سر مبارکش تاجی از نور قرار دارد.^۴

۱ و ۲. همان ص ۵۱۰.

۳. همان، ص ۴۹۴.

۴. همان، ص ۴۹۵.

۱۴. باز هم امام صادق علیه السلام می فرماید:

پرچم او، پرچم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که از پنبه، کتان، خز، ابریشم و امثال آنها نیست، بلکه از برگ های بهشتی است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آن را در روز بدر برافراشت و سپس در هم پیچید و به امیر مؤمنان تسلیم کرد. آن پرچم هم اکنون در نزد ماست کسی از ما آن را باز نمی کند تا قائم علیه السلام قیام کند چون قیام کرد آن را باز می کند.^۱

بشر در سایه علوم و اکتشافات به کره ماه و مریخ رفته،
و تمام منظومه شمسی را زیر پا گذاشته همه چیز را
می بیند. لطفاً بفرمایید دیگر از علوم و دانش های جدید
چه مانده که می گویند آقا امام زمان علیه السلام با خود
می آورد؟!

□ خیلی تند رفتید، عجله کرده و نادرست داوری نمودید! الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ
شما تا پای (یوری گاگارین) و (آرمسترانگ) را در رسیدن به کره ماه و
همکارانش را در دست یابی به مریخ دیدید، غرب زده شده، خود را باخته و
خیال کردید، همه علوم و دانش ها را به چنگ آورده، منظومه شمسی هم
تسخیر شده، دیگر چیزی نمانده که آقا بیاورد؟!

من وقتی قضاوت نادرست و شتابزده شما را در سؤال دیدم با خود گفتم:
این دیک زخامی است که در جوش و خروش است

چون پخته شد و لذت دم دید خموش است

اما این که گفتند (همه چیز را می بیند) باید بدانید که قدرت حواس انسان
محدود است. چشم که مهمترین ابزار معرفت در امور حسی است. توانایی
دید محدودی دارد و گاه از چند کیلومتر که بگذرد چیزی را نمی بیند، به علاوه
رنگ هایی که انسان می تواند مشاهده کند بسیار محدود است. زیرا بالاتر از
رنگ بنفش و مادون قرمز رنگ های فراوانی وجود دارد که چشم هیچ انسانی
قادر بر درک آن نیست.

هم چنین گوش انسان هر صدایی را نمی شنود و تنها امواج محدودی

است که برای او قابل درک است و ارتعاشاتی که شدت نوسان آن‌ها بالاتر یا کمتر از آن حد نصاب باشد، مطلقاً غیر مسموع است و به همین ترتیب حواس دیگر.

۱. ما با چشم غیر مسلح تنها چند هزار ستاره را در آسمان تمام کره زمین می‌توانیم ببینیم، در حالی که می‌دانیم میلیاردها ستاره در آسمان وجود دارد. درست است که ابزارهای علمی قدرت حواس انسان را افزایش داده است. ولی قدرت دید و درک این ابزارها نیز محدود است.

۲. ادراک و تفکر ما نیز قدرت محدودی دارد و ماورای آن از نظر ما در تاریکی مطلق فرو رفته و حتی ژرف‌اندیش‌ترین دانشمندان هرگز نمی‌توانند از آن فراتر روند.

۳. از سوی سوم عالم هستی به قدری پهناور است که وسعت آن در اندیشه‌های ما نمی‌گنجد، همین اندازه می‌توانیم بگوییم هر قدر دامنه علم و دانش بشری وسیع‌تر می‌شود، عظمت این جهان در نظر او بیشتر می‌گردد. برای پی بردن به عظمت این عالم (البته تا آن‌جا که امروز فکر ما می‌رسد) کافی است که بدانیم منظومه شمسی ما و تمام ستارگانی که در آسمان به چشم می‌خورد، جزئی از یک کهکشان است که به نام کهکشان راه شیری معروف است. (کهکشان یا شهرهای ستارگان مجموعه عظیمی از ستاره‌ها است که برای خود عالمی را تشکیل می‌دهد.)

در این کهکشان، طبق محاسبه دانشمندان بیش از یک صد میلیارد ستاره وجود دارد که خورشید ما با آن همه عظمت و نورانیّتش یکی از ستارگان متوسط این کهکشان است.

و باز همین دانشمندان به ما می‌گویند تا آن‌جا که توانسته‌اند به وسیله

تلسکوپ‌ها و با استفاده از کامپیوترها محاسبه کنند، حداقل یک میلیارد کهکشان در این عالم موجود است.

راستی گفتن این اعداد و ارقام با زبان چه آسان است و تصور آن چه مشکل؟!

ولی فراموش نکنید که از این همه کهکشان‌های عظیم و این همه ستارگان بی شمار معلومات ما غالباً بر محور همین کره‌خاکی دور می‌زند که تازه همه آن را نیز نشناخته‌ایم!

۴. از سوی چهارم عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم گذشته و آینده‌ای دارد، هیچ کس نمی‌داند چند میلیارد سال از عمر آن گذشته، همان‌گونه که هیچ کس از آینده آن نیز آگاه نیست، همچون رشته زنجیرمانندی است که از ازل کشیده شده و در اعماق ابد پیش می‌رود و تمام آگاهی ما فقط مربوط به یک حلقه از این زنجیر است که در آن زندگی می‌کنیم و از آینده و گذشته جز شبیحی مبهم چیزی در نظر ما مجسم نیست.

درست است که انسان بر اثر ندای فطرت و انگیزه درونی از روزی که خود را شناخته است با تلاش پی‌گیر و مستمر و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر عاشقانه دنبال شناخت بیشتر از خود و این جهان بوده است و در طول هزاران سال تلاش پیگیر، معلوماتی فراهم ساخته که هم اکنون در گنجینه کتابخانه‌های بزرگ و کوچک جهان ذخیره شده است.

و درست است که بعضی از این کتابخانه‌ها به اندازه‌ای عظیم است که طول مجموع قفسه‌های آن (مانند کتابخانه موزه انگلستان) یک صد کیلومتر است و تعداد کتاب‌های بعضی مانند (کتابخانه ملی پاریس) شش میلیون و بعضی دیگر مانند (کتابخانه معروف آمریکا) را بیست و پنج میلیون جلد نوشته‌اند و

بعضی از آن‌ها به قدری وسیع است که تنها فهرستش، خود کتابخانه نسبتاً بزرگی را تشکیل می‌دهد و مجموع کتابخانه برای خود تقریباً مانند شهرکی که میان بخش‌های آن با وسیله نقلیه باید رفت و آمد کرد!

ولی با این همه مجموع این یافته‌های بشری در زمینه شناخت جهان و رازها و اسرار عالم آفرینش قطره بسیار کوچکی است از یک اقیانوس فوق العاده عظیم.

بد نیست در این جا به بعضی از گواهی‌های صریح دانشمندان در این زمینه اشاره کنیم تا معلوم شود؛ این سخن قولی است که جملگی برآیند.

۱. کرسی مورینس طبیب و روانشناس معروف در کتاب خود (راز آفرینش انسان) چنین می‌نویسد:

وقتی درباره فضای نامتناهی یا زمان بی‌آغاز و انجام یا نیروی شگرفی که درون هسته اتم ذخیره شده، یا به عوالم نامحدود که منظومه‌های بی‌شمار و سیارات و ثوابت بی‌حساب در آن شناورند یا به قدرت تشعشع سیارات، یا به قوه جاذبه زمین، و قوانین دیگری که نظام عالم بسته به وجود آن است می‌اندیشیم، آن وقت به حقارت وجود خود و نقصان دانش خویش پی می‌بریم.

۲. دکتر الکسیس کارل در کتاب خود (انسان موجود ناشناخته) می‌نویسد: به خوبی واضح است که مساعی تمام علوم می‌که انسان را مورد مطالعه قرار داده است تا کنون به جایی نرسیده و شناسایی ما از خود هنوز نقایص زیادی در بر دارد.

۳. ویلیام جیمس عالم معروف می‌گوید: علم ما همچون قطره‌ای است ولی جهل ما همچون یک دریای عظیم.

۴. فلا ماریون عالم معروف فلکی می نویسد: من می توانم ده سال از مجهولات سؤال کنم که شما هیچ یک از آنها را نتوانید جواب دهید.

۵. آئیشتاین ریاضی دان معروف مبدع نظریه نسبیت و بعد چهارم در یکی از کتاب های خود می گوید: آنچه تا کنون از کتاب طبیعت خوانده ایم بسیار چیزها به ما آموخته است و ما به اصول زیان طبیعت آشنا شده ایم. ولی با این همه می دانیم که درباره مجلداتی که خوانده و فهمیده شده هنوز از حل و کشف کامل اسرار طبیعت دوریم.^۱

این بود خلاصه نظرات چند نفر از دانشمندان بزرگ جهان در مسأله ضعف عرفان و شناخت و نارسایی فکر که شما شتابزده داوری کرده و منظومه شمسی را مسخر علم دانسته اید!

به هر حال سؤال شما این گفتار و پیشگویی حضرت امام صادق علیه السلام را تداعی می کند که فرمود:

علم ۲۷ حرف یا ۲۷ شاخه است، تمام آنچه را که پیامبران الهی برای مردم آورده اند دو حرف بیش نبود، و مردم تا کنون جز آن دو حرف را نشناخته اند. اما هنگامی که قائم ما قیام کند (۲۵ حرف) دیگر را آشکار می سازد و در میان مردم منتشر می کند، و دو حرف دیگر را به آن ضمیمه می سازد تا ۲۷ حرف کامل و منتشر گردد.^۲

هنوز به خلاف تصور جناب عالی بسیاری از علوم و دانش ها دست نخورده، سر به مهر در (لوح محفوظ)، محفوظ و در بطن حافظه سرّی طبیعت مانده که نه تنها کسی به آن راه نیافته و نیاورده، بلکه بویی از آن هم به مشام کسی

۱. پیام قرآن ج ۱، صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۱ با تلخیص.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶؛ و معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۵۵.

نرسیده و تا زمان ظهور هم نخواهد رسید!

و من هم اینک به کمک اخبار و روایات معتبر به تعدادی از آن علوم (بکر) که هنوز نیامده و امام زمان روحی فداه، با خود می آورد اشاره کرده صاحب نظران بی غرض را به قضاوت می طلبم:

اول - اگر قاضی هنگام قضا و داوری در پرونده به مشکلی برخورد کند به نظر شما چه کند؟!

حتماً می فرماید به کتاب مجموعه قوانین دادگستری مراجعه کند و یا با همکارانش مشورت کند تا مشکل حل شود. می گویم اگر چنین کرد و حل نشد چه کند؟! قطعاً می گوید با مرکز تماس بگیرد و یا پرونده را به مرکز ارجاع دهد تا رفع مشکل شود! می گویم این کارها چنانچه دیدیم ماهها بلکه سالها به طول می انجامد!

و پی آمد آن هزاران ضرر و زیان مالی و شخصی است!

در عصر حکومت امام زمان روحی فداه، که عصر جهش و ترقی دانشها و علوم است، دیگر این بازیها و آبرو ریزیها خریدار ندارد و به اصطلاح دیگر (آن سبب شکست و آن پیمانہ ریخت)، معطلی و سرگردانی و امروز و فردا کردن در شأن کارگزاران و داوران امام زمان علیه السلام، نیست! بلکه باید فوری حل شود و حتی به دقایق بعد هم محوّل نشود! حتماً می فرماید چگونه؟ از آقای سؤال کننده محترم که می گوید: (از علوم و دانشهای جدید چه مانده که می گویند آقا امام زمان علیه السلام با خود می آورد؟) استدعا دارد، گوش هوشش را باز کند تا بگویم دانش جدیدی که آقا می آورد چیست؟! حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدَكَ فِي كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ

عَلَيْكَ أَمْرًا لَا تَفْهَمُهُ وَلَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانظُرْ إِلَى كِفِّكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهَا.^۱

یعنی: هنگامی که قائم عَلَيْكَ قیام می‌کند، برای هر کشوری از کشورهای جهان نماینده‌ای تعیین کرده به او می‌فرماید: دستورالعمل و برنامه قضایی تو در کف دست تو است، هر وقت برای تو از نظر قضا و داوری مشکلی پیش آید که حکم آن را ندانی فوری به کف دستت نگاه کن آنچه در آن می‌بینی همان تکلیف تو است، طبق آن عمل کن.

نکته: می‌گویند در رژیم منحوس پهلوی، در خانواده‌ای نوزاد پسری متولد شد، مادر نوزاد چون شیر در پستان نداشت، برای این نوزاد دایه‌ای دو ساله گرفت و سندی هم نوشته امضا کردند، دایه طفل طبق قرار داد چند هفته‌ای شیر داد و پس از آن گفت: این مبلغ کم است، باید اجرت مرا دو برابر کنید! والدین طفل قرار داد را به رُخ دایه کشیدند، اما فایده‌ای نداشت، و دایه بچه را به حال خود رها کرد و رفت! پدر نوزاد ناچار به دادگاه شکایت کرد و این شکایت تا تکمیل پرونده‌ای کامل چند ماه طول کشید و هر بار والدین طفل برای توضیح یا توجیه احضار شدند. اما در طول یک سال گاه قاضی نبود و گاه دایه و شهود حاضر نبودند و مادر طفل بچه بغل کرده این ساختمان عریض و طویل دادسرا را بالا و پایین رفته و التماس می‌کرد، فایده‌ای نداشت عاقبت برای تسریع کار وکیل گرفتند و وکیل هم با وعده‌های تو خالی آن‌ها را سرگرم کرده می‌گفت: همین هفته حکم صادر می‌شود، و گاهی هم سخن از استیناف و فرجام و تجدید نظر و ... داشت و سرانجام دادگاه کاری نکرد و دو سال دوران شیرخوارگی طفل به آخر رسید! مادر بیچاره هم با شیر گاو و الاغ و ... بچه را بزرگ کرده به دبستان و سپس به دبیرستان فرستاد! این طفل دوره

دبیرستان را هم به سلامت گذراند و هم اکنون پشت کنکور است! آقا پرویز (یعنی همین طفل) چون به تئاتر و موسیقی علاقمند است می خواهد در این رشته شرکت کند!

روزی از روزها آقا پرویز و یالون در دست گرفته پشت پنجره اطاق نشسته نتهای موسیقی را تمرین کرده می گفت:

رِ رِ سُل، سُل سُل سُل، سُل سُل می فاشُل، می خواند و می نواخت و سگش (ژولی) هم دم می جنباند! ناگهان صدای آژیر زنگ در شنید، سر از پنجره بیرون کرد و دید یک مأمور با یک پوشه نسبتاً ضخیم از دو چرخه پیاده شده دم در است! آقا پرویز با یالون به طرف مأمور دوید، سگ آقا پرویز هم واق واق کنان تا پای در آمد، آقا پرویز (ژولی) را خاموش کرد و به مأمور گفت: با که کار داری؟ مأمور گفت: با شهلا خانم کار دارم.

منزل شهلا خانم این جاست!؟

آقا پرویز چون مادر را (مامی) صدا می کرد، شاید از نام مخصوصش بی خبر بود، پاسخ درستی نداده به اطاق تمرین خود برگشت و تمرین نتهای موسیقی را دنبال می کرد که مادرش از آشپزخانه بیرون دوید و گفت: ها چه خبره؟ شهلا خانم منم چکار داری؟

مأمور دادسرا تا شهلا را دید پرونده را جلو کشیده و گفت: به به بیابین چه خبر خوشی برات آوردم! مژده، مژده، این جا را امضا کن که کار تمام شد به نفع شما حکم صادر شد، تبریک عرض می کنم، تبریک، تبریک، شهلا خانم همین طور مات و متحیر خشکش زده می گوید: آخر بگو من که نمی دانم چه چیز به نفع من تمام شده، بگو چرا معطلی؟

مأمور گفت: اول شیرینی مرا بدهید تا بگویم! شیرینی، حق حساب، پول

چایی، زود باش.

مادر بیچاره پس از هیجده سال که همه چیز را فراموش کرده بود گفت: شما را به خدا زودتر بگو تا بدانم موضوع چیست؟ تا شیرینی شما را برابر ارزش کار بدهم، مأمور گفت: چطور نمی دانی؟ شما مگر از دایه‌تان به دادگاه شکایت نکردید؟ شهلا خانم قدری به فکر فرو رفت و گفت: هادرست گفتم، این شکایت مال تقریباً ۱۸ سال پیش است، خوب چه شده؟ مأمور گفت: خوش به حالت، قاضی دایه را محکوم کرده و به نفع شما حکم صادر کرده و این جا نوشته است که:

دایه باید فوری برود و بچه را شیر بدهد!

شهلا خانم تا این حکم تو خالی را شنید، قاه قاه خندید و دست آقا پرویز هیجده ساله را گرفت، پیش مأمور آورد و گفت: بفرمایید، ببرید قاضی شیرش بدهد! مسخره!

دوم - شما هرگز شنیده‌اید کسی روی آب راه برود؟ حتماً می فرمایید خیر. زیرا هر جسمی (کوچک یا بزرگ) به محض قرار گرفتن در سطح آب در آب فرود می رود. و این از بدیهیات است.

و اینک توجه کنید تا نشنیدنی‌ها و علوم تازه امام علیه السلام را بشنوید:

یاران امام زمان روحی فداه در مأموریت‌های خود برای فتح کشورهای جهان وقتی در مسیر حرکت خود به رود و شط و دریا می‌رسند و برای عبور از آن قایق و کشتی هم ندارند چه کنند؟ لابد می فرمایید با مرکز تماس بگیرند تا امکانات عبور را فراهم کنند و تا فراهم شدن امکانات همان جا متوقف شوند! اما همان طوری که عرض کردم امروز روز ظهور و عصر ترقی و جهش علوم و دانش‌هاست، سستی و رکود و توقف ممنوع. و دستور این

است که همه سربازان و یاران امام موظفند آن (رمز عبور) را که از امام علیه السلام آموختند، به کف پای خود نوشته و از روی آب به سرعت عبور کنند، دوات و قلم و ماژیک هم لازم نیست. با انگشت خود بسویسند کافی است این دستور العمل را نیز از حضرت امام صادق علیه السلام بشنوید که فرمود:

وَيَبْعَثُ جُنْدًا إِلَى الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ فَإِذَا بَلَغُوا الْخَلِيجَ كَتَبُوا عَلَى أَقْدَامِهِمْ شَيْئًا وَ مَشَوْ عَلَى الْمَاءِ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمُ الرُّومُ يَمْشُونَ عَلَى الْمَاءِ قَالُوا هَؤُلَاءِ أَصْحَابُهُ يَمْشُونَ عَلَى الْمَاءِ فَكَيْفَ هُوَ؟ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَفْتَحُونَ لَهُمْ أَبْوَابَ الْمَدِينَةِ فَيَدْخُلُونَهَا فَيَحْكُمُونَ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ.^۱

آنگاه حضرت مهدی علیه السلام لشکری را به قسطنطنیه می فرستد تا آن را فتح کنند، این لشکر در مسیر خود وقتی به دریا (خلیج) می رسند، چیزی به کف پاهای خود نوشته همگی روی آب دریا راه می روند، مردم شهر که این منظره عجیب را مشاهده می کنند به حالت تعجب می گویند: این ها که اصحاب قائمند روی آب راه می روند در این صورت خود او (قائم) چه خواهد بود؟! یعنی جایی که این ها بتوانند این چنین قدرت نمایی کرده و با نوشتن رمزی روی کف پا روی آب بروند دیگر معلوم است که قدرت و صلابت فرمانده و رهبر آنان چه اندازه خواهد بود. این است که با این حساب تمام شهر یک پارچه تسلیم شده دروازه های شهر را برای آن ها گشوده، یاران امام علیه السلام همگی وارد شهر می شوند و زمام امور را به دست گرفته هر طور بخواهند فرمانروایی می نمایند.

نکته - گویند در شهر حله عراق نزدیک رودخانه کوچکی محلّ درسی برای طلاب بود و در آن پیر مرد عارف و با کرامتی تدریس می کرد. روزی از روزها پس از پایان درس استاد به همراه شاگردان که راه منزل را پیش گرفته به

رودخانه رسیدند، دیدند بر اثر طوفان و رگبار شدید آب رودخانه چندین برابر شده و عبور از آن بدون قایق و اسب و الاغ ممکن نیست اما استاد وقتی به لب رود رسید بدون کمترین معطلی بسم الله گفت و از روی آب عبور کرد. شاگردانی که همراه استاد بودند گفتند: دیدید استاد وردی خواند و از آب گذشت. یکی از شاگردان گفت و زرد نبود بسم الله بود، شاگردان گفتند: همین بسم الله بود؟! عجیب است. خوب بیایید ما هم بگوییم و زودتر برویم و به منزل برسیم. اما متأسفانه هر کدام از آنان که با گفتن بسم الله پاروی آب گذاشتند در آب فرو رفته، اسباب خجالت خود و خنده دیگران شدند!

خدا خوان با خدا دان فرق دارد که حیوان تا به انسان فرق دارد

محقق را مقلد کی توان یافت که دانا تا به نادان فرق دارد

گفتنی است که بسم الله الرحمن الرحيم به (اسم اعظم) خدا از سیاهی چشم به سفیدی چشم نزدیک تر است.^۱

سوم - ابر جنایتکاران جهان برای از بین بردن دشمن تمام افکار و ثروت های ملی خود را برای ساختن سلاح های مرگبار به کار گرفته به دنبال سلاح برترند! یکی تانک می سازد و دیگری ضد تانک، یکی موشک و آن دیگر ضد موشک!

مسابقه تسلیحاتی است و از این راه چه تلفات و ضایعات سنگینی را متحمل شده و چه بدبختی ها آفریده اند! به نظر شما راه بهتری نیست که تلفات نداشته و دشمن تسلیم شود؟!

مثلاً وردی یا دعایی بخوانیم تا دست دشمن روی دگمه و ماشه سلاح بخشکد؟! و خلاصه به ما بگویید در میدان جنگ می توان کاری کرد که سلاح

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۱.

دشمن کارایی نداشته و عمل نکرده و خنثی شود یا نه؟!

قطعاً پاسخ شما منفی است و می‌گویید این کار ناشدنی است! اما من می‌گویم این کار شدنی است و شده و این برنامه سّری از برنامه‌های تازه‌ای است که امام عصر روحی فداه، با خود آورده و هر وقت بخواهد از آن بهره‌گیری خواهد کرد.

ملاحظه کنید حضرت امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غزوات اسم رمزی داشت و من آن را می‌دانم، آن حضرت در جبهه جنگ هر کجا مصلحت ایجاب می‌کرد، آن را به کار می‌برد سلاح‌های دشمن از کار می‌افتاد و حتی یک چوبه تیر از کفار به مسلمین نمی‌رسید.^۱

و این اسم رمز هم اینک در دست قدرتمند حضرت مهدی روحی فداه، است.

جای مخصوص خدا در اصل جای حضرتست

سُرمه چشم ملائک خاک پای حضرتست

سخت پا بستند نوح و آدم و موسی به او

صد چو ابراهیم و عیسی مبتلای حضرتست

خلق عالم جملگی از بدو خلقت تا ابد

میهمان بر سفره جود و عطای حضرتست

پهنه هستی به آن وسعت که دارد بی دریغ

گوشه‌ای از گوشه صحن و سرای حضرتست

رحمت بی منتها یک رشحه‌ای از رحمتش

خوان نعمت سفره‌ای از سفره‌های حضرتست

۱. مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب، ج ۲، ص ۲۶۲، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۲۳۳.

عشق را پرسیدم از میزان عقل و علم گفت
 قطره‌ای از قلزم بی‌انتهای حضرتست
 عارفی می‌گفت خاک پاک فردوس برین
 مستی از خاک در دولت‌سرای حضرتست
 کهکشان‌ها خستی از کاخ جلال و رفعتش
 آسمان‌ها طاقی از مهمان‌سرای حضرتست
 معدن علم خداوندِ تعالی سینه‌اش
 مظهر قدرت، یدِ قدرت‌نمای حضرتست
 حضرت مولا امیرالمؤمنین یعسوب دین
 شایق دیدار روی دلربای حضرتست
 ورد هر عاشق بود صبح و مسا اسماء او
 نای هر عاشق پر از شور و نوای حضرتست
 وا اگر شد عقده‌سر در گم هجران او
 خود رهین پنجه‌مشکل گشای حضرتست
 گر چه رد پای او مخفی است از انظار خلق
 صد هزاران دل روان اندر قفای حضرتست
 کی توان شکر خدا کردن که از الطاف او
 بر لب ناقابل مدح و ثنای حضرتست
 هر کسی شد مست چیزی اندرین عالم ولی
 شکر لله (ملتجی) مست ولای حضرتست

چهارم - همه می خواهند خیلی سریع دوست و دشمن خود را بشناسند، نه تنها دوست و دشمن بلکه با هر که رو به رو می شوند مایلند ماهیت او را چنانچه هست به دست آورند و بدانند او کیست و چیست، تا فریب نخورند، به نظر شما ابزاری هست که به وسیله آن هر کس در همان برخورد اولیه، ظرف یک دقیقه و کمتر طرف را بشناسد یا خیر؟ قطعاً می فرماید خیر و برای شناختن افراد هفته ها و ماه ها، بلکه سال ها وقت لازم است تا شناخته شوند! و از همه مشکل تر شناختن منافق است که با گذشت سال ها هم شناخته نمی شوند.

اما این مشکل هم در عصر ظهور که عصر جهش علوم و سرعت انتقال است حل شده و دیگر این همه معطلی و سرگردانی خریدار نداشته، افراد باید خیلی سریع در هر مرتبه و مقامی هستند شناخته شوند تا مشکلی نماند و کار به کاردان داده شود.

ملاحظه کنید که چگونه این طلسم شکسته و وجود مقدس امام عصر روحی فدا، حجاب از چهره این مشکل گرفته و با انگشتی هوشمند ماهیت افراد را آفتابی می کند. آری حضرت انگشتی دارد که ما نام این انگشت را هوشمند و یا انگشت (کافریاب و مؤمن شناس گذاشتیم) ببینید که حضرت با این انگشت چه می کند:

مولای متقیان علی علیه السلام می فرماید:

تَضَعُ الخَاتَمَ عَلٰی وَجْهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيُطْبَعُ فِيهِ (هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا) وَ تَضَعُهُ عَلٰی وَجْهِ كُلِّ كَافِرٍ فَيُكْتَبُ فِيهِ (هَذَا كَافِرٌ حَقًّا)...

یعنی: امام علیه السلام انگشت را بر روی هر مؤمنی می نهد در جای آن نوشته می شود (این مؤمن حقیقی است) و نیز روی هر کافری بگذارد، نوشته

می شود (این کافر حقیقی است) تا جایی که مؤمن صدا می زند، ای کافر وای بر تو، و کافر صدا می زند ای مؤمن خوش به حالت، دوست داشتم من هم امروز مثل تو بودم تا به چنین سعادتت برسیم.^۱

پنجم - اگر شما یا یکی از دوستانتان بخواهید کسی را صدا بزنید فکر می کنید صدایتان در چه فاصله ای به او برسد، خیلی ارفاق کنیم تا یک کیلومتر، از این مقدار بیشتر صدای آدم به گوش طرف نمی رسد اما ملاحظه کنید امام زمان روحی فداه، پس از ظهور در مکه معظمه می خواهد ۳۱۳ نفر یارانش را که در اطراف و اکناف جهان پراکنده اند صدا کرده، بفرماید سریع نزد من بیایید، شما فکر می کنید چگونه و با چه وسیله ای صدا کند.

مگر می شود از مکه صدا کند و آنها همگی هم زمان صدای امام علیه السلام را شنیده و حرکت کنند؟ آری در روایات ما هست که امام زمان روحی فداه، بین رکن و مقام ایستاده فریاد می زند و می فرماید:

ای یاران مخصوص من و ای کسانی که خداوند شما را برای نصرت و یاری من در روی زمین ذخیره کرده است، مطیعانه نزد من حاضر شوید، فریاد امام علیه السلام در شرق و غرب عالم هم زمان به گوش یاران می رسد و آنها، آن صدای ملکوتی را می شنوند و همگی به سوی امام علیه السلام آمده و حاضر می شوند، ملاحظه کنید امام علیه السلام برای رسانیدن پیام خود به یارانش در شرق و غرب عالم از (پیک) و (پست) و (بادپا) و (تلفن و تلکس) و (تلگراف و تلگرام) و (ایترنت) و دیگر وسایل ارتباط جمعی استفاده نکرده (تله پاتی) هم نبوده، بلکه تنها از قدرت معنوی و ملکوتی و تصرف در طبیعت و ولایت تکوینی مدد گرفته و پیامش را با سرعتی غیر قابل تصور و وصف آن هم

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۴.

هم زمان به گوش آنان می‌رساند.^۱

ششم - یاران امام علیه السلام که در اقصی نقاط جهان در دهات و پای کوه‌ها و مزارع مشغول به کارند وقتی صدای ملکوتی امام علیه السلام را از مکه معظمه در روز ظهور می‌شنوند و می‌فهمند که حضرت احضارشان کرده بفرماید با چه وسیله و چگونه حرکت کرده خود را به امام علیه السلام برسانند. اینان به فرض اگر با هواپیما هم حرکت کنند لا اقل یک هفته به طول می‌انجامد زیرا تا به شهر آمده و جازرو کرده و روز حرکت را مشخص کنند، چند روزی باید در انتظار باشند تا در مکه حاضر شوند!

اما همان طوری که در صفحات قبل عرض کردم دیگر امروز و فردا کردن و معطلی‌ها دورانش سپری شده و طومارش در هم ریخته و مرده است. امروز روز علم و دانش الهی و عصر مشعشع حکومت امام زمان روحی فداه و روز جهش دانش‌های نوین و نهفته است، فرمان حضرت باید فوری به سرعت نور پیاده شود و ۳۱۳ نفر یاران حضرت که وزرای امام علیه السلام هستند باید سریع در رکاب امام حاضر شده، پست‌های خود را تحویل بگیرند ملاحظه کنید یاران حضرت به محض شنیدن فرمان احضار امام علیه السلام دو دسته می‌شوند: دسته‌ای شب که در رختخواب خود می‌خوابند تو گویی ربوده شدند، صبح که بر می‌خیزند خود را در مکه معظمه در رکاب امام علیه السلام می‌بینند. دسته‌ای دیگر را هم مردم کوچه و خیابان و شهرها در روز روشن با چشم سر می‌بینند که بر ابرها سوار شده با سرعت به طرف مکه روانند.^۲

هفتم - ظهور امام عصر روحی فداه، اگر چه در مکه معظمه است اما این

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷؛ و بشارة الاسلام، ص ۲۵۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰؛ و الزام الناصب، ص ۲۲۳.

ظهور به این معنا نیست که مردم جهان به علت بُعد مسافت از ظهور امام بی
خبر بوده و او را نبینند، بلکه همه مردم شرق و غرب عالم در هر کجا که باشند
امام علیه السلام را با چشم سر دیده و حرفهایش را هم می شنوند. و حضرت امام
صادق علیه السلام در تأیید این مطلب فرمود:

قَنْ قَالَ لَكُمْ غَيْرَ هَذَا فَكَذَّبُوهُ^۱

یعنی هر که جز این بگوید تکذیبش کنید.

گفتنی است که دیدارها تلویزیونی نیست که آن را ساده پندارید، همه
مردم جهان که تلویزیون ندارند! با این حساب پس چگونه می بینند؟
موضوعی است که حقیقت و تصویر آن را باید آرزو کرد و این مربوط به
خرق عادت و اعجاز و کرامت های امام علیه السلام است. تا کور شود هر آن که نتواند
دید.

هشتم - یکی از مشکلات حکومت ها به هنگام بسیج و اعزام لشکر به
کشور و شهرها مسأله تغذیه و آشامیدنی های سپاه و احشام و پذیرایی آن ها
است که با هزینه های سنگین و تلفات، همیشه همراه بوده و هست! اما در
عصر حکومت حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان روحی فدا، که عصر رفاه و
آسایش و شادی است این مشکل با صدور فرمان حمل غذا ممنوع حل شده و
امام علیه السلام با اولین سپاه ده هزار نفری که از مکه حرکت می کنند این چنین
پذیرایی می فرمایند، ملاحظه کنید:

بین راه در اولین منزلی که برای استراحت فرود می آیند، امام علیه السلام با عصا به
سنگی که همراه دارد می زند (پس از کوبیدن عصا به سنگ) ناگاه از درون
سنگ غذا و آب به تعداد افراد سپاه و حتی علوفه برای چهارپایان آن ها از

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۰ و الزام الناصب، ص ۲۱۵؛ و بشارة الاسلام، ۲۵۳.

سنگ بیرون آمده همگی از آن می‌خورند و می‌آشامند.^۱

نهم - در عصر حکومت امام عصر روحی فداه، کفار و مشرکین و منافقین پس از اتمام حجّت باید تسلیم شده و موضع خود را روشن کنند و گرنه حق حیات ندارند!

روز ظهور روز مرگ کافر و مشرک و منافق است و برای آن‌ها راه فراری نیست و تمام مخفی گاه‌ها زیر نظر و تحت کنترل است تا آن جایی که اگر اینان در دل سنگ‌های گران پنهان شوند، همان سنگ به امر خدا فریاد می‌کشد که ای مؤمنین کافری در درون من خود را پنهان کرده، مرا بشکنید و او را گرفته، و بکشید.^۲

دهم - چون سراسر کره زمین حوزه مأموریت حضرت بقیّة اللّٰه الاعظم امام زمان روحی فداه، است و حکومتش حکومت واحد جهانی است، لزوماً باید بر تمام جهان و اماکن و حوزه مأموریت خود اشراف داشته باشد و آن‌ها را ببیند و برنامه ریزی کند. برای تحقق این هدف مولی علی علیه السلام می‌فرماید:

يُنْصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْاَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ^۳

یعنی برای امام علیه السلام عمودی از نور از زمین تا آسمان نصب می‌شود که اعمال بندگان را در آن می‌بیند. و حضرت امام صادق علیه السلام نیز فرمودند:

هنگامی که امام علیه السلام به فرمان خدا قیام کند در هر شهری برای او مناری از نور برافراشته شود که به وسیله آن اعمال مردم را می‌بیند.^۴

نکته: ما به خاطر فرار از تطویل بیشتر از بحث دانش‌های جدید دیگر

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، صفحات ۳۲۴ و ۳۳۵ و ۳۵۱؛ و اصول کافی، ج ۱، ۲۳۱؛ و منتخب الاثر، ص ۳۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۴.

۳. الزام الناصب، ص ۱۰.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۸.

امام علیه السلام، امثال (اسم اعظم) و (مرکب فضایی امام زمان) و ... چشم پوشی کرده و به همین ده نمونه اکتفا کردیم.

علاقمندان به جلد دوم کتاب مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب، مراجعه فرمایند، از سؤال کننده محترم و هم فکرائش نیز می خواهیم پس از مطالعه دقیق در این ده مورد ارائه شده به فرآورده های مغزی خود مراجعه کرده ببینند در چه حالی است. اگر همچنان در جمود و تحجر فکری باقی مانده و به اصطلاح در جا می زند، استدعا دارد سریعاً یک (چکاپ) بفرمایند، آن هم از (گردن به بالا) تا علت جمود روشن شود! و اگر روشن نشد، توصیه می کنم هر روز صبح قبل از صبحانه چند بار بگویند:

چشم باز و گوش باز و این عمی خیرتم از چشم بندگی خدا

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ الشَّيَاطِينِ انْشَاءَ اللَّهُ بَارِئًا شُودَا!

در کتاب‌های شما بحثی از علائم ظهور نیست! لطفاً در

این باره مطالبی بفرمایید تا بهره‌مند شویم؟

۱۸۰

□ اگر چه بسیاری از علائم ظهور که ذکر آن‌ها خارج از حوصله این کتاب هست به وقوع پیوسته و ما نیز به مناسباتی به پاره‌ای از آن‌ها در کتاب (مهدی علیه السلام آخرین سفیر انقلاب) اشاره کردیم، اما علت اصلی امتناع ما از ذکر تفصیلی آن‌ها شک در وقوع و قطعی بودن آن‌هاست که نمی‌دانیم کدام یک از علائم حتمی و قطعی است و به اصطلاح به امضای پروردگار عالم رسیده و شدنی است یا نه؟ چون می‌دانیم پاره‌ای از علائم مشروط و پاره‌ای دیگر مربوط به (لوح محو و اثبات) است. و حضرت امام باقر علیه السلام در این خصوص می‌فرماید:

قسمتی از حوادث حتمی است که حتماً تحقق می‌پذیرد و قسمت دیگر مشروط به شرایطی است در نزد خدا که هر کدام را صلاح بداند مقدم می‌دارد و هر کدام را اراده کند محو کند و هر کدام را اراده کند اثبات می‌نماید.^۱

و هم چنین حضرت امام سجاده علیه السلام فرمودند: اگر یک آیه در قرآن نبود من از حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت به شما خبر می‌دادم. سؤال شد که آن کدام آیه است؟ حضرت فرمود: خدای متعال می‌فرماید:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ۲﴾^۳

با این حساب برای این که این سؤال هم بدون جواب نماند، از میان صدها

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۴۳.

۲. رعد / ۳۹.

۳. همان، ص ۲۴۴.

علائم ظهور، به ترجمه پاره‌ای از آن‌ها مبادرت کرده و باز هم تکرار می‌کنیم که قطعیت آن‌ها با خداست و نیز تشخیص (شده‌ها) و (ناشده‌ها) هم با خواننده محترم است.

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی پس از من مردمانی بیایند که همتی جز به دست آوردن دنیا نداشته و دائماً ملازم آن باشند! معبودشان شکم‌هایشان و قبله گاهشان زانانشان و شرفشان پول‌هایشان خواهد بود! آنان بدترین اشرارند، فتنه از جانب آنان بر می‌خیزد و هم به سوی آنان بر می‌گردد، اجسادشان (از لذائذ مادی) سیر نمی‌شوند و قلب‌هایشان در برابر تذکرات معنوی خاشع نمی‌گردد.^۱

۲. و در بیانی دیگر فرمود: برای گرده نان رکوع می‌کنند و برای پول به سجده می‌افتند. ره گم کردگانی که سرگردان و مست‌اند! اینان نه از مسلمانان محسوب و نه از نصاری‌اند.^۲

۳. فرزند به پدرش تهمت می‌زند و بر پدر و مادرش نفرین می‌کند و از مرگ آن‌ها مسرور می‌شود^۳ این نوع فرزندان مصداق این شعرند!

شنیدم پیر مردی با پسر گفت	توانگر می‌شوی گر من بمیرم
پسر گفتا چه جای این سخن‌هاست	که ناید مرگ تو اندر ضمیرم
ولیکن میل دارم کشته گردی	که تا من خون بهای تو بگیرم

۴. گروهی از امت من نام مشروب را عوض کرده، آن را می‌خورند و بالای سر آن‌ها ادوات موسیقی زده می‌شود!

۵. هم و غم مردم به تأمین خواسته‌های شکم (و زیر شکم) انحصار

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۹۶.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۷۷.

۳. از شماره ۳ الی ۶۴ اقتباس از ج ۲، روزگار رهایی صفحات ۷۱۰ الی ۱۰۹۱ با تلخیص.

می یابد! دیگر اهمیت نمی دهند که آنچه می خورند، حلال است یا حرام و آنچه رابطه برقرار می کنند، مشروع است یا نه.

۶. بیشترین چیزی که در مورد شما از آن بیمناکم، فتنه نامرئی زنان است و آن هنگامی است که غرق در طلا شوند! پولدار را به زحمت بیندازند و بی پول را به چیزی که قدرت ندارد وادار سازند.

۷. هنگامی که پسر چون یک زن، خود را در اختیار مشتری قرار دهد.

۸. مردان برای مردان آرایش کنند و زنان برای زنان.

۹. مردان با مردان زفاف می کنند، آن چنان که عروس با داماد زفاف کند.

۱۰. مردان امت من با طلا آرایش کنند، حریر و دیبا می پوشند و از پوست

پلنگ برای خود جامه درست می کنند، در چنین زمانی باران بسیار می بارد

ولی خیر و برکت کم می شود، و زلزله فراوان می گردد!

۱۱. مرد برای تأمین زندگی، خود فروشی می کند و زن نیز.

۱۲. مرد از همسرش انحراف جنسی می بیند، اعتراض نمی کند از آنچه از

طریق خود فروشی به دست آورده می گیرد و می خورد!

اگر انحراف سراسر وجودش را فرا گیرد اعتراض نمی کند، به آنچه انجام

می شود و در حقش گفته می شود گوش نمی دهد!

۱۳. زن با زن می آمیزد و همانند عروسی که برای داماد آرایش کند برای

یکدیگر آرایش می کنند.

۱۴. مرد را برای پوشیده نگهداشتن همسرش سرزنش می کنند!

۱۵. و می بینی که زندگی مرد از کم فروشی و تقلب تأمین می شود!

۱۶. تهران به حدی می رسد که کاخ هایش چون کاخ های بهشتی شود و

زنانش چون حورالعین باشند، جامه کافران را بپوشند، خود را به شکل

مستکبران در آورند، بر زین‌ها سوار شوند، به همسران خود تمکین نکنند و در آمد شوهرانشان آن‌ها را کفاف ندهد، از آن‌ها به قلّه کوه‌ها فرار کنید، و همانند روباهی که بچه‌های خود را برداشته از لانه‌ای به لانه‌ای می‌گریزد، کودکان خود را برداشته از پناهگاهی به پناهگاهی بگریزد!

۱۷. هنگامی که خداوند بر قومی غضب کند، آن‌ها را به عذاب‌هایی چون خسف و مسخ دچار نمی‌کند، بلکه قیمت‌ها را بالا می‌برد، باران حبس می‌شود و بدترین مردم بر آن‌ها حکومت می‌کند!

۱۸. بدن‌های مردم یکجا جمع می‌شود ولی دل‌های آن‌ها پراکنده می‌شود، دین در نزد آن‌ها همانند بقیه خوراکی است که در دهان می‌گردانند و سپس بیرون می‌ریزند!

۱۹. اسلام در آغاز غریب بود و در پایان نیز غریب می‌شود، خوشا به حال آن غریبان.

۲۰. بر امت من زمانی پیش می‌آید که از قرآن جز نقش آن و از اسلام جز نام آن باقی نباشد. به ظاهر مسلمان نامیده می‌شوند در حالی که بیش از همه مردمان از آن دورند. مساجدشان آباد است، ولی از هدایت خالی است، فقیهان آن زمان از همه فقهای که زیر آسمان کبودند بدترند، فتنه از آن‌ها خارج شده به سوی آن‌ها باز می‌گردد!

۲۱. بر امت من زمانی پیش می‌آید که از اسلام جز اسم آن، و از قرآن جز نقش آن باقی نمی‌ماند، در آن زمان خداوند اجازه خروج می‌دهد. پس اسلام را به وسیله او (حضرت مهدی علیه السلام) آشکار و تجدید می‌کند، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و از او پیروی کند، وای به حال کسی که او را دشمن بدارد و با او سر مخالفت داشته باشد.

۲۲. پادشاهان برای سیاحت و تفریح مکه روند و ثروتمندان برای تجارت و مستمندان برای گدایی!

۲۳. هنگامی که آلات لهو در حرمین شریفین ظاهر شود و آنچه خدا دوست ندارد در آن‌ها رایج گردد و کسی جلوگیری نکند! و هیچ مانعی بر سر راه کارهای ناشایست در آن مکان مقدس نباشد!

۲۴. قرآن‌ها تزیین می‌شود، مسجدها آذین بسته می‌شود و مناره‌ها بلند می‌گردد.

۲۵. قائم عجله ظهور نمی‌کند جز پس از آن که کارها دست بچه‌ها بیفتد، حقوق الهی ضایع گردد و قرآن را به لحن غنا تلاوت کنند.

۲۶. و می‌بینی که بر فراز منبر مردم را به نیکی و پرهیزکاری دعوت می‌کنند ولی گوینده به آنچه امر می‌کند، خود عمل نمی‌نماید!

۲۷. آشکارا به خدا کفر ورزیده می‌شود، نمازها به آخر وقت تأخیر می‌افتد، مسکرات رایج می‌گردد و به پدر و مادر دشنام داده می‌شود!

۲۸. بعد از من زمانی برای شما پیش می‌آید که چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل نباشد، چیزی شایع‌تر از دروغ بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله یافت نشود! و هیچ کالایی کم‌بهارتر از قرآن با تلاوت صحیح و پر ارزش‌تر از آن با تفسیر غلط و توجیهاات بی‌اساس وجود نداشته باشد، در شهرها چیزی زشت‌تر از معروف و نیکوتر از منکر جلوه نکند!

۲۹. هنگامی که قرآن به صورت آهنگ تو خالی در آید که با زبان خود آن را تکرار کنند!

۳۰. اذان با اجرت گفته می‌شود، نماز جماعت با اجرت خوانده می‌شود!

۳۱. در پیشقدم حضرت قائم عجله مرگ سرخ و مرگ سفید است و

ملخ‌هایی سرخ فام به رنگ خون در فصل ملخ و در بیرون از فصل آن، اما مرگ سرخ، کشت و کشتار و مرگ سفید طاعون است.

۳۲. شهر زوراء (بغداد) در اثر شورش‌ها و فتنه‌ها ویران می‌شود، شهر واسط (در عراق) در اثر طغیان آب خراب می‌گردد، مردم آذربایجان به وسیله طاعون هلاک می‌شوند، مردم موصل (در عراق) از گرسنگی و گرانی می‌میرند، شهر حلب (در سوریه) در زیر صاعقه‌ها (توپ‌ها) از بین می‌رود، شهر دمشق (شام) در اثر شدت کشت و کشتار ویران می‌شود. و اما بیت المقدس (اورشلیم) به احترام نشانه‌های پیامبران در امان است.

۳۳. مردم مصر را دشمن خارجی از آب و خاک خودشان بیرون نمی‌کند بلکه همین رود نیل آن‌ها را از دیار خود بیرون می‌کند، آب آن کلاً می‌خشکد و حتی یک قطره هم نمی‌ماند و بستر آن به صورت تلی از شن در می‌آید.

۳۴. زمامداری چند ساله از بین می‌رود و زمامداری چند ماه و چند روزه معمول می‌گردد. گفته شد آیا این وضع مدت زیادی طول می‌کشد؟ فرمود: نه.

۳۵. در سال فتح و پیروزی، فرات طغیان می‌کند و به کوچه‌های کوفه وارد می‌شود.

۳۶. در پیشقدم ظهور قائم علیه السلام سال فراوانی و پربارانی است ولی میوه‌ها روی درخت فاسد می‌شوند، خرما در روی نخل تباه می‌شود؛ در وقوع این نشانه‌ها تردید نداشته باشید.

۳۷. هنگامی که نشانه‌ای بزرگ در آسمان دیده شود و آن آتش عظیمی است که از سوی مشرق زمین پدید آید و شب‌هایی بدرخشد، فرج مردم در آن است که این نشانه در پیشقدم ظهور قائم علیه السلام و به فاصله‌ای اندک می‌باشد.

۳۸. عمودی از آتش در طرف مشرق در آسمان پدید می‌آید که همه مردم

روی زمین آن را می‌بینند، هر کس آن زمان را درک کند برای خانواده‌اش مواد غذایی یک ساله را تأمین کند.

۳۹. کف دستی که در آسمان ظاهر خواهد شد، از امور حتمی است.

۴۰. صورت و سینه‌ای در قرص خورشید برای مردمان ظاهر می‌شود.

۴۱. بعد از صیحه آسمانی و پیش از بانگ آسمانی به (نام مهدی علیه السلام)

خورشید در ماه رمضان کسوف می‌کند. در آن زمان رومیان در نزدیکی کرانه دریا و در منطقه غار اصحاب کهف مستقر می‌شوند، خداوند اصحاب کهف را همراه با سگشان بر می‌انگیزاند.

۴۲. زمین لرزه بسیار شود.

۴۳. زمین لرزه‌ای در شام اتفاق افتد که صد هزار نفر در اثر آن هلاک

می‌شود. خداوند این زمین لرزه را رحمت برای مؤمنان و عذاب برای کافران قرار دهد.

۴۴. سرزمین ترک به وسیله صاعقه‌ها ویران می‌شود.

۴۵. باد سیاهی اول صبح بر می‌خیزد و آنگاه زلزله‌ای روی دهد و قسمت

اعظم آن (زوراء = بغداد) زیر آوار بماند.

۴۶. بانگی در ماه رمضان شنیده می‌شود، آتش جنگی در ماه شوال

برافروخته می‌گردد، قبیله‌ها در ماه ذیحجه به جنگ بر می‌خیزند و نشانه آن

این است که حجّاج را غارت کنند و فاجعه بزرگی در منی روی می‌دهد و افراد

بی شماری کشته می‌شوند و خون‌ها روان می‌شود و بر جمرات می‌ریزد. یعنی

این فاجعه از اثنای مراسم حجّ در منی روی می‌دهد و خون حجّاج بر روی

جمرات در محل رمی جمرات می‌ریزد.

۴۷. اهل زمین هنگامی که بانگ آسمانی را بشنوند که از آسمان بانگ

می زند. آگاه باشید حق با علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان اوست، همه ایمان می آورند، روز بعد شیطان در فضا بالا می رود و در حالی که مردم او را نمی بینند بانگ می زند، آگاه باشید که حق با فلانی است.

۴۸. منادی به نام قائم و نام پدرش علیه السلام ندا سر می دهد، صیحه در این آیه همان بانگ آسمانی است و آن روز خروج قائم است. بانگی را می شنوند که نه از این طرف است و نه از آن طرف، و نه صدای انس و جن است که می گوید: با فلانی بیعت کنید، صریحاً از او نام می برد و جهت صدا مشخص نیست که این طرف است یا آن طرف.

۴۹. ندای آسمانی در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان، اول صبح، بعد از نماز صبح واقع می شود که آگاه باشید که حق با فلانی پسر فلانی و شیعیان اوست. این بانگ خفته را بیدار می کند، شخص بیدار را وحشت زده می کند، کسی که سرپا ایستاده می نشیند و یا به صحن خانه می رود، پرده نشینان را وحشت زده از پرده بیرون می کند، دختر پرده نشین پدر و برادرش را تشویق به خروج می کند.

۵۰. سالی که صیحه آسمانی در آن شنیده می شود، نشانه پیش از آن در ماه رجب دیده می شود. گفته شد: آن چیست؟ فرمود: سیمایی در قرص ماه دیده می شود، دست و کف دست روشنی در فضا ظاهر می شود و به سوی او اشاره می کند، ندایی از آسمان بلند می شود و همه مردم روی زمین آن را می شنوند، هر کسی به زبان خودش آن را می شنود.

۵۱. هیچ موجود جاننداری نمی ماند جز این که آن بانگ آسمانی را می شنود، هیچ خفته ای نمی ماند، جز این که بیدار می شود، هیچ ایستاده ای نمی ماند جز این که می نشیند و هیچ نشسته ای نمی ماند جز این که می ایستد که

از شنیدن آن بانگ آسمانی این چنین وحشت زده می‌شوند، و آن بانگ جبرئیل امین است، خدای رحمت کند کسی را که این صدا را بشنود و لبیک بگوید.

۵۲. بعد از من چهار فتنه بر شما فرود آید که در اولی خون‌ها مباح می‌شود، در دومی خون‌ها و ثروت‌ها مباح می‌گردد، در سومی خون‌ها و ثروت‌ها و ناموس‌ها مباح می‌شود و در چهارمی آشوبی کور و کر جهان را مضطرب کند، این فتنه شام رازیر پر می‌گیرد و عراق را می‌پوشاند و در جزیره العرب دست و پا می‌زند، مردم تلخی حوادث و فشار آشوب را لمس می‌کنند. آن چنان که پوست به هنگام دباغی شدن، فشار وارده را لمس می‌کند. کسی قدرت یک کلمه سخن گفتن نخواهد داشت! این فتنه در نقطه‌ای آرام نمی‌یابد جز پس از آن که در نقطه‌ای دیگر بیداد کند.

۵۳. هنگامی که خلیفه عراق مردی چهار شانه را باریش انبوه و دندان‌های براق بکشد، وای به حال عراق از پیروان گمراه آن خلیفه.

هنگامی که حکمران عراق چنین مرد جلیل‌القدری را به قتل برساند، پیروان گمراه آن مرد ستمگر هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد و هیچ حریمی را محترم نمی‌شمارند و مردم عراق را با کارهای زشت و ظالمانه خود به ستوه می‌آورند.

۵۴. امر خلافت در میان شماست و شما بر مسند خلافت تکیه می‌زنید تا هنگامی که شیوه تازه‌ای احداث نکرده‌اید، آنگاه خداوند بدترین بندگانش را بر شما مسلط کند و پوست شما را بکنند، آن چنان که پوست درخت را می‌کنند.

۵۵. از هر فتنه‌ای گریزان باش، اگر چه ناگزیر شوی تا پایان زندگی از

ریشه گیاهان تغذیه کنی و به آن حال بمیری.

۵۶. برای مردم زمانی پیش آید که در اثر شدت بلاها به قبرستان رفته، در کنار قبری نشسته می گویند: ای کاش این جا من آرمیده بودم.

۵۷. این امر - ظهور - تحقق نمی پذیرد جز هنگامی که دو سوم مردم از بین بروند! اصحاب عرض کردند: پس چه کسی باقی می ماند؟! فرمود: آیا شما نمی پسندید که از ثلث باقی باشید؟

۵۸. شصت دروغگو ظاهر می شود که همگی ادعای پیامبری می کنند و خود را فرستاده خدا می پندارند، بردگان از اطاعت اربابان خود بیرون می روند و ارباب های خود را به قتل می رسانند.

۵۹. در چنین موقعی عجم علیه عرب شورش می کند و بصره را اشغال می کند. وای به حال مردم بصره که طاعون و فتنه های فراوانی در آن پدید می آید.

وای به حال مردم فلسطین از فتنه های غیر قابل تحملی که در آن واقع می شود!

۶۰. وای به حال مردم دنیا از فتنه های پیاپی که در آن زمان در شرق، غرب، شمال و جنوب جهان در هر شهر و قصبه ای اتفاق می افتد. هر گروهی علیه گروه دیگر شورش می کند و جنگ های دائمی یکی پس از دیگری روی می دهد که همه این ها کيفر اعمال خود مردم است و پروردگار هرگز بر بندگان ستمی روا نمی دارد.

۶۱. هنگامی که ببینید پرچم های سیاه از طرف خراسان به حرکت در آمده به سویش بشتابید ولو با سینه خیز رفتن از روی برف ها، که خلیفه خدا حضرت مهدی علیه السلام در میان آن است.

۶۲. سفیانی با پرچمی سرخ خروج کند. فرمانده سپاهش مردی از قبیله کلب است و دوازده هزار جنگجوی سواره از سپاه سفیانی به سوی مدینه اعزام می‌شوند که فرماندهی آن‌ها را مردی از بنی امیه به نام حُزَیمه به عهده می‌گیرد که چشم چپش نابیناست و سفیدی ضخیمی روی مردمک را پوشانیده است. مردان را مثلثه می‌کند و پرچمش بر نمی‌گردد تا وارد مدینه شود و در خانه‌ای (ابی الحسن اموی) نزول کند. آنگاه گروهی از سپاهیان را به جستجوی از اهل بیت می‌فرستد که عده‌ای از شیعیان در اطراف او گرد آمده‌اند.

آن‌گاه مدینه را به قصد مکه ترک می‌کند، چون به وسط بیابان سپید برسد، در کام زمین فرو می‌روند، فقط دو نفر گزارشگر برای عبرت دیگران باقی می‌مانند که خداوند صورت‌های آن‌ها را به پشت گردنشان بر می‌گرداند تا نشانه‌ای از آن حادثه شگفت باشند.

۶۳. آری خروج سفیانی حتمی است، ندای آسمانی حتمی است، طلوع خورشید از مغرب حتمی است، درگیری بنی عباس بر سر حکومت حتمی است، قتل نفس زکیه حتمی است و خروج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حتمی است.

۶۴. برای این کار نشانه‌هایی است که از آن جمله است کشف هیکل، به اهتزاز در آمدن سه پرچم برافراشته شده که هر سه مشابه پرچم حضرت مهدی علیه السلام است. کشتارهای بی‌امان و مرگ‌های زودرس و ناگهانی و...

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. اصول کافی
۴. کمال الدین
۵. بحار الانوار
۶. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام
۷. کلمة الامام المهدي عليه السلام
۸. سفینه البحار
۹. تفسیر برهان
۱۰. تفسیر نورالثقلین
۱۱. تفسیر مجمع البیان
۱۲. تفسیر نمونه
۱۳. تفسیر مرآة الانوار
۱۴. عیون اخبار الرضا عليه السلام
۱۵. الغدير
۱۶. حق الیقین شبر
۱۷. تحف العقول
۱۸. غرر الحکم
۱۹. منتهی الامال
۲۰. مهدي عليه السلام آخرین سفیر انقلاب
۲۱. فاموس قرآن
۲۲. نهج الفصاحة
۲۳. دانشمندان عامه و مهدي موعود عليه السلام
۲۴. جزیره خضرا افسانه يا واقعت
۲۵. جزیره خضرا و تحقیقی پیرامون مثلث برمودا
۲۶. نقطه های آغاز در اخلاق عملی
۲۷. روزگار رهایی
۲۸. منتخب الاثر
۲۹. تاریخ تصوف، عمید زنجانی
۳۰. تاریخ غیبت کبری
۳۱. تاریخ انبیاء
۳۲. پیام قرآن
۳۳. مهدي موعود عليه السلام
۳۴. بشارة الاسلام

۳۵. الزام الناصب
۳۶. پرتوی از زندگی امام صادق علیه السلام
۳۷. زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۸. خورشید مغرب
۳۹. خلافت و ولایت
۴۰. علم امام علیه السلام
۴۱. رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی
۴۲. جامعه در حرم
۴۳. شیعه در اسلام
۴۴. گفت و شنود پیرامون موعود علیه السلام (ج ۱)
۴۵. مفاتیح الجنان
۴۶. داوری‌های متضاد
۴۷. مجمع المسائل، آیه الله گلپایگانی
۴۸. جلوه حق، آیه الله مکارم شیرازی
۴۹. دائرة المعارف یا فرهنگ دانش و هنر
۵۰. خدا و هستی، موریس مترلینگ
۵۱. گنجینه‌ای از تلمود
۵۲. يوم الخلاص
۵۳. امامت و مهدویت
۵۴. حیات برزخی
۵۵. ينابيع المودة، قندوزی
۵۶. فرهنگ قصص قرآن